

روزه مسیحیان



مقدمه	۳	مقدمه
تعلیم کتاب مقدس	۱۰	
تعلیم کلیسای کاتولیک	۱۲۰	
عبادت کلیساها	۱۲۶	
نتیجه	۱۴۸	
مقدمه		
آیا باز لازم است روزه بگیریم؟		
ابتدا ممکن است، در ذهنتان مسئله‌ای مطرح شده باشد، که آیا امروز روزه مسیحیان واقعاً اهمیت دارد؟ قبلاً مسیحیان به صورت جدی و طولانی و به کرات روزه می‌گرفتند؛ اما در شرایط فعلی، مخصوصاً برای جوانان، ظاهراً این آداب و رسوم از میان رفته، چه کسی است که قبل از دریافت نان مقدس یا روزهای جمعه هر هفته جداً روزه می‌گیرد؟		
در مغرب زمین، با تبلیغات گوناگون افراد جهت راحتی ترغیب شده و هزینه کرده با مصرف بی رویه غذا چاق و فربه گشته که باعث تهدید سلامتی آنان می‌شود در نتیجه بسیاری از آنان حتی بچه‌ها به پزشکان مختلف جهت سلامتی خود مراجعه می‌کنند.		
بعضی از مسیحیان مایلند که از ایام روزه جهت رژیم گرفتن و تناسب اندام و زیبایی خود استفاده نمایند، پس ظاهراً در چنین جمعیتی موضوع و اهمیت روزه از میان رفته و فراموش شده است؛ و به صورتی عجیب گفته شده که یک گروه هر چه کمتر گرسنگی می‌کشند کمتر هم روزه می‌گیرد، ولی همان گروه در محدودیت آن زمان با جدیت روزه می‌گرفتند.		
علاوه بر این، کلیسا به صورتی کاملاً روشن شرایط روزه گرفتن را آسان نموده و فقط در ایامی که نباید گوشت مصرف نمود تأکید دارد. اما در مورد روزه قبل از پذیرفتن نان مقدس این اصول تقریباً از میان رفته است.		

ما از شریعت آزاد شده‌ایم!

این مسئله ما را وا می‌دارد که نه تنها درباره روزه بلکه درباره این اصول در کلیسا بیشتر تعمق نمائیم.

پولس رسول تأکید می‌کند که رفتار مسیحیان وابسته به قانونی است که از بیرون، وجدان شخص آن را تحمیل می‌کند: «جائی که روح خدا است، آنجا آزادی است.» (۲ قرن ۳: ۱۷)، در ارتباط با شریعت یهودیان و اجرای عمل ختنه به ما یادآوری می‌کند: «به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرده است استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید» (غلا ۵: ۱).

بنابراین، اگر کلیسا شرایط روزه گرفتن را آسان تر نموده، دلیلی بر عدم اهمیت روزه نبوده، بلکه مسیحیان را تکامل یافته در ایمان تلقی می‌نماید که خودشان بتوانند تشخیص دهند که با در نظر گرفتن زندگی روحانی و شرایط جسمانی شان به چه نوع روزه‌ای احتیاج دارند.

اما درباره شرایط جسمانی و انسانی، کلیسایی که همه را توجیه می‌نماید نمی‌تواند برای یک جوان مثل شخص سالخورده، و یا فردی مریض مانند شخص سالم یک نوع روزه را تعیین کند. علاوه بر این، توجه کنیم که هر قانون سخت و سنگین اگر در نهایت دقت انجام شود ما را به تکبر می‌رساند، برعکس اصول روزه گرفتن که کلیسا برای ما پیشنهاد می‌کند بسیار سهل و همچون زنگِ اخطار است و یادآوری می‌کند که برای همه مسیحیان روزه اهمیت خاصی دارد. پولس رسول نیز به ما هشدار می‌دهد که: «به آزادی خوانده شده‌اید اما زنده‌ای خود را فرصت جسم مگردانید» (غلا ۵: ۱۳)، و ما را با جدیت به مبارزه روحانی دعوت می‌کند.

«خلاصه‌ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوتِ او زورآور شوید. اسلحه تام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهان داران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی. لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید. [...] پس

کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را در برکرده، بایستید. و نعلینِ استعدادِ انجیلِ سلامتی را در پا کنید. و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید. و خودِ نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید» (افس ۶: ۱۰-۱۷).

تشخیص چگونه روزه گرفتن

حال، از دیدگاه روحانی مسئله روزه را بررسی نمائیم. اگر باید وجودمان و اشتیاق آن را توسط روزه از غذا مطیع و متنبه نمود، چه بسا کوشش را باید به نکاتی از زندگی متمرکز کرد تا بتوانیم آنان را دگرگون سازیم و از نزدیک مسیح را دنبال کنیم. بنابراین، این خود ما هستیم نه کلیسا که تشخیص می‌دهیم امروز به چه نوع دگرگونی احتیاج داریم، تا بتوانیم در جائی که ضعیف و آسیب پذیر هستیم با قدرت تمام مبارزه کنیم.

ایناسیوس، اهل لایولا که در قرن پانزدهم در اسپانیا زندگی می‌کرد قبل از این که به دنبال مسیح برود از فرماندهان عالی رتبه ارتش بود. اما چون جداً شاگرد مسیح و سپس کشیش شد از تجربیات نظامی خود در تفسیر مبارزه روحانی استفاده می‌کرد. او می‌گفت شیطان همچون فرمانده باهوشی است که قصد تصرف دژ یا قلعه‌ای مستحکم را دارد. قبل از این که به سپاهیان خود دستور محاصره را صادر نماید، ابتدا با دقت به بررسی مسائل نظامی می‌پردازد تا نقاط ضعیف تر را مشخص نماید، آن وقت با تمام قوا حمله می‌کند و آنجا را فتح می‌نماید. بنابراین، ما باید همچون آن فرمانده باهوش باشیم که قبل از حمله کردن شیطان نکات ضعف و آسیب پذیر خود را تشخیص دهیم و در ایام روزه با قدرت دعای مداوم و کوشش بی وقفه بر ضد این وسوسه‌ها مبارزه کنیم. در این صورت با این وسوسه در صلیب مرگ مسیح شریک می‌شویم و پیروز شده و خواهیم توانست با خوشحالی تمام در جشن رستاخیز مسیح شریک شویم.

انسان‌ها به روزه ، احتیاج دارند

اما درباره روزه گرفتن و دیگر لذا ید دنیوی، چون ما در میان برادران مسلمان زندگی می‌کنیم و عده‌ای تصور می‌کنند که مسیحیان زندگی آسان و بی‌بند و باری دارند. بنابراین با روزه خود می‌توانیم به محبت عیسی مسیح و شراکت در صلیب او جهت نجات دنیا شهادت دهیم. حالت کنونی جهان، ما را دعوت می‌کند هر چه بیشتر بیدار بمانیم زیرا تمدن کنونی ما را به افراط در مصرف و در جستجوی خوشبختی گذرا دعوت می‌کند. هر چه بیشتر هموعان ما توسط این تبلیغات دنیوی در وسوسه می‌افتند ما باید بیشتر بر ضد این کجروی‌هایی که انسان را به سوی جنبه حیوانی سوق می‌دهد، مبارزه کنیم. علاوه بر این، در بسیاری از کشورها مردم آنقدر در تمول زندگی می‌کنند که دیگر اهمیت روزه را فراموش کرده‌اند و بر عکس در نقاط بسیاری آنقدر عده‌ای در منتهای فقر زندگی می‌کنند که از گرسنگی می‌میرند. پس باید روزه، عذاب وجدان ما را در برابر این بی‌عدالتی‌ها بیان کند.

هم‌چنانکه کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کند اگر ما با فقرا تقسیم نکنیم در ملکوت خدا با ما تقسیم نخواهند کرد. (لو ۱۶: ۲۰-۲۷؛ مت ۲۵: ۴۱-۴۶)

* * *

دنیای ما در بردگی

مشاجره‌ها ، حسادت‌ها ، بی‌عدالتی‌ها ، قدرت‌طلبی ، انتقام و تنفر که اغلب اوقات در قلب ریشه می‌دواند، هم‌چنین تلویزیون همراه با نمایش‌های وحشتناک ، فروش کودکان جهت لذت عده‌ای، سؤاستفاده از افکار ایمانی و الهی جهت دستبازی به اهداف سیاسی ، اقتصادی ، نظامی و ... دنیای ما را دربند کشیده است.

شیطان به عیسی، زمانی که چهل روز در بیابان سخت روزه می‌گرفت به تأکید گفت: « جمیع این قدرت و حشمت آن‌ها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشم. » (لو ۴: ۶). ابلیس راست گفته و عیسی در این نکته با او مخالفت نکرد...

اگر با جدیت روزه بگیریم آن وقت می‌توانیم با عیسی، گناه آدم و حوا که بشریت ما را زخمی کرده و نیز دنیای ما را در دست‌های شیطان به مرگ سپرده درک کنیم.

شیطان رئیس این دنیا

با بررسی دقیق‌تر تحولات این دنیا و آن چیزی که امروز برای ما رخ می‌دهد درمی‌یابیم رئیس این دنیا تا اندازه‌ای بر قلب ما و دنیای ما سلطنت می‌کند. بنابراین باید بر راز شیطان که چرا می‌خواهد آن را در بردگی محکم خود نگه دارد آشنا شویم. او دشمن انسان (مت ۱۳: ۳۹؛ لو ۱۰: ۱۹)، آن وسوسه‌گر و فریب‌دهنده ما (مکا ۱۲: ۹؛ ۲ یو ۷؛ مت ۱۳: ۲۲) آن دروغگو (پیدا ۳: ۱-۵؛ مکا ۱۲: ۹؛ ۲۰: ۲؛ روم ۵: ۱۲-۲۱؛ اع ۵: ۱۳) و آدم‌کش از ازل (یو ۸: ۴۴) تفکیک‌کننده (۱-قرن ۷: ۵) شاهد (زکر ۳: ۱؛ ایوب ۱: ۶-۱۲؛ مز ۱۰۹: ۶؛ مر ۳: ۱۵-۴؛ لو ۲۲: ۳؛ مکا ۱۲: ۱۰-۱۱؛ یح ۴: ۱۱) او را از میوه‌هایش می‌شناسیم که پولس با شدت آنها را افشا می‌کند (مت ۱۳: ۱۹، ۲۵-۲۸؛ ۷: ۱۶-۲۰؛ غلا ۵: ۱۹-۲۴؛ روم ۱: ۲۶-۳۲)، اما در این دادگاه روح القدس به عنوان وکیل مدافع با اقتدار مطلق به ما داده شده است (یو ۷: ۸) و با کوشش در روزه و دگرگون ساختن زندگیمان می‌توانیم به پیروزی که مسیح به ما می‌دهد مطمئن باشیم (روم ۱۶: ۲۰).

روزه و رهائی

« ای پدر ما که در آسمانی... ما را از شریر رهائی ده » آیا می‌توان این دعا را گفت در صورتی که برای رهائی خود مبارزه نکنیم؟ بحث ما درباره روزه با سخنی از آزادی مسیحیان نسبت به شریعت شروع شده حال به این نکته می‌رسیم که درباره آزادساختن قلب و دنیای خود تعمق کنیم. « آمین آمین به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند غلام گناه است. و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند. پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود (یو ۸: ۳۴-۳۵).

می دانیم که توسط عیسی آزاده شده ایم نه فقط از طریق روزه او، بلکه با قربانی کامل او بر صلیب. « الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می شود. و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید. » (یو ۱۲: ۳۱ و ۳۲). با روزه گرفتن نه تنها از گناه عمیق تر پاک می شویم بلکه اگر جدی روزه بگیریم می توانیم حقیقتاً در صلیب مسیح برای این رهائی همکاری کنیم که ما و تمام خلقت با تشنگی در انتظار آن هستیم (روم ۸: ۱۸-۲۵). پولس با شهادت تأکید می کند: « الان از زحمت های خود در راه شما شادی می کنم و نقص های زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می رسانم برای بدن او که کلیسا است... زیرا می خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاودکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده اند... » (کول ۱: ۲۴؛ ۲: ۱).

البته در این متن مستقیماً موضوع جفا مطرح شده است که آن رسول به خاطر ماموریتش نزد امت ها و شهادتش آن را تحمل می کند، همان طور که عیسی این موضوع را از قبل اعلام کرده بود (مت ۱۰: ۱۷-۲۵؛ یو ۱۵: ۱۸-۱۶: ۴) اما در آخر حیات خود پولس به ما تذکر می دهد که این رنج و جفا مربوط به ما نیز می باشد « بلی همه آنانی که می خواهند در مسیح با تقوا زندگی کنند جفا خواهند دید » (۲ تیمو ۳: ۱۲)، پس چون مسیحی هستیم به خاطر شهادتیمان می توانیم جفا ببینیم و این تجربه سخت فرصت به ما می دهد که با این کار جهت رهائی خودمان با عیسی شریک شویم و قربانی او را امروز بیان کنیم تا روح آزاد کننده در دنیای ما پخش و منتشر شود و آن را به سوی مسیح بکشاند. اما چگونه می توانیم خودمان را حاضر سازیم تا در ایام جفا وفادار بمانیم مگر توسط روزه جدی و دعای عمیق تر که ما را جهت مبارزه آماده می سازد (لو ۴: ۱۳؛ غلا ۱: ۱۵-۱۷)؛ ۱ قرن ۹: ۲۴-۲۷) و از این راه نیز در این کوشش به سوی آزادی همکاری کرده و هم چنین در منتقل ساختن روح القدس که دنیای من به آن احتیاج دارد.

وانگهی یکتا سرچشمه روح القدس جهت دنیای ما قلب مسیح مصلوب است که نیزه خورده و خون وآب از آن جاری شده (یو ۷: ۳۷-۳۹؛ ۱۹: ۳۳-۳۷).

پس در این مبحث عمیق تر موضوع روزه و اصول مربوط به آن، به ترتیب زیر بررسی می شود:

- ۱- تعلیم کتاب مقدس
- ۲- تعلیم رسمی کلیسای کاتولیک
- ۳- سرودهایی از کلیساهای مختلف

* * *

تعلیم کتاب مقدس گناه

تقریباً هر صفحه کتاب مقدس از واقعیتی سخن می گوید که عموماً آن را به عنوان گناه می شناسیم. تعابیر و اصطلاحاتی که عهد عتیق در توصیف این وضعیت به کار می برد متعددند و عموماً برگرفته از روابط انسانی: نقصان، شرارت، طغیان، بی عدالتی، و غیره. در آیین یهود مفهوم دین نیز به جمع این تعابیر اضافه می شود و این مفهوم را در عهد جدید نیز شاهدیم. فرد گنهکار معمولاً به عنوان کسی معرفی می شود «که در نظر خدا شرارت ورزیده است»؛ و فرد «عادل» (صادق Saddiq) غالباً در مقابل «شریر» (rasa) قرار می گیرد. با این حال تنها در قالب کل مسیر تاریخ کتاب مقدس است که ماهیت واقعی گناه با تمام ابعاد و دلالت‌های کربیه آن به وضوح مشخص می گردد. هم در آن جاست که درمی یابیم گناه که مکاشفه ای است درباره انسان، همزمان مکاشفه ای درباره خدا نیز هست؛ و محبت او را که با گناه منافات دارد، و نیز رحمتش را که به هنگام مشاهده گناه انسان از او دریغ نمی دارد، بر همگان آشکار می سازد. چرا که تاریخ نجات جز تلاش‌های بی وقفه و خستگی ناپذیر خدای خالق برای رهانیدن انسان از چنگال گناه نیست.

الف) گناه اولیه

از بین تمام ماجراهایی که در عهد عتیق نقل شده است، ماجرای سقوط آدم که سرآغاز تاریخ بشریت است از همان ابتدا دربردارنده درسی عظیم و به غایت غنی است. برای پی بردن به ماهیت گناه باید جستجو را از آن جا آغاز کرد - هر چند خود واژه گناه در شرح سقوط انسان از بهشت به کار برده نمی شود.

۱) گناه آدم اساساً به عنوان ناطاعتی معرفی می شود: عملی که انسان با انجام آن تعمداً و آگاهانه یکی از احکام خدا را زیر پا می نهد و بدین گونه مقابل او می ایستد (پید ۳: ۳). و اما ورای این عمل ظاهری کتاب مقدس صراحتاً به عملی درونی اشاره دارد که در نهایت منجر به آن عمل ظاهری گردیده است: آدم و حوا از آن رو ناطاعتی کردند که به تجربه یک مار می خواستند «مانند خدا عارف نیک و بد شوند» (پید ۳: ۵). بدین معنا که می خواستند در تشخیص خوب و بد، خود را به جای خدا بگذارند؛ معیار را خودشان تعیین کنند و خودشان ارباب سرنوشته خود باشند و آن گونه که می خواهند رفتار نمایند. آنان نمی خواستند به کسی توکل بندند که آفریدگار آنها بود، و بدین ترتیب رابطه پیوندی را که میان خدا و انسان وجود داشت مخدوش ساختند.

و اما مطابق آنچه در پیدایش باب دوم آمده، این رابطه نه تنها بر مبنای توکل، بلکه بر دوستی نیز مبتنی بود. برخلاف آنچه در مورد خدایان اساطیر باستان می بینیم (به طور مثال گیلگمش)، خدای کتاب مقدس هیچ چیز را از انسانی که «به شباهت خود او آفریده شده بود» (پید ۱: ۲۶ و ۲۷) دریغ نداشته، او هیچ چیز را مختص خود نمی خواست - حتی حیات را (حک ۲: ۲۳). تنها پس از مکر و فریب مار بود که حوا، و سپس آدم، در مورد بخشش و سخاوت‌مندی بیکران خدا به شک افتادند: مار به دروغ چنین اظهار داشت که حکمی که خدا برای خیریت و نیکویی خود انسان صادر کرده است (روم ۷: ۱۰) در حقیقت برای حفاظت از حق و حقوق خودش است و تهدیدی که در صورت اطاعت نکردن از آن حکم بیان داشته، دروغی بیش نیست: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند که روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» (پید ۳: ۴ و ۵). بدین ترتیب انسان می توانست در برابر «خدایی» که رقیبش بود بایستد. مار کل مفهوم خدا را مخدوش ساخت و وارونه جلوه داد؛ چرا که مفهوم خدایی که به گونه ای عالی و متعال فارغ از علائق انسانی است زیرا خود به غایت کامل است و در او هیچ نقصان و کمبود نیست و بخشنده مطلق است، جای خود را به مفهومی داد که مطابق آن خدا به عنوان

موجودی خشمگین و حسود تصویر می شد که جز محافظت از حق و حقوق خود در برابر دست اندازیهای مخلوقاتش فکر دیگری ندارد. گناه پیش از آن که انسان را به ارتکاب آن عمل زشت وادارد، روح وی را فاسد ساخت. گناه، رابطه انسان را با خدایی که او را به صورت خود آفریده بود مخدوش نمود و منجر به فساد و تباهی بنیادین بشر گردید؛ به همین جهت شگفت نیست که آن همه نتایج و عواقب وخیم در پی داشت.

۲) نتایج گناه. گناه سبب گردید رابطه بین خدا و انسان یکسره دگرگون شود: چرا که وجدان هم همین را حکم می کرد. حتی قبل از آن که مجازات الهی در عمل اجرا شود (پید ۳: ۲۳)، آدم و حوا که تا پیش از آن با خدا در دوستی کامل به سر می بردند و از مصاحبت او برخوردار بودند (پید ۲: ۲۵)، «خویشتر را در میان درختان باغ از حضور خداوند خدا پنهان نمودند» (پید ۳: ۸). این خود انسان بود که رابطه اش را با خدا گسست و مسئولیت این کار نیز متوجه خود او بود. او بود که از حضور خدا گریخت و نخواست با خدا راه رود. اخراج انسان از باغ عدن نیز تحقق همین خواسته خود او بود. انسان خارج از باغ بهشت درخواهد یافت که تهدید خدا به هیچ وجه دروغ نبوده است. او جدا از خدا نمی تواند به درخت حیات دسترسی داشته باشد (پید ۳: ۲۲)، بلکه آنچه هست صرفاً مرگ مختوم خواهد بود و بس. آدم و حوا از بهشت رانده شدند و از آن پس در رابطه بین خدا و انسان شکافی عظیم به وجود آمد.

گناه همچنین باعث شد بر روابط اعضای جامعه بشری نیز شکاف و جدایی حاکم شود - شکاف و جدایی که به وضوح بر رابطه اولین زن و مرد حاکم بود. به مجرد ارتکاب گناه، آدم خود را بی گناه دانست و کسی را که خدا به عنوان همدم در کنارش آفریده بود مقصر شمرد (پید ۲: ۱۸) - کسی که «استخوانی از استخوانهای او و گوشتی از گوشت او» بود (پید ۲: ۲۳). مجازات تعیین شده برای این ناطاعتی، خود مهر تأییدی بود بر این شکاف: «اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد» (پید ۳: ۱۶). این شکاف پس از آدم و حوا به فرزندانسان نیز سرایت کرد: هابیل توسط برادرش به قتل رسید (پید ۴: ۸) و از آن پس هرج و

مرج و خشونت و آن قانون جنگل بر روابط انسانی حکمفرما شد که لَمِک در آواز خود به تمجیدش می پرداخت (پید ۴: ۲۴).

اما ماجرا به همین جا خاتمه نمی یابد. سرگناه بسی فراتر از جهان بشری است. علاوه بر خدا و انسان، شخص سومی نیز وارد میدان می شود: عهد عتیق در مورد این شخص سوم سخن چندان نمی گوید - شاید از آن رو که نمی خواهد از او خدای دوّمی بسازد. کتاب حکمت از او به عنوان ابلیس یا شیطان یاد می کند (حک ۲: ۲۴) و این موجود مجدداً در عهد جدید نیز ظاهر می شود.

و بالأخره باید به این واقعیت اشاره کرد که ماجرای گناه نخست بشر کامل نیست مگر آن که امیدی نیز در پس آن نهفته باشد. در این که انسانی که می پنداشت با گناه خود به استقلال کامل می رسد برعکس محکوم به بندگی کاملاً قطعی و بازگشت ناپذیر بود، تردیدی نیست. گناه به مجرد ورود به این دنیا به سرعت گسترش می یابد و به همه جا سرایت می کند؛ و به همان نسبت که گناه گسترش می یابد، حیات نیز کم رنگ و کم رنگ تر می شود تا بدان جا که در واقعه طوفان نوح تقریباً اثری از آن باقی نمی ماند (پید ۶: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵). از آن جا که مسبب جدایی میان خدا و انسان، خود انسان بود، پرواضح است که هر گونه ابتکار عملی به منظور ایجاد آشتی و مصالحه میان خدا و انسان تنها می تواند از جانب خدا باشد. خدا دقیقاً در همین ماجرای نخستین گناه، بدین واقعیت اشاره می کند که روزی خود ابتکار عمل را به دست خواهد گرفت (پید ۳: ۱۵). آن نیکویی خدا که انسان خوار و حقیرش شمرد، عاقبت پیروز می شود، و «بدی به نیکویی مغلوب می گردد» (روم ۱۲: ۲۱). کتاب حکمت صریحاً اعلام می دارد که آدم «از تقصیر خود آزاد گشت» (حک ۱۰: ۱). در هر حال در خود کتاب پیدایش نیز به وضوح این نیکویی الهی را در کار می بینیم - چرا که باعث می شود نوح و خانواده اش از فساد و تباهی عالمگیر آن دوران و مجازاتی که به تبع آن بر همگان نازل شد مصون مانند (پید ۶: ۵-۸) تا از این طریق، به اصطلاح عالمی جدید با نوح و خانواده اش خلق شود (پید ۸: ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ در مقایسه با ۱: ۲۲ و ۲۸، ۳: ۱۷). نیز این نیکویی را هنگامی شاهدیم که ابراهیم، در حالی که

«تمام امتهای در شرارت خود یکدل اند و پریشان و مشوش» (حک ۱۰: ۵)، از میان دنیای گناه آلود بیرون آورده می شود (پید ۱۲: ۱؛ یوشع ۲۴: ۲ و ۳ و ۱۴) تا از طریق او «جمیع قبایل و امتهای جهان برکت یابند» (پید ۱۲: ۲ و ۳ که آشکارا به لعنت آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از باب سوم اشاره دارد).

ب) گناه اسرائیل

درست همان طور که آغاز تاریخ بشریت متأثر از گناه بود، تأثیر گناه را بر تاریخ اسرائیل نیز آشکارا شاهدیم. تاریخ اسرائیل از بدو آغاز، تکرار ماجرای آدم بود. این قوم از تجربیات خود پند آموخت و به ما نیز می آموزد که گناه چیست. در این رابطه می توان به دو واقعه بسیار آموزنده در تاریخ این ملت اشاره کرد.

۱) **پرستش گوساله طلایی.** اسرائیل نیز همچون آدم - منتهی به گونه ای بس پرفیض تر - مالا مال از الطاف و برکات خداوندی گردید. این قوم بی آن که محسنات و سجایایی داشته باشد (تث ۷: ۷، ۹: ۴-۶؛ حزق ۱۶: ۲-۵) و تنها محض محبت خدا (تث ۸: ۷) - چرا که اسرائیل نیز به اندازه ملل دیگر قومی «گنهکار» بود (یوشع ۲۴: ۲ و ۱۴؛ حزق ۲۰: ۷ و ۸ و ۱۸) - برگزیده شد تا قوم خاص خدا باشد و از بین تمامی ملل دیگر، قومی ممتاز و متمایز محسوب شود (خروج ۱۹: ۵) و «نخست زاده خدا» لقب گیرد (خروج ۴: ۲۲). خدا عجایب و شگفتیهای بسیار انجام داد تا این قوم را از بندگی فرعون و سرزمین گناه (یعنی سرزمینی که بنابه خروج ۵: ۱ در آن نمی شد خدا را بندگی کرد) برهاند. اما در همان حال که خدا با قوم خود «عهد و پیمان می بست» و «دو لوح شهادت» را به موسی می داد (خروج ۳۱: ۱۸)، قوم از هارون خواستند: «برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند» (خروج ۳۲: ۱). قوم اسرائیل با وجود نشانه های فراوانی که خدا در تأیید «وفاداری» و امین بودن خود بر آنان آشکار ساخته بود، او را بیش از حد دور از دسترس و «نادیدنی» یافتند و در نتیجه به او ایمان نداشتند. اسرائیل ترجیح می داد خدایی داشته باشد که نزدیک و در دسترس است و خشمش را می توان با قربانی فرو نشاند؛

خدایی که بتوان آن را با طرز تفکر اسرائیل تطبیق داد نه خدایی که قوم مجبور به اطاعت از فرامین و احکامش باشند (خروج ۴۰: ۳۶-۳۸). اسرائیل به جای آن که «با خدا راه می رود» می خواست خدا با او راه رود.

گناه «اولیه» اسرائیل این بود که نمی خواست اطاعت کند؛ به دیگر بیان نمی خواست به خدا ایمان داشته باشد و بر او توکل بندد. تثنبه ۹: ۷ به این ناطاعتی قوم اشاره می کند و در واقع این ناطاعتی را در تمام بی شمار موارد طغیان و سرکشی این «قوم گردن کش» شاهدیم. بعدها نیز وقتی اسرائیل وسوسه می شود علاوه بر پرستیدن یهوه، «بعل» را نیز پرستش کند، باید به این نکته توجه داشت که علت اصلی این است که قوم حاضر نیست یهوه را «تنها نیاز» خود بداند و او را جواب تمام احتیاجات خود ببیند - یهوه خدایی که وجود و هستی قوم اسرائیل یکسره از اوست و این قوم تنها باید او را بندگی نمایند (تث ۶: ۱۳؛ مت ۴: ۱۰). بعدها نیز وقتی پولس رسول در مورد گناه بت پرستی صحبت می کند، حتی در حضور بی ایمانان بت پرست از این که به این نخستین گناه اسرائیل اشاره کند پروایی ندارد (روم ۱: ۲۳؛ مز ۱۰۶: ۲۰).

۲) **قبور شهوت.** تثنبه ۹: ۲۲ بلافاصله پس از شرح واقعه گوساله طلایی، به یکی دیگر از گناهان اسرائیل اشاره می کند که پولس نیز بدان استناد کرده و از آن به عنوان نمونه «گناهان قوم در بیابان» یاد کرده است (۱- قرن ۱۰: ۶). مفهوم این واقعه کاملاً روشن و واضح است. قوم اسرائیل می خواست آنچه دوست دارد بخورد نه آن خوراکی را که خدا به گونه ای معجزه آسا برای قوم می فرستاد: «کیست که ما را گوشت بخوراند؟... الان جان ما خشک شده و چیزی نیست: غیر از این من در نظر ما هیچ نمی آید!» (اعد ۱۱: ۴ و ۵ و ۶). اسرائیل حاضر نبود به خدا توکل کند و تسلیم آن تجربه روحانی شود که خدا می خواست در بیابان بدان بیاموزد (تث ۸: ۳؛ ر. ک مت ۴: ۴)؛ خلاصه آن که نمی خواست خدا راهنمای آن باشد. «شهوت» اسرائیل عاقبت فرو نشانده می شود، اما اسرائیل نیز همچون آدم خواهد فهمید که بهای سربچی از طرق خدا و گام برداشتن در طرق انسانی چیست (اعد ۱۱: ۳۳).

ج) تعلیم انبیا

این دقیقاً همان درسی است که خدا می خواهد از طریق انبیاء پیوسته به اسرائیل بیاموزد: آن که می پندارد می تواند با تکیه بر نیروی خود بنا نماید، جز نابودی خود کاری نمی کند. به همین خاطر است که قوم خدا به مجرد آن که از راهی که خدا برایشان معین فرموده منحرف می شوند، هلاکت و نابودی خود را باعث می گردند. بنابراین گناه فی نفسه یگانه مانع در راه تحقق نقشه خدا برای اسرائیل است؛ یگانه مانع در راه اعمال حاکمیت خدا و آشکار گشتن «جلال» اوست - جلالی که به کرات با جلال خود اسرائیل یعنی قوم خدا مترادف دانسته می شود. تردید نیست که در این میان، گناه رهبر، پادشاه یا کاهن بسیار سنگین تر است چرا که مسئولیت عظیمی متوجه آنهاست. به همین خاطر است که کتاب مقدس - هر چند تنها به گناهان این گونه افراد اشاره نمی کند - گناه آنان را پررنگ تر از دیگران به تصویر می کشد و بیش از همه بر آن تأکید دارد. این گونه است که می بینیم گناه عخان باعث می شود کل لشکر اسرائیل در مقابل عای ناکام بماند (یوشع ۷). انبیاء اغلب گناهانی را که گروهی از افراد قوم انجام داده اند مسبب بلایایی می دانند که بر کل ملت نازل می شود: «هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرھاند و گوش او سنگین نی تا نشنود. لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است» (اش ۵۹: ۱ و ۲).

۱) **تقییح گناه.** همچنین انبیاء در موعظات خود به کرات به تقییح و نکوهش گناه می پردازند: هم گناه رهبران (۱- سمو ۳: ۱۱، ۱۳: ۱۳-۱۴، ۲- سمو ۱۲: ۱-۱۵؛ ار ۲۲: ۱۳)، و هم گناه قوم. این گونه است که می بینیم در متون نبوی بارها از فهرست گناهان مختلفی نام برده می شود که غالباً موارد نقض ده احکام اند. اشاره فهرست وار به این گونه گناهان را به ویژه در متون حکمی کتاب مقدس شاهدیم (تث ۲۷: ۱۵-۲۶؛ حزق ۱۸: ۵-۹، ۳۳: ۲۵-۲۶؛ مز ۱۵؛ امث ۶: ۱۶-۱۹، ۳۰: ۱۱-۱۴). بدین ترتیب می بینیم که گناه به عنوان واقعیتی ملموس و عینی مجسم می شود و گناهانی چون خشونت، دزدی، بی عدالتی، دروغ، زنا، شهادت دروغ، آدم کشی، ربا، بی انصافی و خلاصه تمام شرارت های اجتماعی، به عنوان دلیل

رویگردان شدن خدا از قوم ذکر می شوند. «اعترافی» که در کتاب اشعیا آمده است به گونه ای عینی و ملموس به «گناهانی» که باعث شده اند «میان خدا و قوم جدایی افتد» اشاره می کند (اش ۵۹: ۲): «خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضد ما شهادت می دهد؛ چون که خطایای ما با ماست و گناهان خود را می دانیم: مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم؛ به ظلم و فتنه تکلّم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها را تنطّق نمودیم. و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچه ها افتاده و استقامت نمی تواند داخل شود» (اش ۵۹: ۱۳-۱۴).

مدتها پیش از این «اعتراف»، هوشع نیز نظیر همین کلمات را بر زبان رانده بود: «نه راستی و نه رأفت و نه معرفت خدا در زمین می باشد. بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری و تعدی و خشونت و خونریزی» (هو ۴: ۲؛ اش ۱: ۱۷، ۵: ۸، ۶۵: ۶-۷؛ عا ۴: ۱، ۵: ۷-۱۵؛ میک ۲: ۱-۲).

بنابراین درسی که خدا می خواهد به قوم بیاموزد بسیار مهم و حائز اهمیت است: کسی که می خواهد جدا از خدا و با تکیه بر نیروی خود بنا نماید، غالباً به بهای پایمال کردن حقوق دیگران - به ویژه حقوق ضعیفان و کوچکان - چنین می کند. سراینده مزامیر در این باره می گوید: «کسی که خدا را قلعه خویش ننمود» (مز ۵۲: ۹) «تمام طول روز به شرارت می اندیشد» (آیه ۴)، و حال آن که «مرد عادل تا ابد آباد به رحمت خدا توکل دارد» (آیه ۱۰). و آیا نه این است که نظیر همین درس را از واقعه زناي داود نیز می آموزیم؟ (۲- سمو ۱۲). با این حال از آن واقعه که اهمیت آن در چارچوب مفهوم یهودی گناه (ر.ک. miserere) به وضوح نمایان است، حقیقت مهم دیگری را نیز می توان آموخت: گناه انسان تنها تضییع حقوق خدا نیست بلکه دل خود انسان را نیز متأثر می سازد.

۲) **گناه به عنوان آنچه خدا را می رنجاند.** پرواضح است که فرد گنهکار به هیچ وجه نمی تواند به خود خدا صدمه ای برساند. کتاب مقدس بارها و بارها به متعال بودن خدا اشاره کرده و تصریح نموده که خدا برتر و والاتر از امور انسانی است:

«هدایای ریختنی برای خدایان غیر می ریزند تا مرا متغیر سازند. اما خداوند می گوید آیا مرا متغیر می سازند؟ نی، بلکه خویشتن را تا روی خود را رسوا سازند» (ار ۷: ۱۹). «اگر گناه کنی به او چه آسیبی می رسانی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شود چه لطمه ای به خدا می زنی؟» (ایوب ۳۵: ۶). انسان با گناه ورزیدن نسبت به خدا صرفاً موجبات نابودی و هلاکت خودش را فراهم می سازد. اگر خدا برای انسان احکام و فرامینی وضع نموده نه به این خاطر است که این احکام به نفع اویند بلکه از آن روست که با اجرای این احکام، انسان سعادتمند و نافع می شود. فرائض الهی برای آن است که «همیشه نیکو باشیم و زنده بمانیم» (تث ۶: ۲۴). منتهی خدای کتاب مقدس با خدای ارسطو که نسبت به آدمی و جهان هستی بی تفاوت است فرق دارد.

الف) درست است که گناه به شخص خدا هیچ آسیبی نمی رساند اما از آن جا که به کسانی که خدا دوستشان دارد آسیب می رساند، به خدا نیز لطمه می زند. داود فکر می کرد وقتی «اوربای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی می گیرد» با این کار تنها به یک انسان آسیب می رساند - آن هم انسانی غیریهود - غافل از این که خود خدا ضامن حقوق تمام انسانهاست. و به همین دلیل است که ناتان در نام یهوه به داود اعلام می کند که وی در حقیقت «یهوه را تحقیر نموده است» و باید به خاطر این کار مجازات شود (۲- سمو ۱۲: ۹-۱۰).

ب) از این گذشته، گناه انسان را از خدا - این یگانه منبع حیات - جدا می سازد و در نتیجه نقشه ای را که خدا برای محبت انسان دارد با مشکل مواجه می سازد. قوم من جلال خویش را با بت عوض کرده اند! مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده برای خود حوضها کنده اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه نمی دارد! (ار ۲: ۱۱-۱۳).

ج) مکاشفه کتاب مقدس در تبیین عمق محبت خدا، این واقعیت را آشکار می سازد که معنای واقعی این حقیقت که گناه انسان باعث «رنجش» خدا می شود چیست: گناه، ناسپاسی طفل است در مقابل پدری به غایت مهربان (اش ۶۴: ۷)، یا در

حقیقت ناسپاسی طفل مادری که نمی تواند «شمر رحم خویش را فراموش کند - هر چند مادران ممکن است فراموش کنند» (اش ۴۹: ۱۵). به ویژه گناه، خیانت همسری روسپی است که خود را بر همگان عرضه می دارد و نسبت به محبت خستگی ناپذیر و دائمی شوهر مهربان و وفادارش بی تفاوت است: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟... بعد از آن که همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد!... ای اسرائیل مرتد رجوع نما! بر تو غضب نخواهم نمود زیرا که رئوف هستم» (ار ۳: ۷ و ۱۲؛ حزق ۱۶، ۲۳).

گناه در این مرحله از مکاشفه اساساً به عنوان نقض روابط شخصی معرفی می شود: این که انسان اجازه ندهد خدا او را محبت نماید - خدایی که از محبت ندیدن رنجور می شود و به اصطلاح محبت او را «آسیب پذیر» نموده است: سر این محبت تنها در عهد جدید به طور کامل مکشوف می شود.

۳) تاوان گناه. علت این که انبیاء گناه را تقبیح می کنند و در باب زشتی آن سخن می گویند این است که می خواهند انسانها را به توبه وادارند. چرا که گرچه انسان بی وفا شود، خدا همیشه وفادار و امین است. انسان محبت خدا را رد می کند اما خدا هیچ گاه محبت خود را از او دریغ نمی دارد. مادام که انسان فرصت بازگشت دارد، خدا او را به این کار دعوت می کند. همان طور که در مثل پسر گمشده می بینیم، همه چیز در تأیید این بازگشت فرخنده عمل می کند: «بنابرین راه او را به خوارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تا راههای خود را نیابد. و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبند نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می روم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آن وقت از اکنون مرا خوش تر می گذشت (هو ۲: ۸ و ۹؛ حزق ۱۴: ۱۱، و غیره).

در واقع ناگفته پیداست که اگر گناه یعنی ردّ محبت، این گناه به مجرد آن که انسان حاضر شود محبت خود را تجدید کند زدوده و بخشوده خواهد شد. «بخشی» که انسان را از بازگشت به سوی خدا مستثنی کند بدان معناست که انسان همزمان هم موظف به محبت است و هم از محبت مستثنی! چنین محبتی هیچ گاه خدا را

وانمی دارد بازگشت انسان گم گشته را طالب باشد. اگر می گوییم خدا «غیر» است و می خوانیم که او خود را این گونه توصیف می کند (خروج ۲۰: ۵؛ تث ۵: ۹؛ و غیره)، غیرت او نشان محبت اوست (اش ۶۳: ۱۵؛ زک ۱: ۱۴). اگر می خواهد یگانه مایه خوشی و سعادت انسان باشد (انسانی که به صورت او آفریده شده است) از آن روست که تنها او قادر به تأمین سعادت واقعی انسان است. شرایط این بازگشت تحت اصطلاحات و تعبیری چون «خاکستر»، «اعتراف»، «کفاره»، «ایمان»، «عفو»، «توبه و بازگشت»، و «فدیه» شرح داده شده اند.

طبعاً نخستین شرطی که انسان باید برای بازگشت به سوی خدا برآورده سازد همانا این است که دیگر سعی نکند مستقل و جدا از خدا عمل کند بلکه خود را تسلیم او کرده طریق محبت کردن را یاد بگیرد. به دیگر بیان، نخستین شرط آن است که شالوده گناه خود را که همانا خودمحوری اوست زیر پا نهد. و اما انسان بزودی درمی یابد که این کار کاملاً از توان او خارج است و چنین کاری به هیچ وجه از او ساخته نیست. انسان برای آن که بخشوده شود تنها کافی نیست که دیگر مغضوب خدا نباشد بلکه چیزی بیش از این نیاز است: «ای یهوه، ما را به سوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد!» (مرا ۵: ۲۱). خود خدا به جستجوی گوسفندان پراکنده می شتابد (حزق ۳۴) و به انسان «قلبی جدید» و «روحی نو» عطا می کند (۳۶: ۲۶-۲۷). این همان «عهد و پیمان جدیدی» خواهد بود که به موجب آن شریعت دیگر نه بر لوحهای سنگی، که بر دل انسان نگاشته خواهد شد (ار ۳۱: ۳۱-۳۳: ۲-۳ قرن ۳). خدا تنها به محبت کردن ما و انتظار محبت داشتن از ما بسنده نمی کند: «یهوه خدایت دل تو و دل ذریت تو را مختون خواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی» (تث ۳۰: ۶). سراینده مزامیر نیز آن گاه که به گناهان خود اعتراف می کند از خدا می خواهد او را «شسته»، «طاهر سازد» و «قلبی پاک در او ایجاد نماید» (مز ۵۱). زیرا به خوبی می داند که طهارت از گناهان کاری است الهی و همانند کار خلقت است. و بالأخره عهد عتیق به وضوح اعلام می دارد که این تبدیل و دگرگونی درونی انسان که باعث می شود او از

گناه نجات یابد به واسطه قربانی «بنده» رازگونه یهوه میسر می گردد - بنده ای که تا پیش از تحقق کامل این نبوت هیچ کس نمی توانست هویتش را حدس بزند.

د) تعلیم عهد جدید

در عهد جدید این حقیقت آشکار می شود که «بنده» ای که می آید تا انسان را از گناه برهاند (اش ۵۳: ۱۱) در واقع کسی جز خود «پسر خدا» نیست. به همین جهت شگفت نیست که موضوع در عهد جدید نیز همچون عهد عتیق جایگاهی مهم دارد و ابعاد کامل مکاشفه مربوط به آنچه محبت خدا با غلبه بر گناه به انجام رسانیده در عهد جدید به طور کامل مکشوف می شود و همزمان نقش آن در نقشه حکمت الهی به وضوح آشکار می گردد.

۱) عیسی و گنهکاران

الف) از همان آغاز اناجیل، عیسی را می بینیم که در میان گنهکاران است - چرا که او نه برای عادلان، که برای گنهکاران آمده است (مر ۲: ۱۷). او با استفاده از واژگان و اصطلاحات یهودی آن زمان، «آمرزش» گناهان را اعلام می دارد. منظور او از این اصطلاح آن نیست که بگوید گناه نوعی دین است - هر چند این اصطلاح گاه در این معنا نیز به کار رفته است (مت ۶: ۱۲، ۱۸: ۲۳-۲۵). بلکه مراد آن است که خدا با متبدل ساختن دل و روح انسان، گناه او را می بخشاید. عیسی نیز همچون انبیای عهد عتیق و یحیی تعمید دهنده (مر ۱: ۴) انسانها را به توبه و بازگشت فرا می خواند - تبدیل و دگرگونی اساسی روح انسان که سبب می شود انسان آمادگی لازم برای دریافت فیض الهی را پیدا کند و اجازه دهد خدا در او کار کند: «ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مر ۱: ۱۵). و اما عیسی برای کسانی که نور را رد می کنند (۳: ۲۹) یا همچون آن فریسی در مثل لوقا ۱۸: ۹-۱۱ فکر می کنند نیازی به بخشش الهی ندارند، هیچ کاری نمی تواند بکند.

ب) در نتیجه عیسی نیز همچون انبیاء گناه را در هر جا و به هر شکل تقبیح و محکوم

می‌کند - حتی گناه کسانی را که می‌پندارند چون از احکام شریعت ظاهری پیروی می‌کنند افرادی عادل‌اند؛ چرا که گناه از دل انسان سرچشمه می‌گیرد - دلی که «هر آنچه ناپاک است از درون آن صادر می‌شود: خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند» (مر ۲۱-۲۳). چرا که مسیح آمد تا شریعت را کامل کند، نه آن که آن را منسوخ سازد (مت ۵: ۱۷). کسی که مرید و پیرو عیسی است نمی‌تواند صرفاً به «عدالت فریسی مآبانه» بسنده کند (مت ۵: ۲۰)؛ عدالت عیسی قطعاً در نهایت در محبت خلاصه می‌شود (مت ۷: ۱۲) اما مرید عیسی با دیدن اعمال استاد خود، به تدریج درمی‌یابد که این «محبت کردن» به چه معناست؛ درمی‌یابد که گناه همانا ردّ محبت است.

ج) مرید عیسی این امر را به ویژه آن‌گاه که عیسی رحمت غیر قابل تصور خدا در حق فرد گنهکار را بر وی آشکار می‌سازد، درمی‌یابد. مثل پسر گمشده، یا بهتر بگوییم مثل پدر رحیم و پرمهر (لو ۱۵: ۱۱-۱۳) بسیار شبیه تعالیم عهد عتیق در این زمینه است. کمتر قسمتی از عهد جدید را می‌توان یافت که به این خوبی نشان دهد چگونه گناه اسباب رنجش خداست و تصور بخشی که با بازگشت فرد گنهکار همراه نباشد تا چه حد تصویری باطل است. آنچه قلب پدر را محزون ساخته است علاوه بر ناطاعتی پسر گمشده که می‌توان فرض شمرد - هر چند تنها پسر بزرگتر است که به این موضوع اشاره می‌کند تا مطیع بودن خودش را به رخ بکشد (آیات ۲۹ و ۳۰) - جدایی پسر گمشده است: پسری که دیگر نمی‌خواهد پسر او باشد و دیگر اجازه نمی‌دهد پدرش او را آن‌طور که باید و شاید محبت نماید. پسر از آن‌جا که پدرش را از حضور خود محروم ساخته، باعث رنجش او گردیده است. و آیا نه این است که او جز با بازگشت خود به آغوش پدر و قبول فرزندی او نمی‌تواند رنجشی را که سبب شده «جبران» نماید؟ به همین دلیل است که در این مثل آن همه بر شادی پدر از بازگشت مجدد پسر گمشده تأکید شده است، زیرا بخشش بدون این بازگشت معنا نمی‌داشت. در واقع باید گفت پدر از مدت‌ها قبل پسرش را بخشیده بود، منتهی این

بخشش تنها با بازگشت پسر است که در عمل بر گناه پسر تأثیر می‌کند.

د) عیسی بیشتر از طریق اعمالش واکنش خدا در برابر گناه را آشکار می‌ساخت تا از طریق گفتارش. او گنهکاران را با همان محبت و رأفتی که در پدر پسر گمشده دیدیم می‌پذیرفت (لو ۷: ۳۶-۳۸، ۱۹: ۵؛ مر ۲: ۱۵-۱۷؛ یو ۸: ۱۰ و ۱۱) ولو آن که این کار مایهٔ رسوایی کسانی می‌شد که نظاره‌گر این رحمت عیسی بودند اما همچون پسر بزرگتر در آن مثل از درک آن عاجز بودند (لو ۱۵: ۲۸-۳۰)، بلکه مستقیماً بر ضد گناه عمل می‌کرد. خود او نخست در جریان وسوسه‌های بیابان بر شیطان غلبه یافت. در دوران خدمتش بر این زمین نیز پیوسته مردم را از بیماری و دیوزدگی که مظهر نیروی گناه‌اند می‌رهانید و آزاد می‌کرد (مر ۱: ۲۳) و بدین ترتیب نقش بندهٔ بهوه را ایفا می‌نمود (مت ۸: ۱۶ و ۱۷)؛ چرا که در عین انجام این خدمات، منتظر فرا رسیدن ساعت موعود بود تا «جان خود را فدای بسیاری کند» (مر ۱۰: ۴۵) و «خون خود، یعنی خون عهد جدید را در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان بریزد» (مت ۲۶: ۲۸).

۲) گناهان این دنیا

یوحنا به جای آن که بیشتر از «آمرزش گناهان» سخن گوید (هر چند به خوبی با این تعبیر سنتی آشناست: یو ۲۰: ۲۳؛ ۱-۲: ۱۲)، ترجیح می‌دهد در مورد مسیحی سخن بگوید که آمد «تا گناه جهان را بردارد» (یو ۱: ۲۹). یوحنا در پس فلان یا بهمان عمل عیسی، واقعیت رازگونه‌ای را می‌بیند که موجب تمام آن اعمال است: نیرویی متخاصم که با خدا و حاکمیت او ضدیت می‌ورزد. این نیرو در برابر مسیح نیز می‌ایستد.

الف) نخستین تجلی عینی و ملموس این خصومت، همانا سر باز زدن از پذیرش نور است. گناه ماهیتی ظلمانی دارد. «نور در جهان آمد اما مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آن‌جا که اعمال ایشان بد است» (یو ۳: ۱۹). فرد گنهکار با نور ضدیت می‌ورزد زیرا از آن می‌هراسد «مبادا اعمال او هویدا گردد». فرد گنهکار از نور متنفر است: «هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن می‌دارد» (یو ۳: ۲۰).

فرد گنهکار کورکورانه دست به گناه می زند زیرا از شرارت آن غافل است: «اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید و لکن الآن می گوئید بینا هستیم. پس گناه شما می ماند» (یو: ۹: ۴۰).

ب) تنها دلیل چنین کوردلی همانا کار مخرب شیطان است. در واقع گناه تحت خدمت و سلطه شیطان است: «هر که گناه می کند غلام گناه است» (یو: ۸: ۳۴). برخلاف فرد مسیحی که «فرزند خدا» است، فرد گنهکار «فرزند ابلیس است که از ابتدا گنهکار بوده» و فرد گنهکار نیز «اعمال او را بجا می آورد» (۱- یو: ۳: ۸-۱۰). و اما یوحنا از میان اعمال گناه آلود ابلیس به دو مورد خاص اشاره می کند: قتل و دروغ. «ابلیس از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هر گاه به دروغ سخن می گوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است» (یو: ۸: ۴۴). همچنین ابلیس با آوردن موت برای انسان، قاتل اوست (حک ۲: ۲۴) و هم او بود که قاتن را به قتل برادر ترغیب کرد (۱- یو: ۳: ۱۲-۱۵). امروز نیز با واداشتن یهودیان به قتل آن یگانه ای که با آنان از حقیقت می گفت، قاتل بودن خود را به اثبات می رساند: «می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلم می کنم. شما اعمال پدر خود را به جا می آورید و خواهشهای پدر خود را طالبید» (یو: ۳۹-۴۴).

ج) و اما قتل و دروغ نیز به نوبه خود تنها از نفرت سرچشمه می گیرد. کتاب مقدس به کرات از حسادت ابلیس سخن می راند (حک ۲: ۲۴)، و یوحنا نیز از این حسادت به عنوان «نفرت» یاد می کند. به همین ترتیب فرد بی ایمان و کله شق نیز «از نور متنفر است» (یو: ۳: ۲۰) - درست همان طور که یهودیان از مسیح و پدرش خدا متنفر بودند (یو: ۱۵: ۲۲ و ۲۳). در این جا مراد از یهودیان، دنیایی است که تحت سلطه شیطان قرار دارد، و همه کسانی را که مسیح را نمی پذیرند شامل می شود. این تنفر در نهایت باعث می شود یهودیان پسر خدا را بکشند (یو: ۸: ۳۷).

د) بدین ترتیب به ماهیت این گناه که مسیح بر آن ظفر یافت پی می بریم. عیسی از

آن رو توانست بر گناه غالب آید که خود بی گناه بود (یو: ۸: ۴۶؛ ۱- یو: ۳: ۵)؛ او با پدرش خدا «یک» بود (یو: ۱۰: ۳۰)؛ «نور» حقیقی بود که در او هیچ ظلمت و تاریکی یافت نمی شد (۱: ۵، ۸: ۱۲)؛ حقیقت و راستی بود که کوچکترین نشانی از دروغ یا ناراستی در او نبود (۱: ۱۴، ۸: ۴۰)؛ و بالأخره او محبت بود - چرا که «خدا محبت است» (۱- یو: ۴: ۸). او هر چند در طی زندگانی اش در این دنیا پیوسته به مردم محبت می کرد، مرگش محبتی بس عظیم بود به طوری که محبتی عظیم تر از آن قابل تصور نیست. مرگ او «کمال» محبت است (یو: ۱۵: ۱۳، ۱: ۱۳، ۱۹: ۳۰). مرگ او همچنین پیروزی بر «رئیس این جهان» بود که می پنداشت می تواند در پیکار با مسیح پیروز شود. غافل از آن که در برابر مسیح هیچ کاری از او ساخته نیست (یو: ۱۴: ۳۰) و سرانجام «بیرون افکنده می شود» (یو: ۱۲: ۳۱)؛ عیسی بر جهان غالب آمده است (یو: ۱۶: ۳۳).

ه) گواه این واقعیت نه تنها این حقیقت است که عیسی می تواند «جان خود را بنهد و آن را باز گیرد» (یو: ۱۰: ۱۷)، بلکه از آن مهم تر این واقعیت است که شاگردان او نیز در پیروزی او سهیم خواهند بود. فرد مسیحی از آن جا که با پذیرفتن عیسی «فرزند خدا» گشته است (یو: ۱: ۱۲) دیگر «گناه نمی کند زیرا از خدا مولود شده است» (۱- یو: ۳: ۹). به علاوه از آن جا که «بذر الهی» در او ساکن است - که احتمالاً به گفته پولس رسول به معنای آن است که «از روح خدا هدایت می شود» (روم: ۸: ۱۴؛ غلا: ۵: ۱۶) - «نمی تواند گناه کند» در واقع عیسی «با تعمید دادن به روح القدس» (یو: ۱: ۳۳) یعنی با فرستادن روح القدس به این جهان که نماد آن همانا آبی است که از پهلوی سوراخ شده او بر صلیب جاری می شود و به گفته زکریا سرچشمه ای است که «بر خاندان داود به جهت شستن گناهان و خطایا جاری است» (یو: ۱۹: ۳۰-۳۷؛ زک: ۱۲: ۱۰، ۱۳: ۱)، «گناه این جهان را برمی دارد» (یو: ۱: ۲۹). این آب طاهرکننده را حزقیال نیز دید که «از زیر آستانه هیکل» می آید و سواحل دریای میّت را به باغ بهشت بدل می سازد (حزق: ۴۷-۱-۱۲؛ مکا: ۲: ۲۲). البته تردید نیست که فرد مسیحی هر چند از خدا مولود شده، هر آن ممکن است

مجدداً در گناه بیفتد (۱-یو ۲: ۱) اما «عیسی به جهت گناهان ما کفاره شد» (۱-یو ۲: ۲)، و روح القدس را نیز بر رسولان نازل کرد تا بتوانند «گناهان را بیامرزند» (یو ۲۰: ۲۲ و ۲۳).

۳) الهیات گناه از نظر پولس رسول

الف) پولس رسول با بهره‌گیری از تعبیر و اصطلاحات غنی‌تر می‌تواند به گونه‌ای مؤثرتر و روشن‌تر میان گناه (در زبان یونان hamartia به صورت مفرد) و اعمال گناه‌آلود که خارج از دستورالعمل‌های سنتی «تقصیرات» (معنای تحت اللفظی: سقوط/ در زبان یونانی paraptoma) یا «خطایا» (در زبان یونانی parabasis) نامیده می‌شوند، تمایز بگذارد. البته منظور به هیچ وجه این نیست که بگوید اعمال گناه‌آلود به اندازه گناه زشت و کریه نیستند. به طور مثال او از گناهی که آدم در باغ بهشت انجام داد و از نظر پولس اهمیتی بسزا در تاریخ بشر دارد، تحت تعبیری چون تقصیر، خطا و ناطاعتی یاد می‌کند (روم ۵: ۱۴ و ۱۷ و ۱۹).

در هر حال اعمال گناه‌آلود از نظر پولس نیز همان قدر مذمومند که از نظر اناجیل متی، مرقس و لوقا؛ کما این که از فهرست گناهانی که به کرات در رسالات پولس بدانها اشاره می‌شود نیز همین واقعیت برمی‌آید: ۱-قرن ۵: ۱۰-۱۱، ۶: ۹-۱۰؛ ۲-قرن ۱۲: ۲۰؛ غلا ۵: ۱۹-۲۱؛ روم ۱: ۲۹-۳۱؛ کول ۳: ۵-۸؛ افس ۵: ۳؛ ۱-تیمو ۱: ۹؛ تیط ۳: ۳؛ ۲-تیمو ۲: ۵. همان طور که خود پولس نیز گاه صراحتاً اعلام می‌دارد، تمام این گناهان باعث می‌شود فرد از ملکوت خدا محروم بماند (۱-قرن ۶: ۹؛ غلا ۵: ۲۱). در این جا باید به این نکته توجه داشت که در رسالات پولس نیز همچون فهرست گناهان مشابهی که در عهد عتیق برشمرده شده است، گناهان جنسی، بت پرستی و بی‌عدالتی اجتماعی کنار هم ذکر شده‌اند (روم ۱: ۲۱-۳۲ و فهرست گناهانی که در رسالات اول قرن‌تین، غلاطیان، کولسیان و افسسیان بدانها اشاره شده است). همچنین این نکته حائز اهمیت است که پولس بر گناه حرص و شهوت (در زبان یونانی pleonexia) تأکیدی خاص دارد - یعنی

گناهی که سبب می‌شود انسان «همواره در طلب کسب چیزی بیشتر» باشد و بسیار شبیه گناهی است که در ده احکام تحت عنوان طمع محکوم شده است (خروج ۲۰: ۱۷؛ روم ۷: ۷). پولس تنها به برشمردن مشابهت‌های موجود میان حرص و گناه بت پرستی بسنده نمی‌کند بلکه در واقع این دو گناه را از یک سنخ می‌داند: «طمعی که بت پرست است» (کول ۳: ۵؛ افس ۵: ۵).

ب) و اما پولس در پس این اعمال گناه‌آلود به علت اصلی‌اشان می‌پردازد. اعمال گناه‌آلود در فرد گنهکار تجلی ظاهری آن نیرویی است که پیوسته با خدا و ملکوت او سرعناد دارد. یوحنا رسول نیز عمدتاً در مورد همین نیروی ضد خدا صحبت می‌کرد. این موضوع که پولس منحصرأ واژه گناه (به صورت مفرد) را در مورد این نیروی متخاصم به کار می‌برد بسیار حائز اهمیت است. او گناه را - خواه خاستگاه آن و خواه تأثیراتی را که در ما بجای می‌نهد - با چنان دقتی تشریح می‌کند که در واقع می‌توان گفت الهیات گناه را ارائه می‌دهد.

گناه هر چند در رسالات پولس به عنوان یک قدرت معرفی می‌شود و گاه چنان بدان تشخیص داده می‌شود که تقریباً می‌توان آن را با شخص شیطان که «خدای این جهان است» (۲-قرن ۴: ۴) اشتباه گرفت، ولی در حقیقت واقعیتی مجزاست - واقعیتی است مربوط به انسان گنهکار که از درون او نشئت می‌گیرد. ناطاعتی آدم بود که گناه را به این جهان آورد (روم ۵: ۱۲-۱۹) و علاوه بر نوع بشر، کل جهان مادی را نیز به نوعی به گناه‌آلوده ساخت (روم ۸: ۲۰؛ پید ۳: ۱۷). گناه به تمام ابناء بشر سرایت کرده است و هیچ کس از آن مصون نیست؛ همه را به کام موت سوق می‌دهد و تا ابد از خدا جدا می‌سازد، درست همان طور که محکومان ساکن جهنم تا به ابد از خدا جدایند. ما آدمیان اگر نجات نیابیم، به گفته قدیس آگوستین جملگی افرادی محکوم به فنایم (massa damnata) گفته‌ای که چنانچه درست فهمیده شود کاملاً صحیح است. پولس رسول اغلب وضعیت انسانی را که «زیر گناه فروخته شده است» (روم ۷: ۱۴) اما هنوز نیکوبی را «تصدیق می‌کند» (روم ۷: ۱۶ و ۲۲) و حتی «طالب» آن است (روم ۷: ۱۵ و ۲۱)، به تفصیل شرح می‌دهد. از آنچه پولس

شرح می‌دهد چنین برمی‌آید که انسان یکسره موجودی فاسد و پست نیست، منتهی به‌خودی‌خود نمی‌تواند آنچه را نیکوست «بجا آورد» (روم ۷: ۱۸). و از آن‌جا که محکوم به موت ازلی است (روم ۷: ۲۴) نمی‌تواند از «مزد» گناه، یا بهتر بگوییم «عاقبت» گناه که ثمره آن است بگریزد (روم ۶: ۲۱-۲۳).

ج) پولس رسول به واسطه این گونه تعلیم گاه به ناحق به بدبینی متهم شده است. کسانی که چنین اتهاماتی را علیه پولس مطرح می‌کنند فراموش کرده‌اند که او این مطالب را جملگی در رابطه با فیض مسیح بیان داشته و از فیض مسیح استنتاج کرده است. پولس به واسطه استدلال‌اتش موقتاً ناگزیر است از کیفیت جهان شمول گناه و ظلم و جور آن سخن گوید تا از این طریق بر ناتوانی شریعت و ضرورت کار نجات بخش مسیح تأکید ورزیده باشد. از این گذشته، پولس از آن جهت به یگانگی کل بشر با آدم اشاره می‌کند که می‌خواهد از این طریق واقعیتی بس عالی‌تر، یعنی یگانه کل بشر با عیسی مسیح را آشکار کرده باشد. عیسی مسیح که نمونه محقق آدم است از دیدگاه خدا اول است (روم ۵: ۱۴)؛ بدین معنا که خدا تنها از آن‌رو اجازه می‌دهد گناه آدم و عواقب آن دامنگیر بشریت شود که می‌خواهد از این طریق مسیح را بر گناه غالب سازد. اهمیت این موضوع به حدی است که پولس حتی پیش از آن‌که به شباهت‌های بین آدم نخست و آدم ثانی اشاره کند (روم ۵: ۱۷-۱۹)، بر تفاوت‌هایشان تأکید می‌ورزد (روم ۵: ۱۵ و ۱۶).

پیروزی مسیح بر گناه برای پولس نیز همان قدر حائز اهمیت است که برای یوحنا. فرد مسیحی که محض ایمان و تعمید عادل گشته است (غلا ۳: ۲۶-۲۸؛ روم ۳: ۲۱-۲۳، ۶: ۲-۴)، کاملاً از گناه آزاد شده و رسته است (روم ۶: ۱۰ و ۱۱). او که از این پس برای گناه مرده است، با مسیح موت یافته و قیام نموده است و حال فرد تازه‌ای شده است (روم ۶: ۵). او «مخلوقی تازه» گشته است (۲-قرن ۵: ۱۷). دیگر «برحسب جسم» زندگی نمی‌کند بلکه «برحسب روح» (روم ۷: ۵، ۸: ۹) - هرچند مادام که هنوز در این «جسم فانی» به سر می‌برد اگر نخواهد «برحسب روح رفتار نماید» (روم ۸: ۴) ممکن است هر آن دوباره به گناه

افتد و «تسلیم هوسهای آن شود» (روم ۶: ۱۲).

د) خدا تنها بر گناه غلبه نمی‌کند بلکه به واسطه «حکمت بیکران و گوناگون» خود (افس ۳: ۱۰) از خود گناه برای غلبه بر آن استفاده می‌نماید. گناه که بزرگترین مانع بر سر راه ملکوت خدا و نجات انسان است خود در تاریخ این نجات نقشی به سزا ایفا می‌کند. در واقع پولس در رابطه با گناه است که از «حکمت خدا» سخن می‌گوید (۱-قرن ۱: ۲۱-۲۴؛ روم ۱۱: ۳۳). این امر را به ویژه هنگامی شاهدیم که در مورد گناه بی‌ایمانی اسرائیل تأمل می‌کند - گناهی که بی‌شک برای او مایه عذاب روح و جریحه دل بود (روم ۹: ۲). پولس به خوبی می‌داند که این بی‌وفایی - هرچند موقتی و نسبی (روم ۱۱: ۲۵)، به نقشه نجات خدا برای ابناء بشر راه یافته، و «خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید» (روم ۱۱: ۳۲؛ غلا ۳: ۲۲). پولس نیز با تحسین و سپاس اعلام می‌دارد: «زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چه قدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقه‌های وی!» (روم ۱۱: ۳۳).

ه) و اما این سرّ حکمت الهی را که حتی از گناه نیز در جهت نجات انسان بهره می‌جوید در هیچ‌جا به اندازه واقعه درد و رنج پسر خدا آشکارا شاهد نیستیم. در واقع خدا پسر خود را «در راه جمیع ما تسلیم نمود» (روم ۸: ۳۲) تا او از این طریق بتواند بزرگترین اطاعت و عظیم‌ترین محبت قابل تصور را به انجام رساند و بدین گونه، خود پیش از همه از حالت جسم به حالت روح عبور نموده، نجات همگی ما را سبب شود. آنچه سبب مرگ مسیح شد و شرایط و موقعیت مناسب برای مرگ او را پدید آورد جملگی نتیجه گناه انسان بود: خیانت یهودا، ترک استاد از سوی حواریون، ضعف پیلاتس، نفرت سران یهود، قساوت و بی‌رحمی کسانی که او را به صلیب کشیدند، و بالأخره در پس تمام این امور مرئی، گناهان خود ما که مسیح به خاطر کفاره آنها جان سپرد. خدا برای آن که پسرش بتواند بزرگترین اقدام محبت را بجا آورد اجازه داد او نسبت به گناه انسان آسیب‌پذیر شود و نتایج شوم قدرت گناه و موت در او اثر کند تا از این طریق بتواند به واسطه محبت عظیم خود، ما را از نتایج

پربرکت قدرت حیات و عدالت خدا بهره مند سازد (۲-قرن ۵: ۲۱). آری، به راستی که «خدا به جهت آنانی که او را دوست می دارند همه چیز را برای خیریت آنها به کار می بندد» (روم ۸: ۲۸) - حتی گناه را.

* * *

شیطان

مقصود کتاب مقدس از اسم شیطان (در زبان عبری به معنی دشمن) یا ابلیس (در زبان یونانی به معنای اهریمن یعنی تهمت زن) - اسامی که به کرات در عهد جدید به کار رفته اند - موجودی است شخصی که هر چند نامرئی، آثار و نفوذش گاه در قالب آنچه دیگر موجودات می کنند ظاهر می شود (نظیر افعالی که دیوها یا ارواح ناپاک انجام می دهند) و گاه به صورت وسوسه نمایان می گردد. و اما کتاب مقدس بر خلاف آیین متأخر یهود یا اکثر متون ادبی خاور نزدیک در دوران باستان، تنها اشاراتی محدود و گذرا به شیطان دارد و صرفاً همین قدر می گوید که چنین موجودی وجود دارد و باید از مکر او آگاه بود.

الف) شیطان: دشمن نقشه خدا برای انسان

۱) عهد عتیق به ندرت به شیطان اشاره می کند و همان معدود اشارتی هم که به او دارد به گونه ای است که به مفهوم متعال بودن خدای یگانه کوچکترین لطمه ای نخورد و باعث نشود اسرائیل قائل به دوگانگی و ثنویتی شود که به راحتی ممکن بود بدان گرفتار آید. شیطان به جای آن که به عنوان دشمنی مستقل تصویر شود، به عنوان یکی از فرشتگان درگاه خدا توصیف می گردد که در آسمان وظیفه نگهبانی دارد و بر اوست که مراقب باشد زمینیان به حق و حقوق و عدالت خدای یکتا احترام بگذارند. اما در پس این خدمت ظاهری شیطان، از همان بدو امر در ایوب ۱-۳ می بینیم که او - اگر نگوئیم بر ضد خود خدا - لااقل نسبت به انسان و عدالت خدا موضعی خصمانه دارد. او به مفهوم محبت بی چشم داشت و غیرمغرضانه اعتقادی ندارد (ایوب ۹: ۱)، بلکه بدون آن که خود در نقش «وسوسه کننده» ظاهر شود، منتظر می ماند که ایوب تسلیم گردد. در نهان عمیقاً خواهان تسلیم شدن و سر فرود آوردن ایوب است، به طوریکه خواننده احساس می کند که شیطان از سقوط ایوب به غایت مسرور خواهد شد. این متهم کننده در زکریا ۳: ۱-۵ به دشمن قسم خورده نقشه پر محبت خدا برای

اسرائیل تبدیل می شود. برای آن که اسرائیل نجات یابد، فرشته یهوه نخست باید به نام خود خدا بر زبان شیطان لگام زند و او را ساکت سازد: «خداوند تو را توبیخ فرماید!» (یهو ۹).

۲) اما خواننده کتاب مقدس بخوبی می داند که این موجود اسرار آمیز از آغاز تاریخ بشریت نقشی مهم ایفا کرده است. کتاب پیدایش تنها از مار سخن می گوید. این مار که موجودی است «همچون دیگر موجودات خدا» (پید ۳:۱)، از دانش، معرفت و هوش و ذکاوتی ورای نوع بشر بهره دارد. از همه مهمتر این که از آغاز ورودش به این جهان، دشمن نوع بشر بوده است. او که نسبت به سعادت‌مندی انسان حسادت می ورزد (حک ۲:۲۴) از طریق مکر و حيله - این سلاحي که همواره از آن خود اویند - به هدف خود می رسد: «حيله گتر و هوشيارتر از همه حیوانات صحرا» (پید ۳:۱) «فريب دهنده» (پید ۳:۱۳؛ روم ۷:۱۱؛ مکا ۹:۱۲، ۲۰:۸-۱۰) و «او که از اول قاتل بود و در او هيچ راستی نیست» (یو ۴:۴). کتاب حکمت نام واقعی این مار را فاش می سازد: شیطان (حک ۲:۲۴).

ب) دشمن مسیح

انسان - ولو مغلوب - از همان نخستین واقعه تاریخی پیوسته در انتظار روزی است که بر دشمن دیرین خود فائق آید (پید ۳:۱۵). در واقع هدف مسیح نیز از آمدن به این جهان همان پیروزی انسان بر شیطان است. زیرا مسیح آمده تا «صاحب قدرت موت، یعنی ابلیس را تباه سازد» (عبر ۲:۱۴) و «اعمال ابلیس را باطل نماید» (۱-یو ۳:۸). به دیگر بیان، مسیح آمد تا پادشاهی پدرش را جایگزین حکومت شیطان سازد (۱-قرن ۱۵:۲۴-۲۸؛ کول ۱:۱۳ و ۱۴). به همین خاطر است که زندگی عیسی در انجیل یکسره به صورت پیکاری بی امان با شیطان ترسیم شده است. آغاز این پیکار، واقعه وسوسه عیسی در بیابان است - واقعه ای که در جریان آن برای نخستین بار پس از واقعه باغ بهشت، انسانی که نمایانگر کل بشریت است و «پسر آدم» خوانده می شود (لو ۳:۳۸) خود را با شیطان رویارو می بیند. این پیکار آنگاه که عیسی

دیوزدگان را رهایی می بخشد (ر.ک. ارواح پلید)، شدت می یابد چرا که اخراج دیوها نمایانگر آن است که «ملکوت خدا نزدیک است» (مر ۲۲:۲ و ۲۳ و ۲۴) و حکومت شیطان به پایان آمده است (لو ۱۰:۱۷-۲۰). این پیکار حتی در قالب شفای کسانی که صرفاً بیمارند نیز مشهود است (اع ۱۰:۳۸). همچنین این پیکار را در قالب القایی شاهدیم که مسیح خطاب به یهودیان بی ایمان اطلاق می کند: «فرزندان ابلیس» (یو ۴:۴؛ مت ۱۳:۳۸)، و «افعی زادگان» (مت ۷:۹، ۱۲:۳۴، ۲۳:۲۳). این پیکار به هنگام درد و رنج و صلیب مسیح به اوج می رسد. لوقا عمداً واقعه درد و رنج و صلیب مسیح را به وسوسه ها مرتبط می سازد (لو ۴:۱۳، ۵۳:۲۲)، و یوحنا نیز بر نقش شیطان در واقعه صلیب مسیح تأکید می ورزد (یو ۱۳:۲ و ۲۷، ۱۴:۳۰؛ لو ۲۲:۳ و ۳۱)، هر چند هدفش آن است که شکست نهایی شیطان را از این طریق اعلام نماید. ظاهراً شیطان بر اوضاع مسلط است، اما واقعیت آن است که او «هیچ قدرتی بر مسیح ندارد» و آنچه بر مسیح می گذرد همانا به واسطه محبت و اطاعت «پسر» است (یو ۱۴:۳۰؛ ر.ک فدیة). «رئیس این جهان» درست در لحظه ای که می پندارد پیروز گشته است، «به زیر افکنده خواهد شد» (یو ۱۲:۳۱، ۱۱:۱۶؛ مکا ۹:۱۲-۱۳). و آن ملکوت جهان که زمانی به خود جرأت داده بود به عیسی پیشنهاد کند (لو ۴:۶) از این پس یکسره از آن مسیح مصلوب شده و قیام کرده خواهد بود (مت ۲۸:۱۸؛ فی ۲:۹).

ج) دشمن مسیحیان

درست است که شیطان با قیام مسیح مغلوب گردیده است. اما آن طور که پولس می گوید پایان این نبرد تنها در پایان «تاریخ نجات» و در «روز خداوند» یعنی هنگامی خواهد بود که «پسر، پس از آن که تمام ریاست و تمام قوت و قدرت و خود موت را نابود گردانید، سلطنت را به پدرش وا گذار خواهد نمود تا آن که خدا کل در کل باشد» (۱-قرن ۱۵:۲۴-۲۸).

مسیحیان نیز همچون خود مسیح مدام با این دشمن در حال پیکار خواهند بود.

شیطان است که مانع رفتن پولس به تسالونیک می شود (۱-تسا ۲: ۱۸) و «خاری که در جسم او است» و مانعی بر سر راه رسالت پولس است نیز در واقع «فرشته شیطان» است (۲-قرن ۱۲: ۷-۱۰). در انجیل به وضوح می بینیم که آن دشمنی که در مزرعه پدر خانواده کرکاس می کارد همانا خود شیطان است (مت ۱۳: ۳۹) و هم اوست که بذکر کلام را از دل آدمیان می رباید. «زیرا می ترسد ایمان آورده نجات یابند» (مر ۴: ۱۵). پطرس نیز شیطان را به شیری طماع و غران تشبیه می کند که پیوسته در میان مؤمنین خرامان است تا هر که را توانست فرو بلعد (۱-پط ۵: ۸). او در این جا نیز همچون باغ بهشت در وهله نخست در نقش وسوسه گر ظاهر می شود و می کوشد آدمیان را به انجام گناه ترغیب کند (۱-تسا ۳: ۵؛ ۱-قرن ۵: ۷) و بدین گونه آنان را رو در روی خود خدا قرار دهد (اع ۵: ۳) پولس در پس آن قدرتی که گناهش می نامد بیش و پیش از هر چیز دست شیطان را در کار می بیند که پدر گناه است (روم ۵: ۱۲؛ حک ۲: ۲۴؛ روم ۷: ۷؛ پید ۳: ۱۳). و بالأخره اگر راست باشد که دجال از هم اکنون در این دنیا در حال تکاپو است، در پس اعمال پلیدش قدرت شیطان نهفته است (۲-تسا ۲: ۷ و ۸ و ۹).

بدین ترتیب فرد مسیحی - و این همان تراژدی سرنوشت اوست - باید بین مسیح و بلیعال (۲-قرن ۶: ۱۴) بین «شرارت» و «راستی» (۱-یو ۵: ۱۸ و ۱۹) و بالأخره بین خدا و شیطان یکی را انتخاب کند. زیرا در روز آخر یعنی روز داوری تا ابد با یکی از این دو محشور خواهد بود.

شیطان به رغم تمام فریب و مکرهای خود و به رغم آن که روحی است خبیث و پلید و دام گستر (۲-قرن ۲: ۱۱؛ افس ۱۱: ۶؛ ۱-تیمو ۳: ۷، ۹: ۶...) و دوست دارد خود را «به فرشته نور مشابه سازد» (۲-قرن ۱۱: ۱۴)، از هم اکنون دشمنی است مغلوب و شکست خورده. فرد مسیحی که به واسطه ایمان (افس ۶: ۱۰) و دعا (مت ۶: ۱۳، ۲۶: ۴۱) - دعایی که دعای مسیح نیز حامی آن است (لو ۲۲: ۳۲؛ روم ۸: ۳۴؛ عبر ۷: ۲۵) - با مسیح متحد شده و در یگانگی با او به سر می برد، از هم اکنون مطمئن است که بر شیطان غلبه یافته. تنها کسانی مغلوب شیطان خواهند شد

که خود داوطلبانه چنین بخواهند (یع ۴: ۷؛ افس ۴: ۲۷).

در پایان کتاب مکاشفه به ویژه از فصل ۱۲ به بعد، به آمیزه ای از تعالیم کتاب مقدس در خصوص این دشمنی که انسان باید از آغاز (مکا ۱۲: ۹) تا پایان تاریخ نجات علیه آن پیکار کند، بر می خوریم شیطان که در برابر زن و ذریت او (مکا ۱۲: ۵ و ۶) ناتوان است، «باقی ذریت زن» را آماج حملات خود ساخته (مکا ۱۲: ۱۷). اما پیروزی بره و کلیسا که عروس اوست (۱۸-۲۲) بر پیروزی ظاهری شیطان که مکرهای دجال عامل آن است خط بطلان خواهد کشید (۱۳-۱۷). چرا که شیطان به همراه وحش و انبیای کذب آش، به همراه موت و جهنم، و تمام کسانی که فریب مکرهای او را خورده اند «به دریاچه آتش و کبریت افکنده خواهد شد» و این همان «موت ثانی» است (مکا ۲۰: ۱۰ و ۱۴ و ۱۵).

* * *

امتحان/وسوسه

واژه «امتحان» تداعی گر دو نوع واقعیت است: یکی رقابت، دیگری مصیبت و درماندگی - مصائبی چون بیماری، داغدیدگی یا شکست و ناکامی. و اگر درست باشد که معنای نخست تدریجاً به مفهوم دوم توسع معنایی یافته است، این امر بی تردید از آن روست که بنا به حکمتی مذهبی، درد و رنج و زحمت همانند امتحانی است که ماهیت واقعی انسان را آشکار می سازد.

امتحان در مفهوم نخست، یعنی رقابت، به کرات در کتاب مقدس یافت می شود: nsh, bhn, hqr, peirazein, diakrinei که معنای جملگی همانا «به محک امتحان گذاشتن» و سعی در پی بردن به واقعیت نهفته در پس ظواهر فریبنده است، درست مانند آلیاژ، یا دانش آموزی که امتحان می دهد، انسان نیز باید «امتحان پس دهد». اما این نوع امتحان به خودی خود واجد معنای مصیبت یا درد و زحمت نیست.

در هر امتحان سه نفر می توانند باعث و بانی باشند: اول خدا که گاه اعماق دل آدمی را امتحان می کند (تث ۸: ۲) تا او را حیات دهد (یع ۱: ۱۲)؛ دوم انسان که می کوشد به خود ثابت کند «شبیبه خدا» است، اما آنچه می کند یکسره حاصل فریب و گمراهی است و غایت آن مرگ می باشد (پید ۳: روم ۷: ۱۱)؛ در این هنگام است که آزمایش به وسوسه بدل می شود و پای سومین بانی آن به میان می آید: ابلیس یعنی وسوسه گر. بدین ترتیب هدف غایی امتحان آن است که انسان را به حیات رهنمون شود (پید ۲: ۱۷؛ یع ۱: ۱۲-۱۱)، و حال آن که وسوسه «طفل موت» است (پید ۳: یع ۱: ۱۳-۱۵). امتحان عطیه فیض است، و حال آن که وسوسه دعوت به گناه است. تجربه «امتحان/وسوسه» صرفاً محدود به حیطة اخلاق نیست، بلکه کیفیتی مذهبی/تاریخی نیز دارد. به واسطه آن، آزادی اراده ما آدمیان در چارچوب زمان در حضور خدا و شیطان به محک گذاشته و سنجیده می شود. انسان در مراحل مختلف نقشه خدا به بوته آزمایش گذاشته می شود و میزان اعتماد و وفاداری او به خدا

امتحان می گردد. نخست این قوم خدایند که بیش و پیش از سایرین خود را با تجربه آزمایش مواجه می بینند. سپس تأملات و تعمقات حکیمان و فرزنانگان کتاب مقدس معنای چنین آزمایشی را برای تمام ابناء بشر مکشوف می سازد، و سرانجام مسیح بر آن فائق می آید و از تمام آزمایشات و وسوسه ها سر بلند و پیروز بیرون می آید. به همین ترتیب می بینیم که آزمایش/وسوسه نخست کار خداست و به اذن و اراده او انجام می گیرد. آنگاه در اواخر عهدعتیق پای شیطان به عنوان وسوسه گر به میان می آید. اما معنای چنین پدیده ای جز در پرتو نبرد غائی مسیح با وسوسه گر به طور کامل آشکار نمی گردد.

عهدعتیق

الف) امتحان قوم خدا

آزمایش و امتحان قوم خدا از همان هنگام برگزیدگی ایشان، یعنی از هنگام این وعده خدا که آنان به واسطه عهد و پیمان الهی قوم برگزیده خدا خواهند بود، آغاز می شود. اما این امید باید از تمام عناصر ناخالص پیراسته شود و پاک و تطهیر گردد. ۱) نخست از انسان دعوت می شود به راه وعده باز گردد و وعده ها را به خاطر آورد. آزمایش ایمان او همانا این است که در مسیر وعده ها گام بردارد - نظیر آزمایش ایمان ابراهیم، یوسف، موسی و یوشع (عبر ۱۱: ۱-۴۰؛ بنسی ۴۴: ۲۰؛ ۱-مک ۵: ۲). بارزترین تجلی چنین آزمایشی بی تردید واقعه قربانی اسحاق است (پید ۲۲). خدا تنها هنگامی می تواند وعده اش را تحقق بخشد که انسان با ایمان آن را بپذیرد و خود را تسلیم اراده الهی کرده در کمال فروتنی و اطاعت اراده خود را در راستای اراده خدا قرار دهد.

بنی اسرائیل پس از ترک مصر دچار وسوسه بی ایمانی می شوند و بدین گونه در معرض آزمایش قرار می گیرند. آنان در حضور نجات بخش خدا در آزمایشات (مسه) بیابان به خود تردید راه می دهند (مربیه) (خروج ۱۷: ۷). این بی ایمانی ایشان در نهایت به داوری الهی می انجامد و باعث می شود تنها نسل مؤمن به وعده ها بتوانند به

سرزمین موعود راه یابند. به دیگر بیان، فقط آنانی وارث سرزمین موعود شدند که به خدا و وعده هایش توکل کامل داشتند.

تجربه قوم در بیابان نیز باعث می شود اصطلاح «آزمایش کردن خدا» معنا و مفهومی الهیاتی بیابد. انسان یا در پی آن است که از آزمایش رهایی یابد و از خدا می خواهد بدان پایان دهد (ر. ک نقطه مقابل آن در خروج ۱۵: ۲۵؛ ۱۷: ۱-۷)، یا خود را تعمداً در موقعیتی قرار می دهد که به هیچ وجه نمی تواند «ببیند آیا» خدا قادر است او را از آزمایش برهاند یا خیر. ویا آن که به رغم آیات و نشانه های موجود کماکان به بی ایمانی خود ادامه می دهد و در پی یافتن «دلایلی» بیشتر در اثبات قدرت خداست (مز ۹۵: ۹؛ مر ۸: ۱۱-۱۳).

۲) خدا با قوم برگزیده خود عهد و پیمان می بندد. در این مرحله دوم، آزمایش سبب می شود قوم به عهد و پیمان الهی وفادار بمانند. این آزمایش را می توان «آزمایش محبت» نامید. قوم البته با گردن نهادن به بندگی خدا به انتخاب درست و شایسته ای دست زدند (یوشع ۲۴: ۱۸)، اما دلهایشان کماکان آکنده از مکر و نیرنگ است. بنابراین آزمایش الهی آنان را وامی دارد محبت خود را به خدا اعلام دارند و در عمل اثبات نمایند. این آزمایشات باعث می شود دلهایشان پاک شود. این روند تطهیر و پیراستن دل مدتهای مدید به طول می انجامد و دست خود خدا در آن دخیل است (تصاویر آتش و کوره بیانگر همین امر است: اش ۱ و ۲۵: ۲۶). به تدریج خدا قوم را به تقدسی که از آنان انتظار دارد فرامی خواند و شرایط آن را بر می شمرد (عهد و پیمان، تقدس، کهنات). این نوع آزمایش جدید نیز با داوری خاص خود توأم است. مجازات بت پرستی که همانا زنا است، تبعید و بازگشت قوم به بیابان می باشد (هو ۲).

۳) تنها «باقیمانده ای» اندک پس از این آزمایش از اسارت رهایی می یابند. کار الهی به هنگام تجربه دشوار اسرائیل در برابر یهوه همانی است (۱-پاد ۱۹: ۱۸) که به هنگام تجربه دشوار این قوم در پیشگاه مسیح (روم ۱۱: ۵-۵). در تمام این موارد به پایان رسیدن دوران آزمایش فقط و فقط محض فیض الهی است. اسارت و دوران

طولانی پس از آن به وضوح نشان می دهد که وعده الهی تا چه حد به لحاظ انسانی ناممکن و دور از انتظار است. وقفه هایی که هرازگاه در این وعده به وجود می آید، تناقضات، جفاها، و حتی ضعف خود قوم، بیش از آن که ایمان قوم به وعده یهوه و وفاداری ایشان به عهد و پیمان الهی را زیر سؤال برد، قوم را در مورد تحقق خود وعده دچار شک و تردید می سازد. بدین ترتیب آزمایش «باقیمانده» اندک از دوران تبعید قوم تا آمدن مسیح اساساً آزمایش امید است. چنین به نظر می رسد که ملکوت آسمان به گونه ای لایتناهی در امتداد زمان گسترش دارد. وسوسه مربوط به زمان حال است؛ وسوسه «این دوران»، یعنی وسوسه دنیاست. قوم خدا که در معرض گرفتار آمدن به دام دنیا قرار دارند، بیش از هر زمان دیگر از مکرهای شیطان، این «رئیس این جهان» با خبرند (ایوب ۱-۲). این آزمایش امید، صمیمانه ترین و دوستانه ترین نوع آزمایش است و بیش از دیگر موارد آزمایش موجب پیراستگی و تطهیر دل می باشد. خدا هر چه به انسان نزدیک تر باشد او را بیشتر امتحان می کند (یهودیه ۸: ۲۵-۲۷). این آزمایش به هنگام داوری نهایی پایان می پذیرد: پایان آن همانا آمدن ملکوت و استقرار آن بر زمین است.

ب) امتحانهایی که به واسطه شرایط انسانی است

در این مورد نیز باز شاهد آنیم که عهد عتیق پیامی دوگانه در اختیار ما می نهد.

۱) **امتحان شخصی.** تأملات و تفکرات حکیمان و فرزنانگان کتاب مقدس - آنگاه که به امتحانهای قوم جنبه ای فردی و شخصی می دهند - آشکار کننده یکی از جنبه های امتحان است: درد و رنج و زحمت - به ویژه زحمت و درد و رنج عادلان. امتحان در این جا در منتهای شدت وحدت خود است - و البته حضور خدا نیز در این مورد از تمام انواع دیگر امتحان نزدیک تر و ملموس تر است، چرا که انسان در این جا دیگر نه با ناممکن، بلکه با آنچه مضحک و پوچ و توجیه ناپذیر است روبه روست. در این حالت وسوسه دیگر صرفاً آن نیست که انسان در قدرت خدا تردید کند، نسبت به او بی وفا باشد یا دنیا را به او ترجیح دهد، بلکه وسوسه ای که در این جا به

سراخ انسان می‌آید همانا توهین و کفرگویی به خداست - کاری که شیطان می‌کند. کتاب ایوب با بحثی در مورد حکمت خدا آغاز و پایان می‌یابد. این بحث در مورد حکمت خدا صرفاً تسکین دهنده ایوب ماتم زده نیست بلکه درواقع اعتراضی است گنگ و مبهم به این واقعیت که آزمایش الهی رفته رفته انسان را در مسیر سر خدا قرار می‌دهد و با آن سازگار می‌سازد (پید ۲۲). در این رابطه در شعر بنده یهوه (اش ۵۲:۱۳، ۵۳:۱۲) و به ویژه در کتابی که حاصل مصائب و آزمایشات عظیم است (دان ۹:۲۴-۲۷، ۱۲:۱-۴؛ حکمت) به موارد واضح و مشخصی از پاسخ انسان به این آزمایشات برمی‌خوریم. در سطح فردی این گونه آزمایشات لاینحل و توجیه ناپذیر می‌نمایند. خاستگاه آنها آشکارا بیرون از احاطه آدمی است (حک ۱:۱۳، ۲:۲۴) چرا که این گونه آزمایشات واقعیتی طبیعی اند که به کل نژاد بشر مربوط می‌شوند. با این حال تنها یک نفر بر آن فائق می‌شود و از این گونه آزمایشات پیروز و سر بلند بیرون می‌آید و موت را به حیات بدل می‌سازد: کسی که شیطان قدرتی بر او ندارد و از طریق قرار دادن خود بجای مردم، با آنان یک می‌گردد. داوری در این مورد به هنگام آمدن «بنده» یهوه اجرا خواهد شد.

۲) امتحان ابنای بشر. این نتایج که آثار تأملات حکیمان و فرزنانگان کتاب مقدس در آن محسوس است، منعکس کننده نتایجی هستند که در شرح ماجرای پیدایش و نحوه آغاز جهان - ما را به تفکر و تأمل در اعماق وضعیت بشری وامی‌دارند. برگزیدگی در نهایت بارزترین و گویاترین مظهر محبت فیض گونه خدا و بهترین تجلی آزادی الهی است. به همین خاطر، برگزیدگی بیشترین آزادی را در نحوه پاسخگویی به دعوت الهی، به انسان می‌دهد. حال، آزمایش الهی دقیقاً نحوه امتحان چنین پاسخی است. فصل دوم کتاب پیدایش به بهترین وجه امتحان انسان یعنی اشرف مخلوقات را به تصویر می‌کشد. چنین برگزیدگی محبت آمیزی به هیچ وجه تحمیلی نیست بلکه داوطلبانه و اختیاری است. آزمایش انسان و امتحان او از طریق اطاعت یا عدم اطاعت از دستور خدا در مورد درخت معرفت نیک و بد نیز در همین راستا معنا می‌یابد (پید ۲:۱۷). وضعیت اساسی انسان در پرتو این واقعه

آشکار می‌شود: انسان به واسطه آزادی اراده اش در انتخاب راه خدا - خدایی که وی «به شباهت او آفریده شده است» - کاملاً برای اعمال خود پاسخگو و مسؤول است. و اما آدم خود را به عنوان خدا برگزید (پید ۳:۵) این امر از آن سبب بود که بین امتحان و انتخاب، بحرانی رخ نمود که همانا بحران وسوسه بود - وسوسه ای که عامل آن در نهایت ابلیس است (پید ۳؛ ایوب ۱-۲). پر واضح است که وسوسه صرفاً یک آزمایش نیست، بلکه گناهی است که از آزمایش «منفعت جسته» و به موت انجامیده است (روم ۷:۹-۱۱). عناصر تازه ای حال به آزمایش راه یافته اند: ابلیس پلید که دروغگو و فریبنده آدمی است. انسان از آن رو خلوت و استقلال می‌جوید که می‌پندارد در خلوت خود حیات خواهد یافت. و اگر بجای حیات جز عریانی و مرگ نمی‌یابد از آن روست که شیطان فریبش داده. بنابراین وضع اسفناکی که با آن مواجه است در وهله نخست به واسطه نبردش علیه دروغ است - نبرد برای یافتن حقیقت در جایی که تنها تصویری کاذب از آزادی مقابلش رخ نموده است (یو ۸:۳۲-۴۴). این است ماحصل تأملات حکیمان و فرزنانگان کتاب مقدس.

بشر در التهاب آزمایشی است فوق طاقت وی - آزمایشی که جز به کمک وعده فیض توان فائق شدن بر آن ندارد (پید ۳:۱۵) - یگانه امید پیروزی او همانا آمدن آن یگانه ای است که آزمایش را به غایت پرافتخار و مظفرانه آن می‌رساند.

عهد جدید

الف) امتحان مسیح

شیطان مسیح را نیز در وضعیتی قرار داد که پیشتر آدم و قوم اسرائیل در همان وضعیت تسلیم شدند و مسکینان نیز ظاهراً در آن درمانده و نابود گردیدند. آزمایش و وسوسه در مورد مسیح به طور همزمان حادث گردید و او بر هر دو فائق آمد. عیسی با آزمایشات و وسوسه هایی که از سر گذرانید، برگزیدگی محبت آمیزی را که باعث آن آزمایشات و وسوسه ها بود به نتیجه پیروزمندانه آن رساند. مسیح بر حسب وعده، یگانه وارث وعده هاست. او نخست زاده قوم جدید است.

عیسی در بیابان (لو ۴: ۱ و ۲) بر وسوسه گر فائق می آید (۲۴: ۱۱). خوراک و قوت روزانه او همانا کلام خدا و «یهوه نجات دهنده ای» است که قوم او پیوسته در صدد امتحان اویند (مت ۱۶: ۱، ۳: ۱۹، ۱۸: ۲۲).

عیسی آن پادشاه امین و آن شبان نیکویی است که خاصان خود را تا به آخر محبت می نماید. آزمایش عظیم او همانا «صلیب» است (یو ۱۲: ۲۷ و ۲۸) و هم در آن جاست که خدا محبت خود را «اثبات می نماید» (۱۶-۱۴).

عیسی آن «باقیمانده» اندک است؛ آن یگانه ای که پدر محبت برگزیدگی اش را معطوف او ساخته است. او از آن جا که کاملاً از پدرش تبعیت می کند، هم دشمن دنیا است و هم پیروز بر آن (یو ۱۵: ۱۸، ۳۳: ۱۶).

عیسی آن خادم یهوه است. او بره خداست؛ مسیح با بر خود گرفتن گناه انسان بر صلیب، وسوسه کفرگویی را به خواهش و التماس پسر از پدر، و مرگ توجیه ناپذیر و موهن را به قیام و رستاخیز بدل می سازد (مت ۲۷: ۴۶؛ لو ۲۳: ۴۶؛ فی ۲: ۸ و ۹).

او به عنوان آدم جدید و صورت پدر پیوسته در معرض وسوسه قرار می گیرد. وسوسه او بین تجلی الهی بر او و آغاز خدماتش در این دنیا است (مر ۱۱: ۱۴). در طول خدماتش نیز پیوسته در معرض وسوسه های مختلف قرار دارد - وسوسه هایی که می کوشند او را از انجام اراده پدرش باز دارند: والدین اش (مر ۳: ۳۳-۳۵)، پطرس (مر ۸: ۳۳)، آیات و معجزات عجیب (مر ۸: ۱۲)، ظاهر شدن در نقش مسیح مبارز و جهان گشا (یو ۶: ۱۵). و بالأخره آخرین مرحله رسالت اش با وسوسه نهایی یعنی درد و رنج بر صلیب همراه است (لو ۲۲: ۴۰ و ۴۶). بدین ترتیب مسیح با غالب آمدن بر وسوسه گر از آغاز تا پایان آزمایشات (لو ۴: ۱۳) سرانجام بشریت را در موقعیت واقعی اش قرار می دهد: دعوت فرزندی (عبر ۲: ۱۰-۱۸).

ب) امتحان کلیسا

ثمره آزمایش عیسی آن است که کلیسا به عنوان امتهای عادل گشته توسط بنده یهوه، از بطن آن ظهور می نماید (اش ۵۳: ۱۱). کلیسا نیز در انجام رسالت خود دچار همان سرنوشت مسیح است (۲- تیمو ۲: ۹-۱۱؛ لو ۲۸: ۲۲-۳۰). تعمید که از طریق آن آنچه بر مسیح گذشت بر کلیسا نیز می گذرد، خود نوعی آزمایش است (مر ۱۰: ۳۸ و ۳۹) و خبر از آزمایشات آتی می دهد که به تبع آن رخ خواهند نمود (عبر ۱۰: ۳۲-۳۹).

معنای واژه آزمایش در این جا با مفاهیم رنج و زحمت (thlipsis = سختی؛ diog = mos = جفا) و صبر (به ویژه hypomone = پایداری) ملازم است. این واژه در عهد جدید بیش از آن که مفهومی روان شناختی داشته باشد بر وقایع ایام آخر دلالت دارد. نزدیک بودن بازگشت خداوند، تضاد و تعارض نور و تاریکی را بیش از هر زمان دیگر آشکار می سازد. کلیسا عرصه آزمایش است - جایی است که در آن جفا و سختیها باعث تقویت ایمان و وفاداری مؤمنین به خدا می شود (لو ۱۳: ۸-۱۵، ۲۱: ۱۲-۱۹؛ مت ۲۴: ۹-۱۳) و انسان از کوره سختیها «آزمایش شده» بیرون می آید.

این امتحان کلیسا ماهیتی مکاشفه گونه دارد: واقعیاتی را که از انسان نفسانی پنهان است آشکار و مکشوف می سازد و به علاوه میزان مسؤولیتی را که خدای پدر در تحقق رسالت عظیم به هر فرد عجلول نموده است آشکار می نماید: مسیح (عبر ۲: ۱۴-۱۸)، پطرس (لو ۲۲: ۳۱ و ۳۲)، حواریون (لو ۲۱: ۱۲ و ۱۳)، و بالأخره مسؤولیتی که به مؤمنین کلیسا محول شده است (مکا ۲: ۱۰). آزمایش و رسالت در این مفهوم در نهایت در قالب شهادت به اوج کمال می رسند اما نبرد عظیمی که در ایام آخر رخ خواهد داد و آزمایش خاص کلیساست، ماهیت واقعی وسوسه کننده را نیز مکشوف می سازد: خدا خاصان خود را آزمایش می کند، اما شیطان آنان را به دام وسوسه می افکند (لو ۲۲: ۳۱؛ مکا ۲: ۱۰، ۹: ۱۲ و ۱۰). کلیسا پس از پشت سر گذارندن آزمایشها، از طریق شهادت دادن به پاراکلیت یعنی

روح غالبی که آن را به سرزمین موعود هدایت می کند، ماهیت واقعی شیطان یعنی این متهم کننده و اغواگر پلید را برملا می سازد (مکا ۲-۳؛ لو ۱۲: ۱۱-۱۲؛ یو ۱۶: ۱-۱۵). به همین خاطر است که کلیسا در متون مکاشفه ای کتاب مقدس همزمان به عنوان نجات یافته و تحت جفا ظاهر می شود (دان ۱۲: ۱؛ مکا ۳: ۱۰؛ ۲-پط ۲: ۹). بنابراین آزمایش وضعیت دائمی کلیسا است - کلیسایی که هر چند طاهر و خالص، هرازگاه امتحان می شود؛ هر چند جلال یافته، هرازگاه اصلاح می گردد. وسوسه هایی که کلیسا هرازگاه بدان گرفتار می آید اغلب نتیجه سهل انگاری آن در یکی از این دو زمینه است.

ج) امتحان مسیحیان

۱) موعظه انجیل بخشی از سختیها و آزمایشهای ایام آخر است (مت ۲۴: ۱۴). بنابراین امتحان به ویژه برای خادمین کلام امری است ضروری و لازم (۱-تسا ۲: ۴؛ ۲-تیمو ۲: ۱۵) چه در غیر این صورت مغشوش کنندگان کلام خواهند بود (۲-قرن ۲: ۱۷). آزمایش نشان رسالت است (۱-تیمو ۳: ۱۰؛ فی ۲: ۲۲) و از همین جاست که می توان فرستادگان حقیقی را از فرستادگان دروغین باز شناخت (مکا ۲: ۲؛ ۱-یو ۴: ۱).

و اما از دیدگاه روان شناختی، خدا دلها را تفتیش می کند و به محک آزمایش می گذارد (۱-تسا ۴: ۲) البته او فقط اجازه می دهد انسان دچار وسوسه شود (۱-قرن ۱۰: ۱۳)، اما خود وسوسه کار شیطان است (اع ۵: ۳؛ ۱-قرن ۷: ۵؛ ۱-تسا ۳: ۵) - شیطانی که از طریق دنیا (۱-یو ۵: ۱۹) و به ویژه از طریق پول (۱-تیمو ۶: ۹) به وسوسه آدمیان می پردازد. به همین خاطر است که باید دعا کنیم تا «دچار» وسوسه نشویم (مت ۶: ۱۳، ۲۶: ۴۱) - چرا که وسوسه در نهایت به موت منتهی می شود (یع ۱: ۱۴ و ۱۵). این نگرش که به موجب آن فرد ایماندار همانند فرزندی از پدرش خدا می خواهد او را در آزمایش و وسوسه نیارود به کلی با عمل زشت امتحان کردن خدا مغایرت و تضاد دارد (لو ۱۱: ۱-۱۱).

امتحان - و نیز وسوسه ای که فرد تسلیم آن نشود - در نهایت فرد را به حیات سوق می دهد. در حقیقت امتحان عطیه حیات است در عیسی مسیح: «همه کسانی که می خواهند در عیسی مسیح به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.» (۲-تیمو ۳: ۱۲). آزمایش و سختی شرط ضروری رشد روحانی است (لو ۸: ۱۳-۱۵) - شرط حیاتی تقویت روح (۱-پط ۱: ۶ و ۷ در رابطه با داوری)، تجلی حقیقت (۱-قرن ۱۱: ۱۹ = علت تفرقه و بدعتها میان مسیحیان) و فروتنی است (۱-قرن ۱۰: ۱۲). در یک کلام، آزمایش و سختی راه رسیدن به سرزمین موعود باطنی است - راه نیل به محبت توأم با امید است (روم ۵: ۳-۵).

بنابراین برای مسیحیان «در آزمایش به سر بردن» و در روح به سر بردن هر دو به یک معناست. آزمایش عطای عظیم روح است - چرا که روح القدس از طریق آزمایشات کار رهایی بخش خود را به انجام می رساند. فرد مسیحی که آزمایشات را از سر گذرانده و بدین گونه «رهایی یافته است»، حال می داند چگونه همه چیز را بسنجد، تمیز دهد و «آزمایش کند» (روم ۱۲: ۲؛ افس ۵: ۱۰). این مفهوم جدید تمیز دادن مختص روح است (۱-یو ۲: ۲۰ و ۲۷). مفهوم الهیاتی تفتیش وجدان نیز همین است. مراد محاسبات روحانی نیست بلکه تمیز دادنی است پویا که در آن هر فرد در پرتو نور روح القدس درون خود را امتحان می کند و می سنجد (۲-قرن ۱۳: ۵؛ غلا ۶: ۱).

۲) کتاب مقدس می کوشد به واژه آزمایش مفهومی الهیاتی دهد. آزمایش همانا عبور از میان نقشه خدا و «رسیدن به خود خدا» است. جنبه های مختلف آزمایش (ایمان، وفاداری، امید، آزادی) جلگی در قالب آزمایش عظیم مسیح کنار هم می آیند و در هم تلفیق می شوند - آزمایشی که در قالب کلیسا و زندگی فرد ایمانداران تداوم می یابد و غایت آن همانا درد زه جهانی است که کل عالم خلقت در آن سهیم است (روم ۸: ۱۸-۲۵). مصائب آزمایش در پرتو نبرد ایام آخر معنا و مفهوم می یابد.

امتحان - و وسوسه که سوء استفاده شیطانی از امتحان است - در نقشه خدا که غایت آن به شباهت خدا در آوردن انسان در مسیح است، امری است اجتناب ناپذیر.

امتحان و وسوسه فرد ایماندار را از وعده آزادی به خود آزادی، و از برگزیدگی به عهد و پیمان الهی رهنمون می‌شود. امتحان انسان را با معیارهای خدا و سر الهی او، و نیز با انسان درد دیده و محنت کشیده وفق می‌دهد. هر چه خدا نزدیک تر باشد و رابطه‌ای صمیمانه تر با انسان برقرار نماید، آزمایشات الهی نیز سخت تر و دردناک تر خواهد بود. روح القدس به فرد ایماندار کمک می‌کند در پرتو سر صلیب عبور از خلقت نخست به خلقت ثانی، و از خودمحوری به محبت را درک نماید. به همین جهت آزمایش امری است نجات بخش و فدیة دهنده.

* * *

توبه/ بازگشت

خدا از انسانها دعوت می‌کند که وارد مشارکتی با او بشوند. این دعوت از انسانهای گناهکار است، گناهکاران از بدو تولد (مز ۵۱: ۷). از طریق قصور پدر اول خود، گناه وارد جهان شد (روم ۵: ۱۲) و از این زمان به بعد در میان آنها بسیار تنگاتنگ با آنها ساکن شد (روم ۷: ۲۰). آنها گناهکاران هستند از طریق تقصیر شخصی زیرا هر کدام از آنها «به قدرت گناه فروخته شدند» (روم ۷: ۱۴) و با میل و اختیار این یوغ هوسهای گناه آلود را پذیرفتند (روم ۷: ۵) پاسخ به دعوت خدا، پس خواستار تبدیل آنها خواهد بود از همان ابتدا، و بعد روحیه‌ای پشیمان و نادم در تمام طول زندگی. به این دلیل است که چرا تبدیل و توبه چنین مقامی مهمی در مکاشفه کتاب مقدس ایفا می‌کند.

واژگانی که بیان کننده این ایده‌ها هستند، به هر صورت به آهستگی به پری معنی خود رسیده‌اند و به تناسبی که احساس گناه عمیق تر می‌شود. شیوه‌های مشخصی از صحبت کردن نظر انسان را بروز می‌نماید که تعمداً خود را تحت اختیار خدا قرار می‌دهد: «در جستجوی یهوه (عا ۵: ۴؛ هو ۱۰: ۱۲)» «در جستجوی چهره او» (هو ۵: ۱۵؛ مز ۲۴، ۲۷: ۶، ۲۸) «خود را در برابر او فروتن ساختن» (۱-پاد ۲۹: ۲۱؛ ۲-پاد ۱۹: ۲۲). «دل‌های خود را برای خداوند محکم کردن» (۱-سمو ۷: ۳) اما متداول‌ترین واژه، فعل *stüb* است که ایده تغییر مسیر، آمدن دوباره، دنبال کردن جای پاهای کسی، را ترجمه می‌کند. در زمینه‌ای مذهبی به این معنی است که از آنچه که بدی است روی گردان شدن و بسوی خدا برگشتن. این تداعی کننده تغییر در رفتار، جهت نوین دادن به تمامیت وجود است و به طور کلی ایده تبدیل یافتن را توصیف می‌کند. در دوره زمانی بعد تمایزی واضح تر مابین جنبه درونی توبه و اعمال ظاهری که نتیجه آن بود، صورت گرفت. کتاب مقدس یونانی هم چنین از فعل *epistrephein* به طور یکپارچه استفاده می‌کند، که به طور

ضمنی معنی بازگشت بسوی خدا را می دهد. که نتیجه آن تغییر در رفتار عملی می باشد و نیز فعل metanoein که نظر بسوی تغییر درونی دارد (metanoia یعنی توبه). در تجزیه و تحلیل متون کتاب مقدسی این دو جنبه متمایز اما مطلقاً تکمیل کننده یکدیگر را باید در نظر گرفت.

عهدعتیق

الف) شروع نیایشهای توبه

۱) از زمانهای قدیم در نگرش دکرین عهد و پیمان، این مسئله شناخته شده بود که در رابطه مشارکت با خدا، این مشارکت توسط تقصیر انسان می تواند شکسته شود چه مسئله گناهان جمعی یا گناهان فردی باشد که به نحوی تمام گروه را در بر می گیرد. مصیبت های عمومی نیز فرصتی بودند برای امتحان وجدان در رابطه با تقصیرات انجام شده (یوشع ۷: ۱-۵ سمو ۵-۶). درست است که ایده گناه اغلب خشن بود. برای برقراری اتحاد با خدا و به دست آوردن نظر لطف او، جامعه می بایستی قبل از هر چیز کسانی که مقصر بودند را تنبیه کند. این می توانست حتی تا تنبیه مرگ نیز برسد (خروج ۳۲: ۲۵-۲۸؛ اعداد ۷: ۲۵-۹؛ یوشع ۷: ۲۴-۲۶)، حداقل اینکه «رستگاری» برای فرد مقصر وجود نداشت (۱- سمو ۱۴: ۳۶-۴۵). فرد مقصر می باید خود را به تنبیه الهی واگذار کند تا جامعه بتواند مصون بماند (۲- سمو ۲۴: ۱۷).

۲) به علاوه، تا زمانی که مجازات شدن ادامه می یابد (یا اینکه برای جلوگیری از وارد آوردن ضربه) بخشش الهی از طریق رسومات ریاضت کشانه و نیایشهای توبه کارانه استغاثه می شد. روزه گرفته می شد (داور ۲۰: ۲۶؛ ۱- پاد ۸: ۲۱-۱۰) و جامه دریده شده و پلاس در بر می کردند (۱- پاد ۲۰: ۳۱-۳۲؛ ۲- پاد ۶: ۳۰، ۱۹: ۱-۲؛ اش ۱۲: ۲۲ یون ۳: ۵-۸) و ملتسم در خاکستر می غلطید (اش ۵۸: ۵؛ ۲- سمو ۱۶: ۱۲). در گردهم آیی های پرستشی صدای ناله و گریه های عزاداری شنیده می شد (داور ۲: ۴؛ یول ۱: ۱۳، ۲: ۱۷). دستورالعمل هایی برای سوگواری فراهم شده بود، مزمویر نویس، بیش از یک نمونه ارائه می دهد

(مز ۶۰، ۷۴، ۷۹، ۸۳؛ مرا ۵؛ و غیره). برای کفاره به مراسم و قربانیها توسل می شد (اعد ۱۶: ۶-۱۵) و بالاتر از همه یک اعتراف به گناه همگانی انجام می گرفت (داور ۱۰: ۱۰؛ ۱- سمو ۷: ۶) و نهایتاً متوسل می بایستی به شفاعت یک رهبر یا پیامبر همانند موسی روی آورد (خروج ۳۲: ۳۰-۳۲).

۳) نمونه هایی از این گونه رسوم در تمام ادوار تاریخ یافت می شوند. ارمیای نبی خود درگیر نیایشی توبه کارانه در نقش یک شفیع بود (ار ۱۴: ۱-۱۵: ۴). بعد از دوران تبعید تکاملی قابل توجه در این رسومات به وجود آمد. خطر این بود که این رسومات کاملاً ظاهری باقی بمانند بدون اینکه انسان با تمام قلب خود در آنها درگیر شود و در نتیجه نتواند توبه خود را به اعمالش منتقل سازد. در ضدیت با این خطر رسومات ظاهری پیام نبی برای تبدیل بود.

ب) پیام نبی برای تبدیل

در طی دوران حکومت داود هنگامی که ناتان نبی در عمل پادشاه زناکار مداخله نمود، آموزه توبه نبی اعلام شد. داود ترغیب شد تا به گناه خود اعتراف کند (۲- سمو ۱۲: ۱۳). سپس او برحسب شریعت توبه نمود و نهایتاً تنبیه الهی را پذیرا گردید (۲۳: ۱۲-۱۴). اما پیام نبی برای تبدیل مخصوصاً از اوایل قرن هشتم خطاب به تمام قوم بود. اسرائیل بر ضد عهد با خداوند عمل کرده بود «یهوه را ترک کرده و آن قدوس اسرائیل را به سخره گرفته بود» (اش ۴: ۱). یهوه هرگونه حقی داشت که آنها را ترک کند حداقل تا زمانی که آنها متبدل شوند. دعوت به توبه به جنبه ای اساسی از موعظه رسولی تبدیل شد (ار ۳: ۲۵-۶).

۱) عاموس، پیامبر عدالت، قانع به محکوم کردن گناهان هم عصریان خود نبود. هنگامی که او گفت که آنها باید «خدا را جستجو کنند» (عا ۵: ۴ و ۶) فرمول فقط پرستشی نبود. آن به معنی خوبی را طلب کردن و از بدی پرهیز کردن و از شرارت تفر داشتن و دوست داشتن نیکویی بود (عا ۵: ۱۴-۱۵). به معنی ضمنی اصلاح رفتار و عمل وفادارانه به عدالت بود. فقط بازگشت به این طبیعت می توانست خدا را وادارد

تا «شاید یهوه بر باقیمانده یوسف رحمت نماید» (عا:۵:۱۵). به همین شکل هوشع خواستار جدایی واقعی از شرارت بود مخصوصاً از بت پرستی. او وعده داد که به عوض این خدا نظر لطف خود را افاضه کرده و از خشم خود روی گردان خواهد شد (هو:۱۴:۲-۹) با بی آبرو کردن تبدیل ظاهری که نمی تواند میوه ای بیاورد، او تأکید بر ویژگی درونی تبدیل واقعی داشت که ملهم بود از محبت (hesed) و شناخت خدا (هو:۱:۶-۶، ۹:۲).

۲) اشعیا هر نوع گناه در یهودیان را محکوم می کرد: نقض عدالت، انحراف در پرستش، توسل به سیاستهای بشری و غیره. فقط یک تبدیل واقعی می توانست نجات و رستگاری را به دنبال بیاورد، زیرا پرستش هیچ است (اش:۱۱:۱-۱۵؛ عا:۵:۲۱-۲۵) هنگامی که تسلیم عملی به خواست الهی وجود نداشته باشد: «خودتان را بشوئید! خودتان را طاهر کنید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده و از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید (اش:۱۶:۱-۱۷). آنگاه اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد (اش:۱۸:۱-۱۹). متأسفانه اشعیا می دانست که پیام او بر دلهای سخت آنان برخورد خواهد نمود (اش:۶:۱۰): «به انابت و آرامی نجات می یافتید ... اما نخواستید» (اش:۳۰:۱۵) داستان غم انگیز اسرائیل سر به نتیجه فاجعه باری می زند. اشعیا به این اطمینان محکم می چسبید که «باقیمانده ای بازگشت خواهند نمود ... به سوی خدای قدرتمند» (اش:۱۰:۲۱، ۳:۷). فقط کسانی که متبدل شده اند فیض رستگاری را دریافت خواهند نمود.

۳) در موعظه های نبوتی عادی برگرایش های درونی که داشتن آنها در رابطه با خدا مناسب است تأکید می شود. «عدالت، دین داری، و تواضع» فریاد میکای نبی است (میک:۸:۶)، صفتیای نبی به «تواضع و صداقت» ندا در می دهد (صف:۲:۳، ۱۲:۱۳-۱۲:۳)، اما این ارمیای نبی است که به پیروی از خط فکری شروع شده توسط هوشع، به تفصیل موضوع تبدیل را تکمیل می کند. اگر پیامبر شرارتهایی که یهودیه را تهدید می کند پیش گویی می کند «برای این است که هر کس از راه های شرارت

خود بازگردد تا خدا بتواند ببخشد (ار:۳۶:۳). واقعاً، دعوت به «بازگشت» در تمام کتاب شعله می کشد، اما آنها همیشه شرایط برای این بازگشت را مشخص می کنند. اسرائیل سرکش باید «به گناه خود اعتراف کند» اگر مایل است که خدا دیگر با چهره ای عبوس به او نگاه نکند (ار:۱۱:۱۲، ۲۳:۲). پسران شورش نباید با گریه و زاری و استغاثه کردن راضی و قانع باشند هنگامی که به گناهان خود اعتراف می کنند (ار:۲۱:۲۵)، آنها باید طرز رفتار خود را عوض کرده و قلبهای خود را ختنه کنند (ار:۴:۱-۴).

نتیجه عملی تغییر قلب از نظر پیامبر پنهان نماند (ار:۷:۳-۱۱). او بدین سبب شروع به شک و تردید می کند که آیا تبدیل واقعی ممکن است. آنهایی که او به تبدیل دعوت می کند ترجیح می دهند تا به دنبال سختی دلهای شرور خود بروند (ار:۱۱:۱۸-۱۲، ۲۳:۲-۲۵). به دور از اظهار تأسف از شرارت خود، آنها بیشتر در آن غرق می شوند (ار:۴:۷). این دلیل آن است که پیامبر فقط می تواند تنبیه برای اورشلیم غیرقابل تبدیل اعلام کند (ار:۱۳:۲۰-۲۷). دیدگاه او از آینده اما به هر حال، کمتر با امید آغشته نیست. روزی خواهد آمد که قوم از پای افتاده تنبیه را قبول خواهند کرد و تبدیل قلب را به عنوان فیض التماس خواهند نمود: «مرا برگردان تا برگردانیده شوم» (ار:۳۱:۱۸-۱۹) و یهوه به این خواسته فروتنانه جواب خواهد داد، زیرا در زمان عهد و پیمان جدید «او شریعت را بر قلبهای ایشان خواهد نوشت» (ار:۳۱:۳۳): «من به آنها قلبی خواهم داد تا بدانند که من یهوه هستم، آنها قوم من خواهند بود و من خدای آنان خواهم بود زیرا که آنان با تمامی قلبهای خود به سوی من بازگشت خواهند نمود» (ار:۲۴:۷).

۴) حزقیال، وفادار به این سنت، پیام خود را متمرکز بر زمانی نمود که تهدیدهای خدا در مورد لزوم تبدیل، عملی شود: «تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟ من از مرگ آن کس که می میرد خشنود نمی باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید» (حزق:۱۸:۳۱-۳۲). هنگامی که او

شرایط الهی را مشخص نمود، پیامبر بدون شک مکانی بزرگتر برای دستور العمل‌های پرستشی قائل شد تا پیشینیان خود (حزق ۲۲: ۱-۳۱). اما او بیشتر از آنها، بر ویژگی شخصی و قاطع تبدیل تأکید نمود، هر کسی فقط برای خود می‌تواند پاسخگو باشد، و هر کسی بر اساس رفتار خود پاداش دریافت خواهد نمود (حزق ۳: ۱۶-۲۱، ۱۸، ۳۳: ۱۰-۲۰). و بدون هیچ شکی اسرائیل «نسلی از شورشیان» است (حزق ۲: ۴-۸). اما برای این مردان سنگدل خدا می‌تواند به عنوان فیض آنچه را که او آنقدر آمرانه درخواست کرده بود بدهد. در زمان پیمان جدید او به آنها قلبی نوین خواهد داد و روح خود را بر آنها خواهد فرستاد، تا به حدی که آنها خودشان را به شریعت او وابسته کنند و از رفتار خود شرمگین باشند (حزق ۳۶: ۲۶-۳۱، ۱۹: ۱۱).

۵) از عاموس تا حزقیال، آموزه تبدیل و بازگشت بدین روال دائماً عمیق‌تر می‌شود، به موازات درک بهتر از گناه. در پایان دوران تبعید، پیام تسلی موجب تبدیل مؤثر اسرائیل، یا حداقل باقیمانده آن می‌شود. نجات و رستگاری اعلام شده برای «آنهايي است که در جستجوی عدالت طالب یهوه هستند» (اش ۵۱: ۱) و شریعت را در قلبهای خود دارند» (اش ۵۱: ۷). به اینها می‌توان اطمینان داد که «اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده» (اش ۴۰: ۲) یهوه به اسرائیل خادم خود گفته «من گناهان تو را همانند ابرها پراکنده کردم ... به سوی من بازگشت کن، زیرا که من تو را فدیۀ دادم» (اش ۴۴: ۲۲). در این دیدگاه جدید که فرض را بر این قرار می‌دهد که قوم خدا در وفاداری قوی هستند، پیامبر توسعه شنیده نشده‌ای از وعده‌های نجات را مجسم می‌کند. پس از اسرائیل. امتهای نیز به نوبه خود متبدل شده بازگشت خواهند نمود، آنها بت‌های خود را ترک خواهند گفت و به سوی خدای زنده بازگشت خواهند نمود (اش ۴۵: ۱۴-۱۵ و ۲۳-۲۴؛ ار ۱۶: ۱۹-۲۱).

این ایده آل پیشرفت خواهد نمود. نه تنها یهودیت بعد از تبعید به روی نوایمانان بازگشت نموده از بت پرستی باز خواهد شد (اش ۵۶: ۳ و ۶) بلکه صحنه‌های آخر زمانی از ذکر این جهانی شدن مذهب غافل نخواهند ماند (مز ۲۲: ۲۸). کتاب یونس حتی موعظه نبوتی که مستقیماً به کفار خطاب شده «که باشد که آنها بازگشت

نموده و زیست کنند» را نشان خواهد داد. در پایان چنین تکامل آموزه‌ای، دیده می‌شود که چگونه احساس توبه عمیق‌تر شده است، چقدر به دور است از شعائر پرستی خالص که هنوز هم می‌باید جایی در اسرائیل باستانی داشته باشد.

ج) نیایش توبه و تبدیل قلب

۱) تبدیل و بازگشت اسرائیل میوه مضاعف موعظه رسولی و سختیهای تبعید بوده است. تبعید فرصتی به خواست خدا برای آگاهی از گناه و اعتراف صمیمانه بوده است، همان‌طوری که در توافق کامل با متون بعدی ادبیات تثنیه‌ای (۱-پاد ۸: ۴۶-۵۱) و ادبیات کشیشی (لاو ۲۶: ۳۹-۴۰) می‌باشد. پس از تبعید احساس توبه چنان به خوبی در روحیه اسرائیل جا افتاده بود که تمام روحانیت یهودی را تحت تأثیر قرار داد. نیایشهای قدیمی توبه باقی مانده بود، اما آموزه رسولی محتوای آن را تازه ساخته بود. در کتابهای این دوران فرمول کلیشه‌ای که در آن جامعه دیده می‌شود که به تمام گناهان قوم که از ابتدا مرتکب شده اقرار می‌کند و در عوض بخشش خدا و آمدن نجات و رستگاری او را (اش ۶۳: ۷-۱۱: ۶۴؛ عز ۹: ۵-۱۵؛ نح ۹؛ دان ۹: ۴-۱۹؛ بار ۱۵: ۳-۸) استغاثه می‌کند، حفظ شده. مرثیه خوانی کلی مزامیر داود بر روی این طرح بنا شده است (مز ۷۹: ۱۰۶) و یادآوری از گذشته توبه ناپذیر هنوز به فراوانی یافت می‌شود (مز ۹۵: ۸-۱۱). شخص احساس می‌کند که اسرائیل به تلاشی بزرگ برای تبدیل شاخص که همواره نیز تازه گشته هدایت شد. این دورانی است که نیایش‌های کفار نیز بیشتر توسعه یافت: شرم برای گناه بسیار بزرگ بود (لاو ۴-۵، ۱۶).

۲) در سطح فردی هم تلاش کمتری وجود نداشت زیرا درسهای حزقیال شنیده شده بود، مزامیر درباره بیماری و تعقیب و آزار بیش از یک بار به اعتراف گناه رجوع می‌کنند (مز ۲: ۳۲، ۳۸، ۱۰۳: ۳، ۱۴۳: ۱) و شعر ایوب نشان دهنده احساس عمیق از ناپاکی رادیکال بشری است (ایوب ۹: ۳۰-۳۱، ۱۴: ۴). کاملترین بیان این احساسات در Miserere (مز ۵۱) است، جایی که تعلیم رسولی درباره تبدیل و

بازگشت همانند یک دعا جاری است، به صورت گفتگویی با خدا (آیه ۶). اقرار به تقصیرات (آیه ۵) تقاضا برای طهارت درونی (آیه ۳ و ۹) درخواستی برای فیض که تنها او می تواند قلب را عوض کند (آیه ۱۲) جهت گیری به سوی زندگی صمیمانه (آیه ۱۵-۱۹). نیایش توبه کارانه در مرکز خود قربانی «قلب شکسته» را داشت (آیه ۱۸) می توان دید که در مکتبی با چنین متنی بوجود آمده و وارث تمام سنتهای قبلی است، فرقه قمران آرزوی گوشه گیری در بیابان را داشتند تا بتوانند در اخلاص به شریعت خدا بازگشت نمایند «تا راه را برای او آماده سازند». اگر تلاشهای آنان توسط قانون پرستی مشخصی علامتگذاری شده، چندان تفاوتی با آنچه که در عهدجدید یافت خواهد شد ندارد.

عهدجدید الف) آخرین انبیا

در آستانه عهدجدید، پیام انبیا درباره تبدیل و بازگشت با تمام خلوص آن یافت می شود در موعظه های یحیی تعمید دهنده که آخرین آنها بود. لوقا مأموریت یحیی تعمید دهنده را چنین جمع بندی می کند «او فرزندان بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند خدای آنها باز خواهد گرداند» (لوقا ۱۶-۱۷؛ ملا ۲: ۶، ۳: ۲۴). خلاصه این پیام این است که «بازگشت نمائید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (مت ۳: ۲). آمدن ملکوت دورنمایی از امید می گشاید، اما یحیی تعمید دهنده به طور خاص بر داوری که می باید قبل از آن انجام شود تأکید دارد. هیچ کس نخواهد دانست که چگونه می تواند از خشمی که در روز یهوه پدیدار خواهد شد بگریزد (مت ۳: ۷ و ۱۲). عضویت در نژاد ابراهیم هم فایده ای نخواهد داشت (مت ۳: ۹). تمام انسانها باید خودشان را به عنوان گناهکار بشناسند و میوه ای شایسته توبه بیاورند (مت ۳: ۸)، و شیوه جدیدی از زندگی کردن مناسب با وضعیت

خود برگزینند (لوقا ۱۰-۱۴). به عنوان نشانه ای از این بازگشت، یحیی توبه کاران را در آب تعمید می داد تا آنها را برای تعمید در آتش و روح القدس که مسیح می بایستی بدهد آماده سازد (مت ۳: ۱۱).

ب) تبدیل و بازگشت و ورود به ملکوت خدا

۱) عیسی فقط به موعظه کردن درباره ملکوت خدا اکتفا نکرد. او با قدرت در به تحقق رساندن آن کوشید و با او، ملکوت افتتاح شده است، اما باید به کمال اسرارآمیز خود هدایت شود. عیسی دعوت برای بازگشت را که توسط یحیی تعمید دهنده موعظه شده در ابتدای خدمت طبق شرایط خود به عهده گرفت (مر ۱: ۱۵؛ مت ۴: ۱۷). عیسی آمده است تا «گناهکاران را به بازگشت دعوت کند» (لوقا ۵: ۳۲). این جنبه ای اساسی از انجیل ملکوت است. انسانی که از حالت گناهکار بودن خود آگاه می شود می تواند با اطمینان به سوی عیسی بازگردد، زیرا «پسر انسان قدرت بخشیدن گناهان را دارد» (مت ۹: ۶). اما پیام بازگشت با خودکفایی انسان، با تمام انواع آن برخورد می کند، از وابستگی به ثروتها (مر ۱۰: ۲۱-۲۵) تا اطمینان مغرورانه فریسیان (لوقا ۹: ۹). عیسی بلند کرده شد به عنوان «نشانه یونس» در میان نسلی شرور، با احساس احترامی، از مردم نینوا، نسبت به خدا لخلو ۱۱: ۲۹-۳۲). او برعلیه آن نسل شرور جرمی سرشار از تهدیدها اعلام نمود: مردم نینوا در زمان داوری آن را محکوم خواهند نمود (لوقا ۱۱: ۳۲). مردم صور و صیدون سرنوشتی بهتر از مردم شهرهای اطراف دریای جنیسارت (لوقا ۱۰: ۱۳-۱۵) خواهند داشت. فقدان احساس پشیمانی اسرائیل درواقع نشانه ای از سنگدلی آنها بود (مت ۱۳: ۱۵؛ ر.ک اش ۶: ۱۰). شنوندگان ناپشیمان عیسی اگر رفتار خود را عوض نکنند، هلاک خواهند شد (لوقا ۱۰: ۵) همانند درخت انجیر بی بار (لوقا ۱۳: ۶-۹، مت ۲۱: ۱۸-۲۲).

۲) عیسی هنگامی که دعوت به بازگشت نمود، هیچ اشاره ای به نیایش توبه کارانه ننمود. او به نشانه های بیش از حد نمایی اعتماد نداشت (مت ۶: ۱۶-۱۸). آنچه

که اهمیت داشت تغییر قلب بود که انسان را به طفلی کوچک تبدیل می کند (مت ۱۸:۳). مرحله بعدی، تلاشی ادامه دار است برای «جستجوی ملکوت خدا و عدالت او» (مت ۶:۳۳)، یعنی تنظیم نمودن نحوه زندگی بر حسب شریعت جدید. عمل توبه و بازگشت به روشنی در مثلها ارائه شده است. با وجودی که اراده برای تغییر به طور ضمنی بیان شده، در مثلها توبه و بازگشت بیشتر یک تقاضای فروتنانه، عملی از روی اطمینان است «خدایا، بر من گناهکار ترحم فرما» (لو ۱۸:۱۳). توبه و بازگشت فیضی است مربوط به ابتکار عمل همیشه حاضر الهی: این شبانی است که گله را رها می کند تا به دنبال یک گوسفند گم شده بگردد (لو ۱۵:۴-۶، ۱۵:۸). پاسخ انسان به این فیض در مثل پسر گم شده به صورت ملموس تجزیه و تحلیل شده است، که به بخشش حیرت آور پدر منجر می شود (لو ۱۵:۱۱-۳۲). زیرا انجیل آن مکاشفه نگران کننده را دربر دارد که «در آسمان شادی درباره یک گناهکار توبه کرده بیشتر است تا برای نود و نه نفری که نیاز به توبه ندارند» (لو ۱۵:۷ و ۱۰). عیسی نیز از گناهکاران استقبال می کرد، که فریسیان را تحقیر می نمود (مت ۹:۱۰-۱۳؛ لو ۱۵:۱۲) اما بر توبه کاران تأثیر می گذارد. انجیل لوقا مواردی از این بازگشت ها مثلاً: روایت زن گناهکار (لو ۷:۳۶-۵۰)، و داستان زکی باجگیر (لو ۱۹:۵-۹) را با جزئیات آن گزارش می کند.

ج) بازگشت و تعمید

عیسی طی دوران حیات خود شاگردانش را فرستاد تا با اعلام انجیل ملکوت به توبه و بازگشت موعظه کنند (مت ۶:۱۲). و پس از رستاخیزش، این مأموریت آنها را دوباره تأیید نمود. آنها می بایستی توبه و بخشایش گناهان را در نام عیسی به همه امتها موعظه کنند (لو ۲۴:۴۷) زیرا گناهان کسانی که آنها ببخشند برای آنها بخشوده خواهد شد (یو ۲۰:۲۳). اعمال رسولان و رسالات بر انجام شدن این فرمان شهادت می دهند. اما توبه و بازگشت، شکل متفاوتی به خود می گیرد، بر حسب اینکه مربوط به یهودیان یا امتها باشد.

۱) آنچه از یهودیان انتظار می رود در وحله اول تبدیل اخلاقی است که عیسی آنها را بدان دعوت کرده بود. در برابر توبه (metanoia) آنان، خدا با بخشودن گناهانشان پاسخ می دهد (اع ۲:۳۸، ۳:۱۹، ۵:۳۱). این بخشش با دریافت تعمید و فیض روح القدس مهر می شود (اع ۲:۳۸). توبه در عین حال که به معنی تغییر اخلاقی است، می باید شامل عمل مثبت به ایمان در مسیح باشد: یهودیان به سوی خداوند بازگشت (epistrephein) خواهند نمود (اع ۳:۱۹، ۹:۳۵). اینک همان طوری که پولس قدیس نیز تأیید می کند این چنین تبعیت از مسیح مشکل به دست می آید: یهودیان نقابی بر روی قلبهای خود کشیده اند، که اگر آنها بازگشت کنند این نقاب برداشته می شود (۲-قرن ۳:۱۶). اما بر حسب متن اشعیا (اش ۶:۹-۱۰) سختی قلب، آنها را مجذوب بی ایمانی شان می کند (اع ۲۸:۲۴-۲۷). یهودیان به گناهکاری بت پرستان، و مورد تهدید خشم الهی، درک ننمودند که خدا آن قدر بردباری نشان می داد تا آنها را به توبه ملزم کند (روم ۲:۴). فقط باقیمانده ای به موعظه رسولی واکنش نشان دادند (روم ۱۱:۵-۱۱).

۲) انجیل در میان امتهای بت پرست بهتر پذیرفته شد. هنگامی که کورنلیوس تعمید یافت مسیحیان یهودی تبار با تعجب متوجه شدند که «توبه که منتهی به حیات می شود به امتها نیز عرضه شده است، همان گونه که به آنان» (اع ۱۱:۱۸، ۱۷:۳۰). درواقع این پیام در انطاکیه و جاهای دیگر با موفقیت موعظه شد (اع ۱۱:۲۱، ۱۵:۳ و ۱۹)؛ این حتی هدف خاص مأموریت پولس قدیس است (اع ۱۸:۲۶ و ۲۰). اما در این مورد همزمان با توبه اخلاقی (metanoia)، لازمه توبه و بازگشت جدا شدن از بتهاست (epistrephein) به سوی خدای زنده (اع ۱۴:۱۵، ۲۶:۱۸؛ ۱-تسا ۱:۹)، بر حسب نوعی توبه و بازگشت که در اشعیا دوم به تصویر کشیده شده است. هنگامی که این اولین قدم برداشته شد، بت پرستان همانند یهودیان، هدایت شدند تا «به سوی مسیح، شبان و محافظ جانهای خود برگردند» (۱-پتر ۲:۲۵).

د) گناه و توبه در کلیسا

۱) عمل توبه و بازگشت، که توسط تعمید مهر شده، یک بار برای همیشه به تحقق

رسیده بود؛ تازه نمودن فیض امری محال بود (عبر ۶:۶). اما افراد تعمید یافته توانایی این را دارند که بار دیگر به گناه بیفتند. جامعه رسولی خیلی زود این را تجربه کرد اگر شخص بخواهد در نجات سهم گردد توبه امری الزامی است. پطرس شمعون جادوگر را ملزم نمود تا توبه کند (اع ۸:۲۲). یعقوب مسیحیان مشتاق را ترغیب می نمود تا گناهکاران را به توبه آورند (یع ۵:۱۹-۲۰). پولس از توبه قرن‌تین شادی می نمود (۲- قرن ۷:۹-۱۰) و هنوز نگران بود که بعضی از گناهکاران این کار را نکرده اند (۲- قرن ۱۲:۲۱). او تیموتائوس را ترغیب می کند که مخالفین را اصلاح کند، و امید دارد که خدا فیض توبه را به آنها عطا خواهد نمود (۲- تیمو ۲:۲۵). نهایتاً، در پیام‌ها به هفت کلیسا که مکاشفه را باز می کنند، دعوت‌های واضحی برای توبه دیده می شود، که فرض را بر این قرار می دهد که آنها از منزلت اولیه خود سقوط کرده اند (مکا ۲:۵ و ۱۶ و ۲۱-۲۲، ۳:۳ و ۱۹). بدون سخنی صریح درباره راز مقدس توبه، این متون نشان می دهند که فضیلت توبه می باید جای خود را در زندگی مسیحی داشته باشد.

۲) درواقع فقط توبه می تواند انسان را آماده روبه رو شدن با داوری خدا بکند (اع ۱۷:۳۰-۳۱) در حال حاضر تاریخ به سوی این داوری پیش می رود. اگر آمدن آن با تأخیر به نظر می رسد، فقط به این دلیل است که خدا «صبر را پیشه کرده، و نمی خواهد کسی هلاک گردد بلکه تا اگر ممکن باشد همه به توبه گرایند» (۲- پطر ۳:۹). همان طوری که اسرائیل خود را در توبه ناپذیری در زمان مسیح سخت نمود، هنگامی که با موعظه رسولی روبه رو شد، همینطور هم بر حسب مکاشفه، انسانها در عدم درک معنی فجایع که در تاریخ آنها اتفاق می افتد و اعلام روز غضب خدا، سرسختی خواهند نمود. آنها لجوج خواهند بود در قلبهای توبه ناپذیر خود (مکا ۹:۲۰-۲۱) و نام خدا را کفر خواهند گفت، به جای توبه کردن و جلال دادن به نام او (مکا ۱۶:۹ و ۱۱). اعضای کلیسا مسبب آن نیستند، بلکه فقط بت پرستان و مرتدان (مکا ۲۱:۸). داوری خدا نقابی بر این صحنه تاریک خواهد کشید. بنابراین لازم است که مسیحیان از طریق توبه «خود را از این نسل منحرف رهایی بخشند» (اع ۲:۴۰).

روزه داری

روزه داری یعنی محروم کردن خود از هر نوع خوردن و آشامیدن و حتی از روابط جنسی برای یک یا چند روز، از غروب آفتاب تا غروب روز بعد.

امروزه در دنیای غرب حتی در میان مسیحیان مشکل بتوان در تعریف و تمجید ارزشهای روزه سخنی بر زبان آورد. چنانچه برای تعادل در خوردن و نوشیدن ارزش قائل شوند روزه در نظر ایشان برای سلامتی مضر به شمار می رود و به هیچ وجه فوائد روحانی آن را درک نمی کنند. این دیدگاه در تضاد با دیدگاهی است که تاریخ نگاران مذهبی هر یک تا حدودی پرده از آن برداشته اند. روزه چه به انگیزه های ریاضتی یا تطهیر یا سوگواری یا استغاثه، جایگاه مهمی در مراسم مذهبی دارد. به عنوان مثال در اسلام روزه بهترین وسیله برای درک عظمت و تعالی خداست. کتاب مقدس که بنیان و اساس دیدگاه و رفتار کلیساست، در این نکته با دیگر دیدگاههای مذهبی توافق دارد اما به روزه مفهوم خاصی بخشیده و انجام آن را قاعده مند ساخته است. روزه به همراه نیایش و صدقه یکی از اعمال ضروری است که بیانگر فروتنی، امید و محبت انسان به خداست.

۱) **مفهوم روزه.** از آنجا که انسان هم روح است و هم جسم، تصور مذهبی صرفاً روحانی کاملاً بیهوده است. روح نیازمند اعمال و رفتارهای جسمانی است. روزه که همواره با دعای استغاثه همراه است، انسان را در بیان فروتنی اش در حضور خدا یاری می دهد. روزه (لاو ۱۶:۳۱) معادل و مترادف «ذلیل ساختن جان خود» (لاو ۱۶:۲۹) است. بنابراین روزه، عملی مبتنی بر ریاضت کشی نیست و هدف آن نیز دستیابی به موقعیت برتری روان شناختی یا مذهبی نمی باشد. هر چند در تاریخ ادیان چنین اهدافی نیز تصدیق شده اما در زمینه کتاب مقدسی، هنگامی که انسان یک روز تمام از خوردن پرهیز می کند (داور ۲۰:۲۳؛ ۲- سمو ۱۶:۱۲-۱۷؛ یون ۳:۷)، و در عین حال خوراک را چون عطیه خدا می نگرد (تث ۸:۳)، این محرومیت و پرهیز عملی مذهبی است و بایستی انگیزه های آن را به درستی درک

کنیم. همین نکته در مورد روابط زناشویی نیز صدق می‌کند (یول ۱۶:۲).

ما با حالتی حاکی از عدم وابستگی و بی‌تعلقی کامل به دنیا به سوی خداوند رجعت می‌کنیم (دان ۳:۹؛ عز ۲۱:۸)، قبل از به عهده گرفتن وظیفه‌ای سنگین (داور ۲۰:۲۶؛ استر ۴:۱۶)، به هنگام درخواست بخشش گناهان و خطایا (۱-پاد ۲۷:۲۱)، یا درخواست شفای بیمار (۲-سمو ۱۶:۱۲ و ۲۲)، در هنگام سوگواری بیوه زن بعد از فوت همسر (یهودیه ۵:۸؛ لو ۳۷:۲) یا بعد از یک مصیبت ملی (۱-سمو ۶:۷؛ ۲-سمو ۱۲:۱؛ بار ۵:۱؛ زک ۱۹:۸)، برای پایان پذیرفتن مصیبت و بدبختی (یول ۱۲:۲-۱۷؛ یهودیه ۹:۴-۱۳)، برای باز شدن ذهن انسان به روی نور خدا (دان ۱۰:۱۲)، در انتظار فیض الهی برای انجام مأموریت (اع ۱۳:۳ و ۳)، و برای آماده شدن شخص به جهت ملاقات با خدا (خروج ۲۸:۳۴؛ دان ۳:۹).

موقعیتها و انگیزه‌های روزه‌داری بسیار متنوع هستند اما همواره مسئله ایمان شخص با رفتاری حاکی از فروتنی و افتادگی به چشم می‌خورد که هدف آن کسب دخالت الهی و قرار گرفتن شخص در حضور خداست. این نیت عمیق، مفهوم چهل روز روزه موسی (خروج ۲۸:۳۴) و ایلیا (۱-پاد ۱۹:۸) را آشکار می‌سازد. چهل روز روزه عیسی در بیابان که طبق الگوی روزه موسی و ایلیا بود، البته با انگیزه دریافت روح خدا نبود چرا که مسیح پیش از آن مملو از روح بود (لو ۴:۱). اگر روح وی را به روزه‌داری کشاند برای این نبود که با عملی حاکی از اعتماد و تسلیم به پدرش (مت ۴-۱)، رسالت مسیحائی وی را افتتاح کند.

۲) نحوه روزه‌داری. در آیین نیایش یهودیان به «روزه بزرگ» در روز کفاره اشاره شده است (اع ۹:۲۷). روزه گرفتن در این روز یکی از شرایط خاص تعلق به قوم خدا بود (لاو ۲۳:۲۹). علاوه بر این ایام دیگری برای روزه‌داری در سالگرد فجایع و مصیبت‌های ملی وجود داشت. یهودیان پرهیزکار نیز به دلیل دینداری و تقوای شخصی خود روزه می‌گرفتند (لو ۳۷:۲)، از جمله به عنوان مثال شاگردان یحیی تعمید دهنده و فریسیان (مر ۱۸:۲)، برخی از آنان هفته‌ای دو روز روزه می‌گرفتند (لو ۱۸:۱۲). آنان در پی این بودند که بدان وسیله یکی از اصول عادل شمردگی را

که در تورات و کتب انبیا آمده بود به انجام رسانند. اگر عیسی چنین چیزی را به شاگردانش امر نکرد (مر ۱۸:۲) به این دلیل نبود که او چنین عادل شمردگی را کم ارزش می‌دانست یا اینکه می‌خواست آن را به کلی نادیده بگیرد بلکه آمد تا آن را به کمال برساند. به همین دلیل است که او هرگونه تظاهر به روزه‌داری را نهی فرمود و در برخی موارد شاگردانش را دعوت می‌کند که از این نوع عدالت فراتر روند (مت ۵:۱۷ و ۶:۱). عیسی حتی بیشتر از دیگران بر پرهیزکاری و کناره‌گیری از ثروت (مت ۲۱:۱۹)، بر خویشتن‌داری داوطلبانه (مت ۱۹:۱۲) و بالاتر از همه بر از خودگذشتگی به جهت بردوش گرفتن صلیب خود (مت ۳۸-۳۹) اصرار می‌ورزد.

در حقیقت روزه گرفتن مستلزم بعضی مخاطرات است، خطر ظاهرگرایی که انبیا از قبل آن را تقبیح کرده بودند (عا ۵:۲۱؛ ار ۱۴:۱۲) و نیز خطر تکبر و خودنمایی برای کسانی که می‌خواهند «در نظر مردم روزه‌دار نمایند» (مت ۶:۱۶). روزه واقعی پسندیده خدا بایستی آمیخته با محبت به همسایه و جستجوی عدالت راستین باشد (اش ۵۸:۲-۱۱). روزه همانند دعا نباید عاری از صدقه باشد. بالآخره اینکه بایستی به خاطر محبت خدا انجام شود (زک ۵:۷). عیسی پیروان خود را دعوت می‌کند که با بصیرت کامل روزه بگیرند، روزه‌ای که تنها خدا از آن باخبر باشد، بیانگر واقعی امید انسان به اوست. روزه فروتنانه دل انسان را به روی عدالتی باطنی که کار پدر نهان بین است می‌گشاید (مت ۶:۱۷ و ۱۸).

کلیسای رسولی در خصوص موضوع روزه، آداب و رسوم یهودیت را حفظ نمود اما آن را با خصلت و روحیه‌ای که عیسی تعریف کرده بود انجام می‌داد. کتاب اعمال رسولان به برخی مراسم مذهبی که شامل روزه و نیایش بود اشاره می‌کند (اع ۱۳:۲-۴، ۲۲:۱۴). پولس رسول در خلال امور بسیار مشغول کننده رسالتی خود، به گرسنگی و تشنگی رنج‌آوری که اوضاع و احوال بر وی تحمیل می‌کرد قانع نبود بلکه خود نیز روزه‌های مکرر بدان می‌افزود (۲-قرن ۵:۶، ۱۱:۲۷). کلیسا نسبت به این سنت وفادار ماند و می‌کوشد با رعایت روزه‌داری، ایمانداران را در حالت گشودگی

کامل نسبت به فیض خداوند قرار دهد و در عین حال در انتظار بازگشت وی به سر می برد. زیرا اگر آمدن اول عیسی، تفسیر قوم برگزیده را به کمال رساند، دوران بعد از رستاخیز وی، بدون اعمال توبه ایام خوشی و شادمانی کامل نیست. عیسی خود با دفاع از شاگردان خود که روزه نمی گرفتند در مقابل فریسیان فرمود: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند نمی توانند روزه دارند لیکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، در آن ایام روزه خواهند داشت» (مر ۲: ۱۹ و ۲۰). بنابراین روزه واقعی، روزه ایمان است، عدم حضور محبوب و جستجوی مداوم در پی او. روزه حاکی از توبه و ندامت، در انتظار بازگشت داماد به سوی ما، جایگاه خاصی در پرستش مسیحی دارد.

* * *

خلوت / انزوا

انسان که به شباهت خدایی آفریده شده که در مقام پدر، پسر و روح القدس ثمره وفور محبت است، باید با خدا و با هم نوعانش در مشارکت به سر برد و از طریق این مشارکت ثمر آورد. بنابراین تنهایی به خودی خود پلیدی است که نتیجه گناه است. اما چنانچه با تنهایی نجات بخش عیسی مسیح همراه شود می تواند منبع مشارکت و ثمر دهی گردد.

الف) تنهایی انسان

۱) «خوب نیست انسان تنها باشد» (پید ۲: ۱۸). تنهایی از نظر خدا نوعی پلیدی است. باعث می شود مسکینان، فقرا، غریبان و یتیمان و بیوه زنان در چنگال بی عدالتی شیران گرفتار آیند (اش ۱: ۱۷ و ۲۳) به همین خاطر است که خدا می خواهد این دسته افراد همواره شامل حمایت ویژه قرار گیرند (خروج ۲۲: ۲۱ - ۲۳)؛ برای آنان همچون مادر است، حامیان این گونه افراد را فرزندان خود می داند (بنسی ۴: ۱۰) و اگر از میان آدمیان کسی به حمایت آنان برخیزد، خود خدا انتقام گیرنده این بیچارگان خواهد بود (امث ۲۳: ۱۰ و ۱۱؛ مز ۹۴: ۹). همچنین تنهایی باعث نکوهش و مکروه داشتن زن نازا می شود، خدا گرچه در آینده معنای بکارت را مکشوف خواهد ساخت. از طریق وضع قانون ازدواج با زن برادر متوفی در صدد رفع تنهایی زن بیوه برمی آید (تث ۲۵: ۵-۱۰). حتی گاه خود شخصاً مداخله می کند تا تسلی بخش زن تنها باشد (۱- سمو ۲: ۵؛ مز ۹۱: ۱۱؛ اش ۵۱: ۲). آزمایش تنهایی دعوتی است برای توکل مطلق به خدا (استر ۴: ۱۷ - از ترجمه هفتادتنان آیه ۱۹).

۲) اراده خدا چنین است که گنهکاران تنها باشند. همه نین تنهایی وضع گناه آلود انسان را بر وی می نمایاند و از این لحاظ دعوتی است به توبه. درسی که از بیماری، درد و رنج، و مرگ زود هنگام می توان آموخت نیز همین است: مرد شقی و بدبخت که از جمیع جامعه کنار گذارده و طرد شده است (ایوب ۱۹: ۱۳-۲۲) در

می یابد که گرفتار گناه است. همچنین خدا به طریقی دیگر نشان می دهد که او گنهکاران را در تنهایی رها می سازد: او همسر بی وفای خود را ترک می کند و به حال خود وا می گذارد (هو ۲:۵؛ ۳:۳) بر ارمیای نبی است که با تجرد خود، به عقیق بودن و نازایی اسرائیل گواهی دهد (ار ۱۶:۲، ۱۷:۱۵) و بالأخره دوران تبعید گواه آن است که تنها خدا می تواند با تبدیل این واقعه به پدیده ای ثمر بخش، آدمیان را از تنهایی برهاند (اش ۴۹:۲۱، ۵۴:۱-۳).

ب) از تنهایی تا مشارکت

۱) عیسی مسیح تنهایی را می پذیرد. خدا یگانه پسرش را به نزد ما انسانها فرستاد (یو ۱۶:۳) تا از طریق عمانوئیل (یعنی «خدا با ما» اش ۷:۱۴) بتوانیم بار دیگر با او ارتباط داشته باشیم و در مشارکت با او به سر بریم. و اما عیسی برای آن که انسان را از تنهایی گناه برهاند، این تنهایی و به ویژه تنهایی اسرائیل را بر خود گرفت. او به بیابان رفت تا بر دشمن غلبه کند (مت ۴:۱-۱۱؛ ۱۴:۲۳). همچنین او را می بینیم که در تنهایی دعا می کند (مر ۱:۳۵ و ۴:۵؛ لو ۹:۱۸؛ ۱-پاد ۱۹:۱۰). و بالأخره در باغ جتسمانی ناگزیر از تحمل شاگردانی است که چون آماده نبودند تا در دعا با او سهیم شوند به خواب رفتند (مر ۱۴:۳۲-۴۱)، او مجبور به تحمل اضطراب مرگ در تنهایی گردید. حتی به نظر می رسید که خدا هم او را ترک کرده است (مت ۲۷:۴۶) - هرچند در حقیقت تنها نبود بلکه خدا همواره با او و در کنار او بود (یو ۸:۱۶ و ۲۹، ۱۶:۳۲)، و همچون دانه گندم که نخست می بایست به زمین می افتاد و دفن می شد تا ثمر دهد، عیسی نیز تنها نماند بلکه ثمر آورد (یو ۱۲:۲۴): او «فرزندان متفرق خدا را در یگانگی جمع کرد» (یو ۱۱:۵۲) و سرانجام نیز «همه را به سوی خود خواهد کشید» (یو ۱۲:۳۲) این است پیروزی مشارکت.

۲) آنها بودن با عیسی مسیح به منظور با همه بودن. این جمع کردن قوم متفرق و یک ساختن ایشان در مسیح، با عیسی و هنگامی آغاز گردید که او شاگردانش

را فرا خواند «با او باشند» (مر ۳:۱۴).

عیسی آمد تا گوسفندان گمشده و تنها را بجوید (لو ۱۵:۴). او از طریق گفتگوی صمیمانه و در خلوت با شاگردانش (مر ۴:۱۰، ۶:۲) و نیز با زنان گنهکار (یو ۴:۲۷، ۸:۹)، شکافی را که در این مشارکت پدید آمده بود ترمیم ساخت. محبتی که او خواهان آن است، محبتی است ویژه و منحصر به فرد - محبتی فوق از تمام دیگر انواع محبت (لو ۱۴:۲۶)؛ نظیر آن محبتی است که یهوه خدای یکتا از قوم خود انتظار دارد (تث ۶:۴، نح ۹:۶).

کلیسا نیز همچون خداوند یعنی شوهر آسمانی آن، خود را در دنیایی که بدان تعلق ندارد (یو ۱۷:۱۶) و باید از آن به بیابان بگریزد (مکا ۱۲:۶)، یکه و تنها حس می کند. اما از این پس دیگر هیچگاه به راستی تنها نیست، چرا که مسیح با فرستادن روح خود، شاگردانش را «یتیم» نگذاشته است (یو ۱۴:۱۸) - شاگردانی که منتظر روزی هستند که - با غلبه بر تنهایی ناشی از دست دادن یکی از عزیزان - «با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد ... و برای همیشه با خداوند خواهیم بود».

(۱-تسا ۴:۱۷).

* * *

سکوت

سکوت به طرق گوناگون مراوده بین انسان و خدا را منور می سازد: گاه قبل از سخن ظاهر می شود و گاه آن را قطع می نماید و با ادای آن را به تأخیر می اندازد.

۱- **سکوت خدا.** « در ابتدا، (کلمه) خدا بود » (یو ۱: ۱) اما این « کلمه » مدتهای مدید همچون « سرّی که از زمان های ازلی در سکوت مخفی بود » (روم ۱۶: ۲۵) تا سرانجام بر آدمیان هویدا گشت. این تجلّی سرّی « کلمه » در بُعد زمان در قالب این واقعیت که برگزیدگان پیشاپیش توسط خدا برای نجات انتخاب شده اند نمود می یابد: خدا حتی پیش از آن که با برگزیدگان سخن گوید آنان را از رحم مادر می شناسد (ار ۱: ۵؛ روم ۸: ۲۹). یک نوع سکوت الهی دیگر هم هست که در آن از سرّ محبت خبری نیست سکوتی است غضب آلود که از خشم خدا حکایت دارد. خدا دیگر از دهان انبیا با قومش سخن نمی گوید تا آنها به راه های گناه آلود خود ادامه داده دچار فلاکت و نابودی شوند (حزق ۳: ۲۶). ممکن است بیرسیم چرا خدا پس از آن که به کرات مُصرانه با قوم سخن می گوید به ناگاه سکوت اختیار می کند و پیروزی شرارت و بدی را به نظاره می نشیند؟ (حب ۱: ۱۳). چرا دیگر به دعا های ایوب (ایوب ۳۰: ۲۰) یا سرایندگان مزامیر (مز ۸۳: ۲؛ ۱۰۹: ۱) پاسخی نمی دهد؟ این سکوت برای قوم اسرائیل که مشتاق شنیدن صدای خدای خود است در حکم مجازات می باشد (اش ۶۴: ۱۱) زیرا نشان دهنده آن است که خدا وند روی خود را از قوم برگردانیده است (مز ۳۵: ۲۲) این سکوت به منزله اعلام حکم مرگ (مز ۲۸: ۱) و بیانگر « سکوت هاویه است، جایی که دیگر خدا و انسان با هم سخن نمی گویند » (مز ۹۴: ۱۷؛ ۱۱۵: ۱۷). با این حال مراوده میان خدا و انسان به کلی قطع نشده زیرا این سکوت می تواند نمایانگر صبر و تحمل خدا باشد در ایامی که انسان ها نسبت به او بی وفا شده اند (اش ۵۷: ۱۱).

۲- **سکوت انسان.** « وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن » (جا ۳: ۷). این گفته کتاب مقدس را می توان به صورت های گوناگون تعبیر کرد. سکوت بسته به

شرایط و موقعیت های مختلف می تواند نشانه^۶ بلا تکلیفی (پید ۲۴: ۲۱)، رضایت (اعد ۳۰: ۵-۱۶)، سردرگمی (نج ۵: ۸) یا ترس باشد (استر ۴: ۱۴). انسان، به ویژه آنگاه که در معرض سخن چینی دیگران و قضاوت های عجولانه قرار می گیرد، با نگاه داشتن زبان خود گناه نمی ورزد و بدین ترتیب آزادمنشی خویش را به اثبات می رساند (امث ۱۱: ۱۲ و ۱۳، ۱۷: ۲۸؛ یو ۸: ۶؛ امث ۱۰: ۱۹).

مهم تر از این سکوت حکیمانه که بیشتر جنبه انسانی دارد، این واقعیت است که زمان سکوت و تکلم ما توسط خدا تعیین می شود. سکوت در پیشگاه خدا یا نمایانگر سرافکنندگی به خاطر گناه است (ایوب ۴: ۴۰، ۶: ۴۲، ۶: ۶؛ روم ۳: ۱۹؛ مت ۲۲: ۱۲) و یا نشانه اطمینان از نجات می باشد (مرا ۳: ۲۶؛ خروج ۱۴: ۱۴) و بیانگر این واقعیت است که مسیح یعنی خادم امین خدا (اش ۵۳: ۷) با دیدن بی عدالتی های انسان میان او و خدا وساطت می کند (مت ۲۶: ۶۳، ۲۷: ۱۲ و ۱۴). و اما در دیگر مواقع، سکوت اختیار کردن نشانه^۶ اعتماد نداشتن به خدا و اعتراف ننمودن به عظمت اوست (مت ۲۶: ۶۴؛ اع ۱۸: ۹؛ ۲-قرن ۴: ۳۴۱۳) و چنین سکوتی به هیچ وجه جایز نیست (ار ۴: ۱۹، ۲۰: ۹؛ اش ۶۲: ۶؛ لو ۱۹: ۴۰). و سرانجام زمین هنگامی که خدا به ملاقات انسان می رود، سکوت اختیار می کند (حب ۲: ۲۰؛ صف ۱: ۷؛ اش ۴۱: ۱؛ زک ۲: ۱۷؛ مز ۷۶: ۹؛ مکا ۸: ۱) و انسان نیز پس از مواجهه با خدا از سر ترس و هیبت و یا از روی احترام، در پیشگاه او سکوت می نماید (مرا ۲: ۱۰؛ خروج ۱۵: ۱۶؛ لو ۹: ۳۶). این سکوت فروتنانه برای کسی که در دل خود تفکر می نماید (لو ۲: ۱۹ و ۵۱) نه تنها راه آرامش (مز ۱۳۱: ۲) بلکه طریقی است که خدا به توسط آن مکاشفه ای را که به کودکان وعده فرموده بر وی آشکار می سازد (مت ۱۱: ۲۵).

* * *

غم

شادی و خوشی ثمرهٔ نجات و حضور خداست. بر عکس، غم و اندوه ثمرهٔ تلخ گناه است که باعث جدایی از خدا می‌شود. دلایل ظاهری غم و اندوه مختلفند. امتحانات و آزمایشات، که نمایانگر آنند که خدا روی خود را از فردی که در آزمایش است پنهان نموده (مز ۱۳: ۲ و ۳)، زن شریرو حيله گر (بنسی ۲۵: ۲۳)، فرزند ناخلف (بنسی ۳۰: ۹ و ۱۰)، دوست خائن (بنسی ۳۷: ۲)، حماقت (بنسی ۲۲: ۱۰-۱۲) یا گمراهی و فساد خود انسان (بنسی ۳۶: ۲۰)، و بالأخره تهمت و افتزایی که دیگران به فرد بندند (امت ۲۵: ۲۳). کتاب مقدس صرفاً شرح حال مصائب و نومیدی پایان ناپذیر آدمی نیست - انسانی که محکوم به «نوشیدن اشک» است (مز ۸۰: ۶) و او را تسلی بخشی نیست (جا ۴: ۱) - بلکه گناه را به عنوان علت اصلی غم و اندوه معرفی می‌کند. درمان این وضعیت همانا ظهور نجات دهنده است - چرا که غم و اندوه نتیجهٔ گناه است؛ اما ثمرهٔ نجات، شادمانی است (مز ۵۱: ۱۴).

عهد عتیق

۱) **عقل سلیم و غم و اندوه.** البته در مراحل آغازین مکاشفه کتاب مقدس به مفاهیم متعالی که در بالا بدان اشاره کردیم برنمی‌خوریم. بلکه نخست با واکنش معمول و رایج در قبال غم و اندوه مواجه می‌شویم - نوعی رواقی مسلکی که در نتیجهٔ غم و اندوه پدید می‌آید - هر چند فرد مؤمن می‌داند که تنها ترس از خداوند است که می‌تواند منشأ زندگی شاد و سعادت‌مند گردد (بنسی ۱ و ۱۲: ۱۳). غم و اندوه حتی بیش از مرض و بیماری باعث دلشکستی می‌شود (امت ۱۸: ۱۴، ۱۲: ۲۵)؛ روح را پژمرده می‌سازد (امت ۱۵: ۱۳) و استخوانها را می‌خشکاند (امت ۱۷: ۲۲). به همین جهت حکیمان و فرزندگان کتاب مقدس به آدمی توصیه می‌کنند: «ذهن خود را به افکار سیاه مشغول مسازید» (بنسی ۳۰: ۲۱). «غم و اندوه را از خود دور سازید، چرا که باعث هلاکت و نابودی بسیاری گردیده است»؛ اضطراب و نگرانی را نیز

مجال ندهید - چه شما را پیش از موعد پیر می‌کند (بنسی ۳۰: ۲۲). درست است که باید با «ماتم‌زدگان ماتم کنیم» (بنسی ۷: ۳۴؛ امت ۲۵: ۲۰)، اما نباید بیش از اندازه در رثای فقدان عزیزی بگرییم و ماتم نماییم؛ «آنگاه که روحش رفت، تسلی بپذیرد» (بنسی ۳۸: ۱۶-۲۳). شراب در بسیاری موارد مایه تسلی فرد غم زده است (امت ۳۱: ۶ و ۷؛ جا ۹: ۷، ۱۰: ۱۹). درست است که «عاقبت جمیع خوشیها حزن و اندوه است» (امت ۱۴: ۱۳)، اما این را نیز باید به خاطر داشت که «وقتی است برای گریه و وقتی برای خنده» (جا ۳: ۴). این نصایح - حتی تکراری و کلیشه‌ای - کمک می‌کند به چهره واقعی مکر و حيله‌ای که به تدریج خود را در قالب غم و اندوه ظاهر می‌سازد پی ببریم. این نصایح زمینه ساز مکاشفه‌ای بسیار متعال تر است.

۲) **غم و اندوه، نشانه گناه.** اگر از زاویه‌ای خاص به قضیه بنگریم می‌توان چنین استدلال کرد که تاریخ عهد و پیمان یکسره شرح حال تعلیم و تربیت بنی اسرائیل است از طریق غم و اندوهی که ناشی از مجازات خیر خواهانهٔ خداست. لازمهٔ این تعلیم و تربیت همانا پی بردن به این واقعیت است که انسان از آن رو در اندوه و غم به سر می‌برد که دور از خداست. از آن جا که قوم در پای کوه سینا نسبت به یهوه گناه ورزید و بجای پرستش او به عبادت بتها روی آوردند، یهوه «دیگر شخصاً همراه قوم خود نخواهد بود». بر قوم است که به نشانهٔ عزا و ماتم جامهٔ شادمانی از خود برون نکنند، و این نشان دوری ایشان از خداست (خروج ۳۳: ۴-۶). به هنگام ورود به سرزمین موعود (یوشع ۶: ۷ و ۷ و ۱۱ و ۱۲) و در دوران داوران یئز با همین روال معمول مواجه ایم (داور ۲): گناه، دوری از خدا، و مجازاتی که ثمرهٔ آن غم و اندوه است. بر انبیاء است که از طریق محکوم خواندن آرامش و آسایش ظاهری قوم گنهکار، عمق غم و اندوهی را که قوم گرفتار آنند بر آنان مکشوف سازند. آنان اینکار را در وهلهٔ نخست از طریق غم و اندوه شخصی خود انجام می‌دهند. ارمیا نمونه‌ای بارز در این زمینه است. فریاد ماتم و اندوه او در واقع فریاد ماتم قوم گنهکار است. ارمیا در مواجهه با جنگ (ار ۴: ۱۹)، قحطی (ار ۸: ۱۸) و مصیبت و بدبختی (ار ۹: ۱)، مظهر وجدان پشیمان قوم گنهکار است (ار ۹: ۱۸، ۱۳: ۱۷،

۱۷:۱۴). او پیوسته در تبعید می‌زید تا از این طریق بر ضد طغیان و تمرد قوم شهادت دهد (ار ۱۷:۱۵ و ۱۸، ۱۶:۸ و ۹). حزقیال نیز چنین می‌کند، منتهی به گونه‌ای متفاوت: او برای همسرش که «نور چشمان و مایه شمع دیدگان اوست» می‌گرید تا نشان دهد که قلب اسرائیل نیز به همین اندوه سخت شده است (خروج ۲۴:۱۵-۲۴).

۳- غم و اندوهی خداپسند. همچنین هدف رسالت انبیاء، واداشتن قوم به توبه و پشیمانی واقعی است. بی‌تردید غم و اندوه و پشیمانی در قالب فریاد و ناله و حرکاتی حاکی از ماتم جلوه‌گر است. اعمالی نظیر روزه (داور ۲۶:۲۰)، دریدن جامه (ایوب ۲:۱۲)، پلاس پوشیدن و در خاک و خاکستر غلتیدن (۲- سمو ۱۶:۱۲؛ ۱- پاد ۳۱:۲۰ و ۳۲؛ مرا ۲:۱۰؛ یول ۱۳:۱ و ۱۴؛ نح ۹:۱؛ دان ۳:۹). و فریاد و ناله و مرثیه سر دادن (اش ۱۲:۲۲؛ مرا ۲:۱۸ و ۱۹؛ حزق ۳۰:۲۷-۳۲؛ استر ۴:۳). اما گاه انبیاء در این گونه مظاهر ظاهری ماتم و اندوه به دیده تحقیر می‌نگرند (هو ۱:۶-۶؛ ار ۲۱:۳-۲۲:۴). چرا که گریه و ماتم انسان باید نه به واسطه فقدان برکات و عطایای از دست رفته، بلکه به واسطه دور افتادن از خداوند باشد (هو ۷:۱۴). اشک و آه هیچگاه نمی‌تواند جای پیروی از شریعت الهی را بگیرد (ملا ۲:۱۳). اعمالی که به نشانه ندامت و پشیمانی انجام می‌شود باید به راستی بیانگر توبه و پشیمانی واقعی فرد باشد: «دل خود را چاک زنید نه رخت خویش را». (یول ۲:۱۲ و ۱۳). چنین اعمالی تنها در صورت حقیقی بودن پشیمانی فرد ارزشمندند (نح ۶:۹-۳۷؛ عز ۶:۹-۱۵؛ دان ۹:۴-۱۹؛ بار ۱۵:۱-۳؛ اش ۶۳:۷-۷:۶۴). اشک و آه، دل خدا را به رحم می‌آورد (مر ۱:۲، ۲:۱۱ و ۱۸؛ مز ۷:۷ و ۸). غم و اندوه گواهی است بر وضعیت درونی فرد گنهکار: «خدایا، اشکهایم را در مشک خود بگذار» (مز ۵۶:۹).

۴) اندوه و امید. با این حال غم و اندوه و دل شکستگی به معنای ناامیدی نیست، بلکه بر عکس، مخاطب آن همانا نجات دهنده‌ای است که از مرگ فرد گنهکار خشنود نمی‌شود بلکه حیات او را طالب است (حزق ۲۳:۱۸). قوم اسرائیل در تمام

مدت تبعید - که بارزترین نمونه مجازات گنهکاران است - امید داشت که سرانجام روزی غم و اندوهش برای همیشه پایان خواهد پذیرفت. درست است که راحیل برای ذریت در تبعید خود می‌گریست و تسلی نمی‌یافت. اما پهوه در این میان بیکار نمی‌نشاند: «آواز خود را از گریه و چشمان خود را از اشک باز دار!» (ار ۳۱:۱۵-۱۷). نبی مراثی که حال به نویددهنده پیام تسلی بدل گشته است، امیدی حیات بخش را اعلام می‌دارد: «ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهیم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهیم گردانید» (۳۱:۱۲ و ۱۳). آنگاه کتاب تسلی بر دل صهیونی که نمی‌خواست در دوران تبعید سرود شادمانی سر دهد (مز ۱۳۷) مرهم می‌نهد و درد آن را تسکین می‌دهد (اش ۴۰-۵۵، ۳۵:۱۰، ۵۷:۱۸، ۶۰:۲۰، ۶۱:۲ و ۳، ۶۵:۱۴، ۶۶:۱۰ و ۱۹). «آنانی که با اشکها می‌کارند، با ترنم درو خواهند نمود» (مز ۱۲۶:۵؛ بار ۴:۲۳؛ طو ۱۳:۱۴). درست است که غم و اندوه و گناه هرآن ممکن است مجدداً سر بر آورد (عز ۱۰:۱)، منتهی امید ما این است که از این پس تنها شهر اغتشاش در نابودی گناه هلاک خواهد شد (اش ۲۴:۷-۱۱) و در عوض در کوه خدا «خداوند اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود» (۸:۲۵).

با این حال این آخرین کلام عهد عتیق نیست. این تصویر رویایی از آسمان، که بعدها مجدداً در کتاب مکاشفه نیز ظاهر می‌شود (مکا ۴:۲۱)، بر واقعیت تلخ و اندوهبار راهی که سرانجام به خوشی ابدی منتهی خواهد شد سرپوش نمی‌گذارد. برای آن که سرچشمه زوال ناپذیر خوشی در آغوش شهر سر بر آورد، حتماً لازم است که روزی برای «آن یگانه‌ای که بر وی نیزه زده‌اند» ماتم گرفته شود (زک ۱۰:۱۲ و ۱۱).

عهد جدید

۱) غم و اندوه عیسی مسیح. عیسی که گناه جهان را بر خود گرفت، ناگزیر از تحمل غم و اندوه بی‌پایان آدمی بود - هر چند هیچگاه زیر بار این غم و اندوه خرد نگشت. او نیز همچون انبیاء با دیدن سنگدلی فریسیان عمیقاً محزون می‌شد

(مر ۳:۵). از این که می دید اورشلیم از ساعت ملاقات الهی غافل است به تلخی می گریست (لو ۱۹:۴۱)، و علاوه بر حزن و اندوهش برای قوم برگزیده، با دیدن موت نیز غمگین می شد و گریه می کرد. مانند مرگ دوستش ایلعازر که چند روز قبل مرده بود (یو ۱۱:۳۵). گریه اش برای ایلعازر بر خلاف آنچه یهودیان می پنداشتند صرفاً از سر دوستی نبود (یو ۱۱:۳۶ و ۳۷)؛ زیرا او را می بینیم که برای بار دوم نیز به شدت مکدر می گردد (یو ۱۱:۳۸). اندوهی که بی تردید از این واقعیت سرچشمه می گرفت که او ایلعازر را با محبتی که از جانب پدرش بود دوست می داشت (یو ۱۱:۹). اما او پیشتر نیز زمانی که گریه و شیونی را مشاهده کرده بوده که بیانگر واقعیت دردناک مرگ بود. واقعیتی که می بایست شخصاً در قبر ایلعازر متعفن به مصاف آن می رفت. به شدت مکدر گشته و گریسته بود (یو ۱۱:۳۳ و ۳۸). عیسی نه تنها در مواجهه با مرگ، بلکه از طریق خود مرگ خواهان آن شد که «درد و غم» را تحمل نماید، «از فرط الم مشرف به موت شود» (مت ۲۶:۳۷ و ۳۸) و غم اندوهی را که به راستی همچون خود موت بود به جان بخرد. آیا نه این است که اراده انسانی او در کشمکش با اراده خدا قرار داشت و میان این دو اراده شکافی بود که تنها دعای مصرانه و مجدانه می توانست آن را پر نماید؟ اما آنگاه که در دعای خود، اشک و آه و فغان تمام انسانهایی را که با قوت مواجه اند به حضور خدا آورد، دعایش شنیده شد (عبر ۵:۷). او بر صلیب - آنگاه که می گوید پدر ترکش کرده و در حال موت است - در واقع زبور فرد عادل محنت کشیده را سر می دهد (مت ۲۷:۴۶). این کار او از دیدگاه لوقا به معنای تسلیم نمودن خود به دستان آن یگانه ای است که ظاهراً ترکش نموده (لو ۲۳:۴۶). بدین ترتیب عیسای بی گناه با تسلیم شدن در برابر غمها و محنتها، بر غم و محنت چیره گشت.

۲) **خوشا به حال ماتمیان (لو ۲۱:۶)!** عیسی که خود بزودی می بایست اوج غم و اندوه و ماتم را تجربه می نمود می توانست پیشاپیش نه خود غم، بلکه غم و اندوهی را که ملازم شادی نجات بخش اوست متبارک خواند. غم و اندوه انواع مختلف دارد. «غمی که برای خدا است منشأ توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی

نیست، اما غم دنیوی منشأ موت است» (۲-قرن ۷:۱۰) در تأیید این گفته پولس می توان مثالهای زیادی آورد. مثلاً از یک سو آن مرد جوان ثروتمندی را در نظر بگیرید که غمگین و محزون از حضور عیسی رفت زیرا ثروتش را بیش از عیسی دوست داشت (مت ۱۹:۲۲). این ماجرا پیشاپیش تعالیم یعقوب بر ضد ثروتمندان را نوید می دهد که آنان را سزاوار هلاکت ابدی می دانست (یع ۵:۱). همچنین شاگردان عیسی در باغ جتسیمانی را به یاد آورد که زیر فشار خواب و اندوه آماده بودند استادشان را ترک نمایند (لو ۲۲:۴۵). ماجرای یهودا نیز قابل ذکر است، او که به عیسی خیانت کرده دیگر هیچ امیدی ندارد (مت ۲۷:۳-۵). آری، غم دنیا چنین است. اما نقطه مقابل آن، غم الهی است که خدا آن را می پسندد. نظیر غم و اندوهی که شاگردان به هنگام تفکر در این فرموده عیسی که یکی از خود آنان بدو خیانت می کند، بدان گرفتار می آیند (مت ۲۶:۲۲)، پطرس نیز آنگاه که خداوند خود را انکار می کند به تلخی می گرید (مت ۲۶:۷۵). شاگردان راه عموآس نیز غرق در حزن و اندوه راه می پیمایند زیرا عیسی دیگر با آنها نیست (لو ۲۴:۱۷). مریم به تلخی جان می گرید زیرا خداوندش را برده اند (یو ۲۰:۱۱-۱۳)، آنچه این دو نوع غم و اندوه را از هم جدا می سازد، اصل محبت عیسی است. بر فرد گنهگار است که آن نوع غم و اندوهی را تجربه نماید که باعث می شود از دنیا دل کنده به عیسی بپیوندد و کسی که عیسی را می شناسد و خود را وقف او نموده دیگر هیچ غم و اندوهی ندارد جز اندوه دور شدن از او.

۳) **ثمره غم و اندوه خوشی است.** در یکی از خوشا به حالهای مسیح آمده است که آنانی که گریانند عاقبت تسلی خواهند یافت. با این حال به فرموده خود عیسی آنگاه که داماد گرفته شود، حاصل جز ماتم و گریه نخواهد بود (مت ۹:۱۵). آنچه عیسی پس از شام آخر خطاب به شاگردان می فرماید بیانگر معنای عمیق غم و اندوه است. عیسی باعث شده راحیل مجدداً برای فرزندان بی گناه خود بگیرد و زخمش تازه شود (مت ۲:۱۸). او آنگاه که با پرداختن به امور پدرش موجبات اندوه مادر را فراهم می آورد از این بابت پروایی ندارد (لو ۲:۴۸ و ۴۹). البته ناگفته پیداست که وی به

هنگام شام آخر منکر آن نیست که رفتنش مایه دلتنگی و اندوه فراوان خواهد بود. چه آیا نه این است که او آن یگانه ای است که بی او زندگی همچون مرگ است؟ او همچنین می داند که دنیا از رفتنش به غایت مسرور و شادمان خواهد شد (یو ۱۶: ۲۰) به همین خاطر است که اغلب خلقت دنیایی جدید را (اش ۱۷: ۲۶، ۷: ۶۶-۱۴؛ روم ۵: ۲۲) به شادمانی زنی تشبیه می کند که پس از تحمل رنج و درد زه، مردی را به این دنیا می آورد (یو ۱۶: ۲۱). این گونه است که «حزن شما به شادی مبدل خواهد شد» (یو ۱۶: ۲۰). دیگر از حزن و اندوه خبری نخواهد بود - یا بهتر بگوییم حزن و اندوه از هم اکنون به شادمانی بدل گشته و نشان آن نیز زخمهایی است که تا ابد نمایانگر بره ذبح شده خداست (مکا ۵: ۶). غم و اندوه از این پس برای همیشه به شادمانی جاودانه بدل خواهد شد (یو ۱۶: ۲۲) - زیرا سرچشمه آن، عیسی است که محکم و استوار در آن سوی دروازه موت ایستاده است. خاستگاه این خوشی، ترس و اضطراب (یو ۱۴: ۲۷) و جفا و سختی است (یو ۱۶: ۳۳). شاگردان عیسی دیگر در اندوه نیستند، آنان دیگر مانند یتیمان احساس تنهایی نمی کنند (یو ۱۴: ۱۸) و در چنگال دنیایی جفا کار نیز به حال خود رها نمی شوند (یو ۱۶: ۲ و ۳) بلکه عیسی قیام کرده شخصاً خوشی خود را به آنان نیز عطا می فرماید (یو ۱۷: ۱۳، ۲۰: ۲۰).

از این پس دیگر نه آزمایشات (عبر ۱۲: ۵-۱۱؛ ۱- پطری ۱: ۶-۸، ۱۹: ۲)، نه جدایی از برادرانی که چشم از جهان فرو بسته اند (۱- تسالونی ۴: ۱۳) و نه حتی جدایی از بی ایمانان (روم ۹: ۲) می تواند از خوشی فرد ایماندار بکاهد یا او را از محبت خدا جدا سازد (روم ۸: ۳۹) درست است که شاگرد خداوند که هر چند به ظاهر غمگین، در حقیقت در شادی ابدی به سر می برد (۲- قرن ۶: ۱۰) هزارگاه ممکن است دچار نومیدی و سرخوردگی شود. اما وی همواره در درون خود از شادی پایان ناپذیری برخوردار است که از درون برگزیدگان خدا می جوشد. خدا تا ابد با آنان است و هر اشکی را از چشمانشان پاک می سازد (مکا ۷: ۱۷، ۴: ۲۱).

* * *

خاکستر

علی رغم کاربرد گسترده واژه خاکستر در قدیمی ترین ادیان، معنی اولیه این واژه بسیار مورد بحث و جدل قرار داشته است. این کلمه غالباً به همراه واژه خاک بکار رفته (در ترجمه هفتاد تنان گاهی «خاک» را «خاکستر» ترجمه کرده اند) و نماد گناه و ضعف انسان می باشد.

۱) در وهله اول، دل شخص گناهکار با خاک مقایسه شده است: اشعیا فرد بت پرست را کسی می داند که «در اشتیاق خاکستر بسر می برد» (اش ۴۴: ۲۰) و مرد حکیم در مورد وی می گوید: «قلبش خاکستر است، پست تر از خاک امیدش» (حک ۱۵: ۱۰). به همین دلیل است که مزد گناه تنها خاکستر است: متکبران «خاکستر روی زمین» خواهند شد (حزق ۲۸: ۱۸) و «شریران زیر پایهای عادلان خاکستر خواهند بود» (ملا ۳: ۴). بعلاوه گناهکاری که در غرور خویش قلب خود را سخت نمی سازد (بنسی ۱۰: ۹) و به تقصیر خود اعتراف دارد به صراحت اقرار می کند که وی چیزی جز «خاک و خاکستر» نیست (پید ۱۸: ۲۷؛ بنسی ۱۷: ۳۲). و برای اینکه به خود و دیگران ثابت کند که این موضوع را باور دارد در میان خاکستر می نشیند (ایوب ۴۲: ۶؛ یو ۳: ۶؛ مت ۲۱: ۱۱ و متون متوازی) و بر سر خود خاکستر می پاشد (یهودیه ۴: ۱۱-۱۵؛ ۱: ۹؛ حزق ۲۷: ۳۰).

۲) اما همین نماد توبه، برای بیان اندوه انسانی که از بدبختی و بیچارگی از پای درآمده بکار می رود، بدون شک به این علت که بین بدبختی و گناه ارتباط قائل می شدند. تمار هنگامی که تحقیر و تمسخر شد خاکستر بر سر خود ریخت (۲- سمو ۱۳: ۱۹) و هنگامی که یهودیان تهدید به مرگ شدند همین کار را کردند (اش ۴: ۱-۴؛ ۱- مک ۳: ۴۷؛ ۴: ۳۹). بدین طریق انسان می خواهد موقعیتی را که به آن تنزل یافته نشان دهد (ایوب ۳۰: ۱۹) و حتی تا آنجا می رود که خاکستر را می خورد (مز ۱۰۲: ۱۰؛ مرا ۱۶: ۱۶). اما بخصوص در مواقع سوگواری است که انسان

احساس بیهودگی می‌کند و این احساس را با ریختن خاک و خاکستر بر سر خود بیان می‌کند: «پلاس بپوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان، ماتم بگیر...» (ار ۲۶:۲۶). بنابراین خاکستر بر سر خود ریختن، نوعی اعتراف آشکار اما بی‌گفتگو است (ر.ک آیین نیایش چهارشنبه خاکستر). با استفاده از زبان این ماده بی‌جان که به خاک برمی‌گردد، انسان خود را گناهکار و ضعیف می‌داند و بدین طریق بر داوری خدا پیش‌دستی می‌کند و رحمت و بخشایش وی را جلب می‌نماید. هر که بدین گونه ناچیز بودن خود را می‌پذیرد، وعده مسیح را دریافت می‌کند که می‌آید تا بر گناه و مرگ پیروز شود، «تا جمیع ماتمیان را تسلی بخشم... و به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر» (اش ۶۱:۲-۳).

* * *

مرگ

عهد عتیق

الف) حضور موت

۱) **تجربه مرگ.** هر انسانی سرانجام روزی مرگ را تجربه خواهد کرد. مکاشفه کتاب مقدس هیچگاه در پی آن نیست که فکر انسانها را به موضوعاتی دیگر مشغول دارد و آنان را به عزلت جستن در رؤیاهایی توهم آمیز وا دارد، بلکه بر عکس، کتاب مقدس از هر زاویه‌ای که بدان بنگریم نخست واقعیت انکار ناپذیر مرگ را روشن و بی‌پرده مقابل انسان قرار می‌دهد: مرگ عزیزان که پس از وداع (پید ۴۹) بازماندگان را داغدار می‌کند (پید ۵۰:۱؛ ۲- سمو ۱۹:۱...). مرگ پدیده‌ای است که هر انسانی به نوعی باید با آن کنار آید چرا که خود او نیز سرانجام روزی «مرگ را خواهد دید» (مز ۳۹:۴۹؛ لو ۲۶:۲؛ یو ۸:۵۱) و «طعم موت را خواهد چشید» (مت ۲۸:۱۶؛ یو ۸:۵۲؛ عبر ۲:۹). اندیشه مرگ برای کسی که غرق در لذات و نعمات این دنیا است، اندیشه‌ای است تلخ و هولناک. اما برای کسی که از آزمایشات زندگی به تنگ آمده پدیده‌ای است گوارا و چنین کسی در آرزوی آن لحظه شماری می‌کند (بنسی ۱:۴۱ و ۲). این گونه است که به طور مثال حزقیال از مرگ زود هنگام خود گریان است (۲- پاد ۲۰:۲ و ۳) و حال آن که ایوب با صدای بلند فرارسیدن آن را آرزو می‌کند (ایوب ۶: ۹، ۱۵:۷).

۲) **پس از مرگ.** مرده «دیگر نخواهد بود» (مز ۳۹:۱۳؛ ایوب ۷:۸ و ۲۱، ۱۰:۷). نخستین برداشت فرد از مفهوم مرگ همانا عدم و نیستی است، چرا که زندگان به هیچ وجه از آنچه در عالم پس از مرگ می‌گذرد خبر ندارند. با این حال بنا بر عقاید اقوام بدوی - که تا مدتهای مدید در عهدعتیق نیز باقی ماند - مرگ نابودی کامل نیست. آنگاه که جسد در قبر خاکی گذارده می‌شود، چیزی از فرد متوفی - چیزی مانند سایه - در هاویه باقی می‌ماند منتهی تصویری که از این هاویه یا

جهنم ارائه می شود بسیار ابتدایی است: شکافی عمیق، گودالی ژرف، مکان سکوت (مز ۱۱۵:۱۷)، مکان هلاکت، تاریکی، و فراموشی (۱۲:۸۸ و ۱۳:۱۳: ایوب ۱۷:۱۳). در آنجا تمام مردگان در سرنوشتی فلاکت بار سهیم اند (۱۳:۳-۱۹:۱۹؛ اش ۹:۱۴ و ۱۰)، هر چند این فلاکت در همه جا به یک اندازه نیست (حزق ۳۲:۱۷-۳۲). مردگان طعمه خاک (ایوب ۱۷:۱۶؛ مز ۲۲:۱۶، ۳۰:۱۰ و کرما می شوند (اش ۱۴:۱۱؛ ایوب ۱۷:۱۴)؛ وجودشان همانند خوابی طولانی است (مز ۱۳:۴؛ دان ۱۲:۲)؛ در آنجا دیگر از امید، معرفت خدا، تجربه معجزاتش، و حمد و ستایش او خبری نیست (مز ۶:۶، ۳۰:۱۰، ۸۸:۱۲ و ۱۳، ۱۱۵:۷؛ اش ۳۸:۱۸). حتی خود خدا نیز مردگان را فراموش می کند (مز ۸۸:۶) آنگاه که کسی به دروازه های هاویه داخل شود (ایوب ۳۸:۱۷؛ حک ۱۶:۱۳) دیگر هیچ بازگشتی در کار نیست (ایوب ۱۰:۲۱ و ۲۲).

چنین است دورنمای تاریکی که مرگ - آن روز که انسان باید «به اجدادش ملحق شود» - در برابر آدمی می گشاید (پید ۴۲:۲۹). این تصاویر در واقع صرفاً به برداشتهای ذاتی و خودجوشی که کیفیتی جهان شمول دارند و حتی امروزه نیز بسیاری آنها را باور دارند، صورتی عینی می بخشد. این نکته که عهدعتیق تا مدهای مدید به این گونه عقاید پای بند بود نشانگر آن است که عهدعتیق به هنگام مواجهه با ادیان سرزمین مصر و روح گرایی یونان حاضر نشد از ارزشی که برای حیات این جهان قائل بود دست کشد و در عوض یکسره بر فنا پذیری تخیلی امید بندد، بلکه منتظر مکاشفه ای روشن و واضح ماند تا از طریق راه درست سرانجام به سرزندگی پس از مرگ اشراف یابد.

۳) آیین مردگان. مراسم و آداب و سنن مربوط به کفن و دفن پدیده ای جهانی اند. آدمی از بدو تاریخ مردگان خود را احترام می کرده و به نوعی با آنها تماس برقرار می نموده است. ارکان این سنت غیر مذهبی را در عهدعتیق نیز می توان سراغ گرفت: ماتم و عزا برای از دست رفتگان ترجمان غم و اندوه بازماندگان داغدار است (۲- سمو ۳:۳۱؛ ار ۱۶:۶)؛ مراسم ویژه تدفین مردگان (۱- سمو ۳۱:۱۲ و ۱۳؛ طو ۲:۴-۴۰-۴۱).

۸) و وحشت از مرگی که تدفینی در پی آن نباشد (تث ۲۱:۲۳)؛ مواظبت و مراقبت از قبرها که نشان احترام خانوادگی است (پید ۲۳، ۴۹:۲۹-۳۲، ۵۰:۱۲ و ۱۳)، ضیافتهای ویژه تدفین (ار ۱۶:۷)، و حتی هدایایی که تقدیم مردگان می شود (طو ۴:۱۷) - هر چند این هدایا تقدیم «دهانهایی می شود که تا ابد بسته اند» (بنسی ۱۸:۳۰).

با این حال از همان هنگام شاهد آنیم که مکاشفه الهی در اجرای این گونه مراسم و آداب و سنن که خالی از تأثیر عقاید خرافی اقوام مجاور نیست، محدودیتهایی وضع می کند. به طور مثال ممنوعیت مجروح ساختن بدن به هنگام عزاداری برای مردگان (لاو ۱۹:۲۸؛ تث ۱۴:۱). و به ویژه منع مشورت جستن از ارواح (لاو ۱۹:۳، ۲۰:۲۷؛ تث ۱۸:۱۱). چنین اعمالی در روزگاری که جادوگری بسیار متداول بود و احضار ارواح به گونه ای گسترده رواج داشت، وسوسه ای بس جدی بود (ر. ک ادیسه) - اعمال و مناسکی که مشابه اشان را در قالب آداب و سنن احضار ارواح در روزگار کنونی نیز شاهدیم (۱- سمو ۲۸؛ ۲- پاد ۲۱:۶). البته برخلاف آنچه در میان مصریان رایج بود، در عهدعتیق به آیین خاص در رابطه با مردگان برنمی خوریم. بی تردید یکی از عوامل مؤثر در مصون ماندن بنی اسرائیل از این گونه آداب و سنن همانا بی اطلاعی آنان از وجود زندگی پس از مرگ بود.

۴) مرگ، سرنوشت انسان. مرگ سرنوشت جمیع ابناء بشر، و «راه تمامی اهل زمین» است (۱- پاد ۲:۲؛ ۲- سمو ۱۴:۱۴؛ بنسی ۷:۸). مرگ از آن جا که سرانجام به زندگی تمام انسانها پایان می دهد، عاملی مهم در شکل گیری شخصیت آنهاست: مرگ پاتریارکهای «کثیر الایام» (پید ۷:۲۵، ۲۹:۳۵)، مرگ اسرار آمیز موسی (تث ۳۴)، مرگ غم انگیز شائول (۱- سمو ۳۱...) و اما در مقابل این ضرورت گریزناپذیر چگونه می توان معتقد نبود که زندگی که آن همه شیرین است، در واقع جز پدیده ای شکننده، سست و گذرا نیست؟ زندگی سایه ای بیش نیست، آه و عدم است (مز ۳۹:۵-۷، ۸۹:۴۸ و ۴۹، ۹۰؛ ایوب ۱۴:۱-۱۲؛ حک ۲:۲ و ۳). بطالتی بیش نیست چرا که سرنوشت غایی همه ابناء بشر در نهایت یکسان است (جا ۳:۳۱-۳۲).

مز ۸:۴۹... - حتی پادشاهان (بنسی ۱۰:۱۰)! این واقعیت تلخ و حزن انگیز گاه باعث می شود انسان در مواجهه با سرنوشتی محتوم و اجتناب ناپذیر، به گونه ای مأیوسانه تسلیم شود (۲- سمو ۱۲:۲۳، ۱۴:۱۴) با این حال حکمت واقعی به تأمل در همین حد بسنده نمی کند، بلکه مرگ را حکمی الهی می بیند (بنسی ۴:۴۱) که بر پستی و دون مایگی انسان در برابر خدایی زوال ناپذیر تأکید می ورزد؛ آنچه از خاک است به خاک نیز باز می گردد (پید ۱۹:۳).

(۵) **تأثیر مرگ.** به رغم تمام آنچه گفته شد، انسان زنده همواره مرگ را نیرویی متخاصم می داند و بی اختیار بدان تشخص می بخشد. مرگ شبان محزونی است که آدمیان را به آغل هاویه می برد و در آن جا زندانی می کند (مز ۴۹:۱۵)، به درون خانه ها می رود و کودکان را از پای در می آورد (ار ۲۰:۹). درست است که در همان عهدعتیق مرگ را می بینیم که در لباس فرشته ای نابود کننده ظاهر می شود و مجری قهر الهی است (خروج ۲۳:۱۲؛ ۲- سمو ۲۴:۱۶؛ ۲- پاد ۱۹:۳۵) و حتی در نقش کلام الهی ظاهر می شود و دشمنان خدا را نابود می سازد (حک ۱۵:۱۸ و ۱۶)، اما این مهیا کننده زبانه های خاموش ناشدنی جهنم (امث ۲۷:۲۰) اغلب روی دیگری نیز دارد که ورود موزیانه اش را در پس هر درد و مرض و خطر و تصادفی می توان حس کرد. افسوس که فرد بیمار از هم اکنون خود را «در زمره مردگان» می بیند (مز ۸۸:۴-۶). کسی که با خطر مرگ دست و پنجه نرم می کند از سوی آبهای موت احاطه شده است و سیلاب بلیعال و طنابهای هاویه او را در احاطه دارند (مز ۱۸:۵ و ۶، ۶۹:۱۵ و ۱۶، ۱۱۶:۳؛ یون ۲:۴-۷). مرگ و هاویه صرفاً واقعیات مربوط به عالم پایین نیستند بلکه قدرتهایی هستند که در همین دنیا در تکاپو و فعالیت می باشند و خدا به داد کسی برسد که در چنگالشان گرفتار آید! زیرا آیا نه این است که زندگی جز جدال پر هول و هراس انسان با مرگ نیست؟

ب) مفهوم مرگ

(۱) **منشأ مرگ.** اگر چه تجربه مرگ غوغایی به جهان آدمی می افکند، محال است بتوان آن را صرفاً پدیده ای طبیعی محسوب داشت و بدون توجه به مفهوم و محتوای آن به بررسی و مشاهده ظاهری اش پرداخت. نمی توانیم منکر این واقعیت شویم که مرگ نیز معنا و مفهوم خاص خود را دارد. مرگ که مغرضانه میل و اشتیاق ذاتی ما را به زیستن تهدید می کند، همانند مجازاتی عذابمان می دهد. به همین خاطر است که بی اختیار و از روی غریزه، مرگ را مجازات گناه می دانیم. عهدعتیق با استناد به این احساس طبیعی که تجلی آن را در تمام ادیان باستان می توان شاهد بود، آموزه ای مستحکم ارائه می دهد، و بدین گونه بر اهمیت مذهبی تجربه ای به غایت تلخ تأکید می ورزد. عدالت حکم می کند که گنهکاران هلاک شوند (ایوب ۱۸:۵-۲۱؛ مز ۳۷:۲۰ و ۲۸ و ۳۶، ۲۷:۷۳)؛ جان گنهکار باید بمیرد (حزق ۲۰:۱۸).

این اصل اساسی به وضوح واقعیت مبهم و اسرارآمیز حضور مرگ در این دنیا را روشن می سازد: به لحاظ منشأ این پدیده، آدمی محکوم به مرگ نشد مگر پس از گناه آدم، جد نخستین ما (پید ۲:۱۷، ۳:۱۹). چرا که خدا مرگ را خلق نکرده (حک ۱:۱۳) او انسان را آفریده تا فساد ناپذیر باشد، و مرگ تنها در نتیجه حسادت شیطان وارد این جهان شد (۲:۲۳ و ۲۴). نفوذی که مرگ بر همگی ما دارد در حکم یک نشانه است: نشانه حضور گناه در این دنیاست.

(۲) **راه به سوی مرگ.** پس از آن که به این رابطه بین مرگ و گناه پی بردیم، بعد تازه ای از زندگی بر ما آشکار می شود. گناه نه تنها شرارتی است که هم با طبیعت ما و هم با اراده خدا منافات دارد، بلکه «راه مرگ» نیز هست و ما را به سوی نیستی موت سوق می دهد. تعلیم حکیمان و فرزنانگان کتاب مقدس نیز همین است. آن که در شرارت و بدی است، به جانب موت خود پیش می رود (امث ۱۹:۱۱) کسی که اجازه می دهد «بانوی حماقت» فریبش دهد، به جانب وادی هاویه ره می سپارد (۲۷:۷، ۱۸:۹). دروازه های جهنم همواره باز است تا فرد گنهکار را فرو بلعد (اش ۵:۱۴) - درست همان طور که قورح و پیروانش زنده زنده به جهنم سقوط کردند (اعد ۳۰:۱۶)

...؛ مز ۵۵:۱۶). فرد خداشناس به راستی در راهی لغزنده گام برمی دارد (۷۳:۱۸ و ۱۹). در حقیقت او از هم اکنون مرده است، زیرا به واسطه گناهان خود با مرگ پیمان بسته و قسمت خود را برگزیده است (حک ۱:۱۶). سرنوشت نهایی او آن است که تا ابد در بین مردگان مایه خفت و ننگ باشد (حک ۴:۱۹). این قانون الهی در زندگی قوم اسرائیل پیامدهایی عملی به دنبال داشت. آنان که مرتکب گناهانی بزرگ می شدند حتماً می بایست به مجازات مرگ می رسیدند (لاو ۲۰:۸-۲۱، ۲۴:۱۴-۲۳). مرگ قطعاً سرنوشت طبیعی گنهکاران نیست. محرومیت از عزیزترین عطیه خدا یعنی زندگی، در مورد گنهکاران به صورت لعنت ظاهر می شود.

۳) معمای مرگ مرد عادل. و اما در مورد مرگ عادلان چه باید گفت؟ این که مجازات پدر گنهکار مرگ فرزندان او باشد باز تا اندازه ای قابل درک است، زیرا ابناء بشر با یکدیگر در اتحاد و پیوندند (۲- سمو ۱۲:۱۴...؛ خروج ۵:۲۰). اما اگر راست است که هر کس تاوان گناهان خودش را می پردازد (حزق ۱۸)، چگونه می توان مرگ بی گناهان را توجیه نمود؟ ظاهراً خدا اجازه می دهد عادلان نیز همپای گنهکاران هلاک شوند (ایوب ۹:۲۲؛ جا ۷:۱۵؛ مز ۴۹:۱۱). با این حساب آیا دیگر مرگ معنا و مفهومی تواند داشت؟ ایمان عهد عتیق در این جا به بن بست می رسد، زیرا سرّ مرگ برای پاسخ به این پرسش به نوری از بالا نیاز دارد.

ج) رهایی از مرگ

۱) خدا انسان را از مرگ می رهاند. انسان به قدرت خود نمی تواند خویش را از مرگ برهاند، بلکه این کار فقط و فقط به واسطه فیض خدا میسر می گردد - چرا که او خود ذاتاً حیات است. به همین خاطر است که انسان در مواجهه با نفوذ مرگ - به هر شکلی که باشد - تنها از خدا می تواند استمداد جوید و دست تضرع به درگاه او دراز کند (مز ۵:۶، ۴:۱۳، ۳:۱۱۶). در آن صورت اگر فردی عادل است می تواند امیدوار باشد که خدا «جانش را در عالم اموات ترک نخواهد کرد» (مز ۱۰:۱۶) و «جان او را از دست هاویه نجات خواهد داد» (مز ۴۹:۱۶). فرد عادل آنگاه که از مهلکه جان سالم

به در برد و از مرگ رهایی یابد، خدا را شکر و سپاس می گوید (مز ۱۷:۱۷، ۳۰: یون ۷:۲؛ اش ۳۸:۱۷)، چرا که رهایی خود را عیناً حس کرده و قدرت خدا به گونه ای ملموس بر وی اثبات گشته است. او حتی پیش از آن که به واسطه ایمان از محدودیتهای این زندگی فراتر رود و به آن سوی زندگی این جهان بنگرد، به خوبی از این حقیقت آگاه است که قدرت الهی بسیار برتر از مرگ و هاویه است. این نخستین نشانه امیدی است که در نهایت به مفهوم ابدیت و جاودانگی می انجامد.

۲) توبه و نجات از مرگ. و اما در چارچوب زندگی این جهانی، خدا افراد را خودسرانه و بی جهت از چنگال مرگ نمی رهاند بلکه برای این کار انسان باید شرایطی را فراهم سازد. فرد گنهکار دقیقاً به علت گناهان خویش است که رو به جانب موت دارد، و خدا از مرگ او خشنود نیست بلکه ترجیح می دهد فرد گنهکار توبه کرده، زنده بماند (حزق ۱۸:۳۳، ۳۳:۱۱). اگر خدا کسی را بیمار می سازد و بدین گونه او را با خطر مرگ مواجه می نماید، از آن روست که وی توبه کرده اصلاح شود. به محض آن که از گناهانش توبه کرد خدا نیز او را از ژرفای جهنم می رهاند (ایوب ۳۳:۱۹-۳۰). اهمیت تعالیم و موعظه های انبیاء نیز در همین است. آنان آنگاه که مردم را به توبه و بازگشت می خوانند از این طریق می کوشند روحشان را از مرگ برهاند (حزق ۳:۱۸-۲۱؛ یع ۵:۲۰). همین امر در مورد معلمی که به تأدیب طفل می پردازد تا او را از شرارت باز دارد نیز صدق می کند (امث ۲۳:۱۳ و ۱۴) تنها خداست که انسان را از مرگ می رهاند، اما این کار جز با همکاری خود انسان میسر نمی شود.

۳) رهایی قطعی از مرگ. در نهایت هرگونه امید رهایی از مرگ واهی و بیهوده خواهد بود مگر آن که این رهایی محدودۀ زندگی این جهانی را درنوردد و ورای آن قرار گیرد. تشویش و اضطراب ایوب و بدبینی نویسنده کتاب جامعه نیز جملگی گواه همین واقعیت است. با این حال مکاشفۀ عهد عتیق بعدها در این زمینه گامی به جلو می نهد و پیروزی نهایی خدا بر مرگ و نیز رهایی قطعی و بازگشت ناپذیر انسان از چنگال مرگ را اعلام می دارد. سپس، آنگاه که خدا ملکوت خود را در ایام آخر بر

زمین مستقر ساخت، آن مرگی را که از اول نیز خلق نموده بود برای همیشه نابود خواهد ساخت (اش ۲۵:۸). در آن هنگام عادلانی که در خاک خفته اند از قبور خود برخوانند خاست و به ملکوت ابدی او داخل خواهند شد، و حال آن که شریران همچنان در وحشت و عذاب ابدی هاویه باقی خواهند ماند (دان ۱۲:۲؛ اش ۱۹:۲۶). از این دیدگاه جدید، جایهای پایین به مکان لعنت ابدی یعنی جهنم بدل خواهند شد. بر عکس، مفهوم زندگی پس از مرگ نیز روشن و واضح تر می شود. از هم اکنون سرایندهٔ مزامیر را می بینیم که از امید رهایی ابدی از قدرت هاویه سخن می گوید - رهایی که جز توسط خدا میسر نمی باشد (مز ۱۰:۱۶، ۱۶:۴۹، ۷۳:۲۰). این اشتیاق حال صورت واقعیت به خود می گیرد. درست همان طور که خنوخ بی آن که شاهد مرگ باشد ربوده شد (پید ۵:۲۴؛ عبر ۱۱:۴)، عادلان نیز به توسط خداوند برخیزانیده خواهند شد و به جلال او راه خواهند یافت (حک ۷:۴، ... ۱۵:۳-۱۵) به همین خاطر است که امیدشان در این جهان همانا نیل به جاودانگی کامل و همیشگی است (حک ۳:۴) - نظیر شهدای دوران مکابیان که به نیروی ایمان می توانستند شکنجه و عذاب را قهرمانانه تحمل نمایند (۲-مک ۷:۹ و ۱۴ و ۲۳ و ۳۳، ۴۶:۱۴)، و یهودای مکابئوس که به نیروی همین ایمان برای مردگان دعا می کرد (۱۲:۴۳ و ۴۴ و ۴۵). از آن پس زندگی کنونی در قیاس با عظمت حیات ابدی رنگ باخت و کم اهمیت گشت.

۴) **مرگ پر ثمر مرد عادل.** مکاشفهٔ کتاب مقدس حتی پیش از آن که دیدگاه جدید را بر همگان مکشوف سازد با گواهی دادن به ثمر بخش بودن مرگ فرد عادل، بر این معضل پرتویی روشنگر افکند. این واقعیت که بندهٔ یهوه یعنی آن یگانه عادل باید طعم موت را بچشد و «از زمین زندگان منقطع شود»، خالی از معنا نیست. مرگ او قربانی کفاره ای است که داوطلبانه به جهت گناهان ما آدمیان تقدیم می شود و بدین گونه نقشهٔ خدا تحقق می یابد (اش ۵۳:۸-۱۲). بنابراین پر رمز و رازترین ویژگی نقشهٔ نجات خدا پیشاپیش مکشوف گردید - نقشه ای که عیسی با زندگی خود آن را به کمال رساند.

عهد جدید

رئوس آنچه پیش تر در قالب مکاشفه عهدعتیق در خصوص واقعیت مرگ دیدیم، در عهدجدید کنار هم آمده به جانب مکاشفهٔ سر مرگ مسیح پیش می رود. در قالب مرگ مسیح کل تاریخ بشری را می توان در چارچوب پیکاری عظیم میان مرگ و حیات خلاصه کرد. تا پیش از آمدن مسیح، آنچه هست صرفاً مرگ است و بس؛ بدون مسیح جز با ملکوت موت مواجه نیستیم. اما آنگاه که مسیح می آید، با مرگش بر خود مرگ ظفر می یابد، و از آن پس موت برای تمام کسانی که با مسیح می میرند تا بتوانند برای همیشه با او زیست نمایند معنا و مفهومی تازه می یابد.

الف) فرمانروایی مرگ

۱) **خاستگاه و منشاء آن.** آغاز ورود مرگ به این جهان به ابتدای تاریخ بشر باز می گردد: گناه از طریق ناطاعتی انسان به این جهان راه یافت و به همراه گناه، مرگ (روم ۵:۱۲ و ۱۷؛ ۱-قرن ۱۵:۲۱). از آن زمان به بعد تمام ابناء بشر در آدم می میرند (۱-قرن ۱۵:۲۲) و مرگ بر جهان حکم می راند (روم ۵:۱۴). این مفهوم حضور مرگ - که در عهدعتیق به گونه ای بس تکان دهنده متجلی است - در وفاق با واقعیتی است عینی: در پس سلطهٔ جهانی مرگ، دست شیطان در کار است - این «رئیس این جهان» که «از اول قاتل بود» (یو ۸:۴۴).

۲) **انسان تحت سلطه مرگ.** آنچه به قلمرو مرگ قوت می بخشد و آن را مستدام نگاه می دارد همانا گناه است. گناه نیش موت است (۱-قرن ۱۵:۵۶ = هو ۱۳:۱۴)، چرا که مرگ ثمره، سرانجام و مزد گناه است (روم ۶:۱۶ و ۲۱ و ۲۳). و اما خود گناه نیز در درون انسان همدست و همکاری دارد که همانا شهوت است (روم ۷:۷) شهوت است که منجر به گناه می شود، و گناه نیز به نوبهٔ خود مرگ را در پی دارد. (یع ۱۵:۱). به دیگر بیان، خواهش جسم موت است، یعنی ثمرهٔ آن موت می باشد (روم ۵:۷، ۶:۸). به واسطهٔ گناه، بدن ما که صنعت دست خداست به «جسم موت» بدل می شود (روم ۷:۲۴) شریعت نیز بیهوده وارد کارزار می شود تا بر

سر عوامل موت که در درون ما در کارند موانعی بگذارد. چرا که گناه از شریعت سوء استفاده کرده ما را می‌فریبد و به سوی موت سوق می‌دهد (روم ۷: ۷-۱۳). شریعت با اذعان نمودن به واقعیت گناه (روم ۳: ۲۰) - گناهی که قادر به فائق آمدن بر آن نیست - و نیز با محکوم ساختن صریح فرد گنهکار به مرگ (روم ۵: ۱۳ و ۱۴)، در واقع خود «قوت گناه» است (۱- قرن ۱۵: ۵۶). به همین خاطر است که خدمت این شریعت - شریعتی که به خودی خود مقدس و روحانی است (روم ۷: ۱۲ و ۱۴) اما صرف حرف آن نمی‌تواند بخشنده قوت روح باشد - در حقیقت به خدمت موت بدل گشته است (۲- قرن ۳: ۷) به همین جهت انسان بدون مسیح در سایه موت به سر می‌برد (مت ۴: ۱۶؛ لو ۱: ۷۹؛ اش ۹: ۱). بنابراین مرگ همواره از عناصر و عوامل مهم در تاریخ بشر بوده و هنوز نیز یکی از مهمترین بلایایی است که خدا بر دنیای گنهکار می‌فرستد (مکا ۶: ۸، ۹: ۸، ۸: ۱۸) وضعیت اسفناک و رقت بار کنونی ما نیز به همین خاطر است. ما آدمیان به واسطه تقصیرات خودمان در چنگال بی‌رحم مرگ اسیریم. بنابراین چگونه آن نور امیدی که کتاب مقدس در برابرمان می‌گشاید می‌تواند عملاً در زندگی ما تحقق یابد؟

ب) نبرد مسیح با مرگ

۱) **مسیح مرگ ما را بر خود می‌گیرد.** وعده‌های کتاب مقدس با آمدن مسیح تحقق می‌یابد. مسیح برای آن که ما را از سلطه مرگ برهاند چنین اراده فرمود که نخست طبیعت فانی ما را بر خود گیرد. مرگ او صرفاً یک پیشامد یا تصادف نبود بلکه او خود پیشاپیش شاگردانش را از این مهم با خبر ساخته بود تا مبادا مرگش باعث لغزش ایشان شود (مر ۸: ۳۱، ۹: ۳۱، ۱۰: ۳۴؛ یو ۱۲: ۳۳، ۱۸: ۳۲). او این مرگ را به سان تعمیدی که او را تا اعماق آبهای جهنم فرو برد پذیرا شد (لو ۱۲: ۵۰؛ مر ۱۰: ۳۸؛ مز ۱۸: ۵). عیسی گرچه قبل از مرگ از مواجهه با چنین تجربه‌ای بیم داشت و در هراس و تشویش بود (یو ۱۲: ۲۷، ۱۳: ۲۱؛ مر ۱۴: ۳۳)، درست همان طور که در برابر قبر ایلعازر نیز مکدر گشت (یو ۱۱: ۳۳ و ۳۸)، و

گرچه ملتسمانه از پدرش خواست او را از مرگ برهاند (عبر ۵: ۷؛ لو ۲۲: ۴۲؛ یو ۱۲: ۲۷)، سرانجام این جام تلخ را پذیرفت (مر ۱۰: ۳۸، ۱۴: ۳۰؛ یو ۱۸: ۱۱). او برای آن که «اراده پدرش را به جا آورد» (مر ۱۴: ۳۶)، «تا پای مرگ مطیع» بود (فی ۲: ۸) تا از این طریق «کتاب مقدس به انجام رسد» (مت ۲۶: ۵۴). زیرا آیا نه این است که او خود همان بنده یهوه بود که اشعیا پیشگویی کرده بود - یگانه عادل که او را در زمره شریران آوردند (لو ۲۲: ۳۷؛ اش ۵۳: ۱۲)؟ در واقع گرچه پیلطس نتوانست گناهی در او بیابد شایسته مرگ (لو ۲۳: ۱۵ و ۲۲؛ اع ۱۳: ۳، ۲۸: ۲۸)، عیسی مرگی را پذیرا شد که ظاهراً مجازاتی بود مطابق احکام شریعت (مت ۲۶: ۶۶). زیرا او که «زیر شریعت متولد شد» (غلا ۴: ۴) و جسمی پوشید «شبه جسم گناه» (روم ۸: ۳)، از این طریق با قوم خود و با کل ابناء بشر یک گردید. «خدا او را به خاطر ما گناه گردانید» (۲- قرن ۵: ۲۱؛ غلا ۳: ۱۳) تا مجازاتی که گناه بشر سزاوار آن بود بر او قرار گیرد. به همین خاطر است که موت او به معنای «مردن برای گناه» است (روم ۶: ۱۰) - هر چند خود بی‌گناه بود. چرا که او سرنوشت محتوم گنهکاران را تمام و کمال بر خود گرفت، و طعم «موت را چشید» - موتی که در انتظار جمیع گنهکاران است (عبر ۲: ۸ و ۹؛ ۱- تس ۴: ۱۴؛ روم، ۸: ۳۴) و به همراهشان «به قعر جهنم» نزول فرمود. اما او با رفتن به میان مردگان برای ایشان پیام آور این مژده خوش گردید که حیات دوباره خواهند یافت (۱- پط ۳: ۱۹، ۴: ۶).

۲) **مسیح برای ما مرد.** در واقع ثمر بخشی مرگ مسیح را به حق می‌توان به مرگ متمر ثمر دانه گندمی تشبیه کرد که در زمین مدفون می‌شود (یو ۱۲: ۲۴-۳۲). مرگ او گرچه به ظاهر مجازات گناه بود، در واقع قربانی کفاره بود (عبر ۹: ۱۰: ۵۳). مسیح «در راه قوم مرد» و بدین ترتیب نبوتی را که قیافا ندانسته بر زبان رانده بود عملاً به انجام رسانید (یو ۵: ۱۱ و ۵۱، ۱۴: ۱۸). او نه تنها برای قوم خود، بلکه «برای همه» مرد (۲- قرن ۵: ۱۴ و ۱۵). او «برای ما» (۱- تس ۵: ۱۰)، آنگاه که گنهکار بودیم، مرد (روم ۵: ۶ و ۷ و ۸) و بدین ترتیب عظیم ترین محبت را

به ما نشان داد (۷:۵؛ یو ۱۳:۱-۱۰؛ یو ۴:۱۰). او برای ما - و نه تنها به جای ما بلکه به خاطر منفعت ما - مرد. چرا که مسیح با مردن «در راه گناهان ما» (۱- قرن ۱۵:۳؛ ۱- پط ۱۸:۳) ما را با خدا مصالحه داد (روم ۵:۱۰) به طوری که حال می توانیم وارث آن میراث موعود باشیم (عبر ۹:۱۵ و ۱۶).

۳) پیروزی مسیح بر مرگ. و اما تأثیر نجات بخش مرگ مسیح از کجا سرچشمه می گیرد؟ از این واقعیت که مسیح در مواجهه با دشمن دیرین بشریت، بر او غالب آمد. در بدن زنده او می توانیم تجلی آن پیروزی آتی را که به موجب آن مردگان مجدداً حیات می یابند، شاهد باشیم (مت ۹:۱۸-۲۵؛ لو ۷:۱۴ و ۱۵؛ یو ۱۱). در ملکوت خدا که عیسی بانی آن است، مرگ از مقابل او بی که «قیامت و حیات» است می گریزد (یو ۱۱:۲۵). مسیح یک بار و برای همیشه به مصاف مرگ رفت و مرگ را درست در لحظه ای که می پنداشت بر سرور حیات فائق آمده، شکست داد. او به عنوان ارباب وارد جهنم شد و آنگاه که اراده کرد آن جا را ترک نمود - چرا که «کلیدهای موت و عالم اموات بدو سپرد شده است» (مکا ۱:۱۸) از آن جا که مرگ را متحمل شد، خدا نیز او را به تاج جلال مفتخر ساخت (عبر ۲:۹) او تحقق آن قیامت از مردگانی بود که کتاب مقدس آن را پیشگویی کرده بود (۱- قرن ۱۵:۱۴). او «نخست زاده از میان مردگان» گردیده است (کول ۱:۱۸؛ مکا ۱:۵). حال که «خدا او را از وحشت عالم اموات برخیزانیده» (اع ۲:۲۴) و از فساد جهنم نجات داده است (اع ۲:۳۱)، پر واضح است که مرگ دیگر هیچ سلطه ای بر او نتواند داشت (روم ۹:۶). همزمان شیطان نیز که بر مرگ سلطه دارد عقیم و ناتوان گشته است (عبر ۲:۱۴). این نخستین اقدام پیروزمندانه مسیح بود. «مرگ و حیات در نبردی مهیب به مصاف هم رفتند. خداوند حیات در گذشت: و با قیام خود حکم می راند» (سرود مخصوص عید قیام).

از آن هنگام به بعد، رابطه انسان نیز با مرگ دستخوش تغییر بنیادین گشت، چرا که مسیح پیروز گشته بر «تمام کسانی که در سایه مرگ اند» نور جلال تابانید (لو ۷:۹). او آنان را از آن «شریعت گناه و موت» که سابقاً اسیر آن بودند رهانید

(روم ۸:۲؛ عبر ۲:۱۵). و بالأخره پیروزی او در ایام آخر در قالب رستاخیز جمیع مردگان به گونه ای حیرت آور به کمال خواهد رسید. آنگاه مرگ برای همیشه نابود گشته، «در ظفر بلعیده خواهد شد» (۱- قرن ۱۵:۲۶ و ۵۴-۵۶). چرا که موت و هاویه باید طعمه خود را تماماً تحویل دهند، و آنگاه به همراه شیطان به دریاچه آتش و گوگرد افکنده خواهند شد - و این همان موت ثانی است (مکا ۲۰:۱۰ و ۱۳ و ۱۴). این است پیروزی نهایی مسیح. «آه، ای مرگ، من خود مرگ تو خواهم بود. جهنم، من نیش تو خواهم بود» (آنتی فون از مرثیه ای قدیمی).

ج) فرد مسیحی در مواجهه با مرگ

۱) مردن با مسیح. مسیح آنگاه که طبیعت فانی ما را بر خود گرفت. مرگ را صرفاً از آن رو که با وضعیت گناه آلود ما سهیم شود نپذیرفت. او به عنوان آدم جدید، یعنی رئیس بشریتی تازه (۱- قرن ۱۵:۴۵؛ روم ۵:۱۴)، تمام ابناء بشر را در مرگ خود بر صلیب سهیم ساخت به همین جهت می توان گفت «همه ابناء بشر» در مرگ او می میرند (۲- قرن ۵:۱۴) اما این مرگ باید برای فرد انسانها نیز به عنوان واقعیتهای ملموس و مؤثر لمس و تجربه شود. معنای تعمید نیز که به واسطه اهمیت رازگونه آن با مسیح مصلوب پیوند می یابیم همین است: ما که «در موت مسیح تعمید یافته ایم»، «در موت با او دفن شده ایم» و «در موت او متحد گشته ایم» (روم ۶:۳-۵؛ فی ۳:۱۰). از این پس مرده ایم و زندگی ما با مسیح در خدا پنهان است (کول ۳:۳) این مرگ اسرار آمیز، جنبه منفی فیض نجات است. چرا که آنچه به واسطه این مرگ از این پس برای آن مرده ایم در واقع تمام اموری است که از طریق آن مرگ به سلطه خود بر جهان ادامه می دهد: ما برای گناه (روم ۶:۱۱)، انسانیت کهنه (۶:۶)، جسم (۱- پط ۱۸:۳)، بدن (روم ۶:۶، ۸:۱۰)، شریعت (غلا ۲:۱۹) و تمام امور این جهان (کول ۲:۲۰) مرده ایم...

۲) از مرگ به حیات. این مردن با مسیح در حقیقت مردن برای خود مرگ است. آنگاه که اسیر گناه بودیم در زمره مردگان محسوب می شدیم (کول ۲:۱۳؛ مکا ۳:۱).

اما اکنون از زندگان هستیم، «از مردگان زنده شده ایم» (روم ۶: ۱۳) و «از اعمال مرده رهایی یافته ایم» (عبر ۹: ۱، ۱۴: ۹) همان طور که خود عیسی نیز فرمود، هر که کلامش را بشنود از مرگ به حیات داخل خواهد شد (یو ۵: ۲۴). هر که به او ایمان آورد دیگر لازم نیست از مرگ بهراسد: زیرا حتی اگر هم مرده باشد، حیات خواهد یافت (یو ۱۱: ۲۵). کار ایمان چنین است. و اما از طرف دیگر کسی که به او ایمان نیاورد در گناهان خود هلاک خواهد شد (یو ۸: ۲۱ و ۲۴) و رایحه خوش بوی مسیح برای او حکم بوی مرگ را خواهد داشت (۲- قرن ۲: ۱۶). بشریت یکسره با مرگ دست به گریبان است و این جدال دائمی را در زندگی فرد انسانها می توان شاهد بود. غایت و انجام این پیکار به رویه ای که در قبال مسیح و انجیل او در پیش می گیریم بستگی دارد: پایان جدال با مرگ برای برخی آغاز حیات جاودان خواهد بود، چرا که مسیح فرمود: «اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید» (یو ۸: ۵۱)، اما برای برخی دیگر جز عذاب «موت ثانی» نخواهد بود (مکا ۲: ۱۱، ۱۴: ۲۰، ۸: ۲۱).

۳) هر روزه مردن. با این حال اتحاد ما با مرگ مسیح که به گونه ای رازگونه در مراسم تعمید تجلی می یابد، باید پیوسته و هر روز در زندگی امان عملی شود. معنای زهد نیز همین است. چرا که از این طریق اعمال بدن یعنی اعضای زمینی جسم و تمام شهوات آن را (روم ۸: ۱۳؛ کول ۳: ۵) «می کشیم» معنای هر آنچه در وجودمان مظهر قدرت مرگ طبیعی است نیز همین است. چرا که مرگ از هنگامی که مسیح آن را ابزار نجات ساخت دیگر آن معنا و مفهوم سابق را ندارد بلکه حال معنای تازه یافته است. این واقعیت که پولس، رسول مسیح در ضعف خویش خود را به عنوان کسی که رو به موت است (۲- قرن ۲: ۹۰۶) و مدام در معرض خطر مرگ قرار دارد (فی ۱: ۲۰؛ ۲- قرن ۱: ۹۰ و ۱۰، ۲۳: ۱۱) و «هر روز می میرد» (۱- قرن ۱: ۳۱) معرفی می کند، نشانگر این واقعیت است که آنچه او می گوید دیگر نشانه شکست نیست: او مرگ مسیح را در خود حمل می کند تا حیات مسیح نیز در بدنش آشکار شود. عیسی او را از قدرت مرگ آزاد ساخته تا حیات عیسی در بدن و جسد فانی وی

متجلی گردد. در همان حال که موت در او در کار است، حیات نیز در درون مؤمنین عمل می کند (۲- قرن ۴: ۱۰-۱۲). این مرگ هر روزه با مسیح به گونه ای واقعی و ملموس مرگ مسیح را در زندگی فرد ایماندار حاضر می سازد و ثمردهی آن را بدن او که کلیساست تداوم می بخشد.

۴) مرگ جسمانی. به همین ترتیب مرگ تن نیز برای مسیحیان معنا و مفهومی تازه می یابد. مرگ دیگر صرفاً سرنوشتی اجتناب ناپذیر که باید تسلیم آن شد، یا حکمی الهی که ناگزیر از پذیرفتن آنیم، یا لعنتی که به واسطه گناهانمان بر ما قرار دارد، نیست. بلکه فرد مسیحی «برای خداوند می میرد» - درست همان طور که برای او زیست نموده است (روم ۷: ۱۴ و ۸؛ فی ۱: ۲۰). و اگر در راه مسیح شهید گردد و خونس در راه او ریخته شود، مرگ وی در نظر خدا ارزش قربانی را خواهد داشت (۲: ۱۷؛ ۱- تیمو ۴: ۶) این نوع مرگ که «باعث جلال خداست» (یو ۲۱: ۱۹)، تاج حیات را برای او به ارمغان خواهد آورد (مکا ۲: ۱۰، ۱۱: ۱۲). مرگ دیگر ضرورتی اضطراب آور نیست بلکه موضوع خوشا به حالهاست: «خوشحال و متبارکند مردگانی که در خداوند می میرند! آنان از زحمات خود آرامی می یابند» (مکا ۱۴: ۱۳). مرگ برای مرد عادل ورود به آرامش است (حک ۳: ۳) - ورود به آرامش ابدی و نور جاودان.

امید جاودانگی و قیامت که در عهدعتیق به آن برمی خوریم حال در قالب سّر مسیح بنیانی مستحکم می یابد. زیرا اتحاد با مرگ او نه تنها باعث شده زندگی تازه ای داشته باشیم. بلکه این اطمینان را نیز به ما می بخشد که «او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت» (روم ۸: ۱۱). آنگاه به واسطه قیامت وارد دنیای جدیدی خواهیم شد که «مرگ را در آن جایی نیست» (مکا ۲۱: ۴) به دیگر بیان، برای برگزیدگانی که دوباره با مسیح قیام خواهند کرد از «موت ثانی» خبری نخواهد بود (مکا ۲۰: ۶، ۱۱: ۲): موت ثانی مخصوص شریران، شیطان، مرگ و هاویه خواهد بود (مکا ۲۱: ۸، ۲۰: ۱۰ و ۱۴).

به همین خاطر است که مرگ برای فرد مسیحی در نهایت نوعی منفعت است، چرا

که مسیح حیات اوست (فی ۱: ۲۱) وضعیت کنونی او که او را به تن فانی اش پیوند داده است مایه آزار او است ترجیح می دهد هر چه زودتر این زندگی را ترک کند تا بتواند از قید تن رسته با خداوند زیست نماید (۲-قرن ۵: ۸). مشتاق است هر چه زودتر لباس جلال قیام کردگان را بپوشد تا هر آنچه در او فانی و میرا است در حیات بلعیده شود (۵: ۱-۴؛ ۱-قرن ۱۵: ۵۱-۵۳). می خواهد این جهان را ترک گفته نزد مسیح رود (فی ۱: ۲۳).

* * *

اعتراف

اعتراف در زبان امروزی، منحصر نشان دهنده راز توبه و راز مربوط به اعتراف است. اما این معنای رایج و معمولی در واقع معنای دوم و کاربرد خاص این کلمه است. در عهدعتیق، و عهدجدید، و در سنت مسیحیت، افراد مقدسی که «به ایمان خود اقرار می کنند» کسانی هستند که با اعتراف رسمی و آشکار ایمان به خدا و اعمال او عظمت خدا و اعمال او را اعلام می نمایند. اعتراف به گناهان تنها با اقرار به قدوسیت خدا نافذ است.

اقرار به ایمان برای شخص مذهبی، یک ودیعه حیاتی است. لزوماً شامل شناخت مخصوص و شرح کامل اعمال خدا نمی باشد اما مستلزم حالتی عملی از آمادگی و گشاده رویی جهت پذیرش ابتکار الهی است. عیلی کاهن، این حالت را در اقرار همزمان گناهان فرزندان و عظمت خدا نشان می دهد: «خدا بود» (۱-سمو ۳: ۱۸). این حالت معمولاً از شناخت خدا به عکس العمل متعاقب آن یعنی شکرگزاری منتهی می شود. از این رو آمادگی نسبت به خدا هم دلیل سپاسگزاری و ستایش است و هم ابراز آشکار آن (مز ۲۲: ۲۳). اعتراف نیز همچون قدردانی و ستایش، مستقیماً به خدا خطاب می گردد، یعنی در مقایسه با شهادت که با اعمال خدا سروکار دارد اما بیشتر به انسانها مربوط می شود.

عهدعتیق

۱) **اعتراف به نام خدا**، اعتراف، ستایش، سپاسگزاری و برکت دادن همیشه در ارتباط با یکدیگر هستند. زیرا کارهای خدا، نقطه شروع همه آنهاست. تعدادی اعترافات کوتاه وجود دارند که با قاعده ساده ای بیان می شوند: «متبارک باد یهوه که...» (خروج ۱۸: ۱۰؛ ۱-پاد ۱: ۴۸؛ مز ۲۸: ۶، ۳۱: ۲۲). بیان اعمال عجیب او (مز ۲۶: ۷) عامل اصلی اعتراف است و بیشتر مواقع با سرودی آغاز می شود، که

استغاثه اش از یهوه است (خروج ۱:۱۵؛ مز ۱۱۸:۱). مخصوصاً عبارت «تورا ستایش می کنم: ستایشهای تورا می سرایم». در بخش اصلی چنین ذکر، خدا را با القابی مانند صخره من، نجات من... خطاب می کنند. او غیرقابل قیاس خوانده می شود (خروج ۱۱:۱۵؛ مز ۱۸:۳۲)؛ و وظیفه انجام گرفته به این شیوه نسبت به عظمت نام او (ار ۶:۱۰؛ مز ۷۶:۲) تضمین می کند که ذکر او همیشه باقی خواهد ماند و ایمان اسرائیل نیز منتقل خواهد شد (تث ۶:۶-۹). یهودیت پیش از مسیحیت در اعتراف روزانه ایمان با دعایی مشتمل بر سه قسمت برگرفته از پنطاتوک به این سنت وفادار بود. اولین آنها، اساس ایمان به خدایی را اعلام می کرد که با قوم اسرائیل عهد بست (تث ۴:۵-۶).

۲) اعتراف گناهان، نشان دهنده اعتقادی بنیادین است به این که هر گناهی علیه یهوه انجام می گیرد (لاو ۲۶:۴۰)، حتی خطاهایی که مستقیماً متوجه همسایه و هموعانمان باشند (لاو ۵:۲۱؛ ۲- سمو ۱۲:۱۳-۱۴). گناه، مانعی است بر ایجاد رابطه ای که خدا می خواهد با انسان برقرار نماید. نفی فردی (امث ۲۸:۱۳) یا جمعی (نح ۲:۹-۳؛ مز ۱۰۶) این عمل علیه خدا با شناخت اشتباه مسئولیت طرف، حقوق تزلزل ناپذیر خدا را، مورد تأکید قرار می دهد. هنگامی که حقوق خدا که در وهله اول از ابتکار خدا در رابطه با عهد ناشی می شوند مجدداً تأکید شوند بخشش عطا می شود (۲- سمو ۱۲:۱۳؛ مز ۳۲:۵)؛ و جدایی از خدا، به همراه بدبختی متعاقب آن، خاتمه می یابد (یوشع ۷:۱۹-۲۱).

عهد جدید

الف) اعتراف به عیسی مسیح

در حینی که عمل شخص ایماندار اساساً به همان صورت باقی می ماند، هدف اعتراف ایمان او، متحمل یک تغییر واقعی می شود. شأن و بزرگی خدا با شکوه تمام به درخشش در می آید. کهن ترین اعتراف ایمان اسرائیل (تث ۲۶:۵۰؛ یوشع ۲۴:۱۳) یادآور وقایع خروج از مصر است. اما آزادی فراهم آمده توسط مسیح بر تمامی

انسانیت تأثیر می گذارد. پیروزی او توانست بدترین دشمن بشر یعنی گناه، که او را از درون تهدید می کند، را از میان بردارد. در مقایسه با آزادیهای موقت ملی گذشتگان، آزادی مسیح یک نجات قطعی است.

اعترافات ایمان پطرس (مت ۱۶:۱۶؛ یو ۶:۶۸-۶۹) و اعتراف کورمادرزاد (۱۵:۹-۱۷ و ۳۰-۳۳) نشان می دهند که چگونه این ایمان از زندگی کردن با عیسای ناصری، منتج می شود. در کلیسای عیسی، با مرگ و رستاخیزش، به عنوان بازیگر اصلی در داستان نجات هدف اقرار ایمان است. این را می توان از دعاها ی اولیه «ماراناتا» (۱- قرن ۱۶:۲۲) و «عیسی خداوند است» (۱- قرن ۱۲:۳؛ فی ۲:۱۱) مشاهده نمود، که خلاصه ایمان هستند و به عنوان بیعت های نیایشی به کار برده می شوند. هدف ایمان اعلام شده در موعظه برحسب طرحی کلیشه ای (کریگما) همچنین خود را در آغاز متن «من ایمان دارم» (۱- قرن ۱۵:۳-۷) و در سرودهای نیایشی (۱- تیمو ۳:۱۶) نشان می دهد. عیسی به عنوان تنها نجات دهنده (ع ۴:۱۲)، خدا (یو ۲۰:۲۸)، داور دنیای آینده (ع ۱۰:۴۲)، رسول خدا و کاهن اعظم ما (عبر ۳:۱) شناخته می شود. اعتراف مسیحیان در وفاداری ایمان به کسی که از سوی خدا به عنوان مسیح* و نجات دهنده فرستاده شده، مستقیماً به خود خدا برمی گردد.

کافی نیست که کلمه را دریابیم و آن در ما ساکن شود (۱- یو ۲:۱۴)؛ بلکه باید آن را اعتراف نماییم. گاهی اقرار به کلمه خدا، در مقایسه با انکار آن کسانی که مأموریت عیسی را انکار می کنند فقط پذیرش آن کلمه است (۱- یو ۲:۲۲-۲۳). اما معمولاً، اعتراف به کلمه خدا قبول همگانی آن است. چنین اعترافی به جهت نجات امری واجب است (روم ۱۰:۹-۱۰) و همیشه قابل ستایش (عبر ۱۳:۱۵) که از الگوی شهادت عیسی به راستی برگرفته شده است (یو ۳۷:۱۸؛ ۱- تیمو ۶:۱۲). این اعتراف با تعمید همراه است (ع ۳۷:۸) و در شرایطی که عدم اعتراف برابر خواهد بود با انکار ایمان، به یک وظیفه و تعهد بدل می شود (یو ۹:۲۲). یک فرد مسیحی، با وجود جفا نیز ایمانش را در حضور مقامات و مسئولین اقرار می نماید، همچون پطرس

(ع ۴: ۲۰)؛ حتی تا به شهادت، همچون استیفان (ع ۷: ۵۶). در صورتی که یک شخص، عزت و احترام انسانی را به تحسین الهی ترجیح دهد (یو ۱۲: ۴۲-۴۳) عیسی نیز در برابر پدرش او را انکار خواهد نمود (مت ۱۰: ۳۲؛ مر ۸: ۳۸). از آنجا که عمل اعتراف، بازتاب کار الهی در انسان است و به خدا بازمی گردد، هر اعتراف واقعی محصول ثمره روح القدس خواهد بود (۱- قرن ۱۲: ۳؛ ۱- یو ۴: ۳-۲): این مسئله، مخصوصاً در اعترافات ایمانی صادق است که در حضور قدرتهای جفا کار اعلام شود (مت ۱۰: ۲۰).

ب) اعتراف گناهان

عمل آشکار ساختن گناهان خود به کسی که قدرت آمرزش آنها را کسب نموده، به نظر می رسد که در عهدجدید، تصدیق نشده باشد: هم اصلاح برادرانه و هم نصایح و اندرزهای جمعی به این نیت صورت می گیرند که شخص خطا کار گناهان ظاهری اش را اقرار نماید (مت ۱۵: ۱۷-۱۸). اعتراف متقابلی که در (یع ۵: ۱۵) توصیه شده، احتمالاً از یک عمل یهودی اقتباس می شود و (۱- یو ۱: ۹) آن شکل قطعی از اعتراف را که لازم است ارائه نمی دهد.

اعتراف گناهان همیشه به عنوان نشانه توبه و وضعیت عادی برای بخشش و آمرزش است. یهودیانی که به سوی یحیی تعمید دهنده رفتند، گناهانشان را اعتراف نمودند (مت ۳: ۶). پطرس خود را گناهکاری اعلام نمود که شایستگی نزدیک شدن به عیسی را ندارد (لو ۱۵: ۲۱). وقتی عیسی گناهان را می بخشد، اعتراف گناهان به شرطی برای بخشش بدل می شود، همان طور که زکی عمل می کند (۸: ۱۹)، یا در اعمال آن زن گناه کار دیده می شود (۷: ۳۶-۵۰)، یا در سکوت حاکم بر اتهام آن زن زناکار (یو ۸: ۹-۱۱). این موارد، نقاط شروعی هستند برای عمل راز توبه و اعتراف. همه گناهکارند و باید خود را به عنوان گناهکار اقرار نمایند تا پاک شوند (۱- یو ۱: ۹-۱۰). اما این اعتراف نالایقی و اقرار با لبها زمانی ارزش خواهند داشت که با توبه قلبی همراه باشند؛ و اعتراف یهودا امری بی فایده است (مت ۲۷: ۴).

بنابراین در هر دو عهد عتیق و جدید، کسی که ایمان خود به خدای نجات دهنده را اقرار نماید، همچون کسی که گناه خود را اعتراف می کند- به واسطه ایمان در به انجام رساندن کلام عیسی آزاد می شود (غلا ۳: ۲۲): ایمانت تو را نجات داد (لو ۷: ۵۰).

* * *

بخشش

فرد گنهکار در کتاب مقدس به عنوان فرد مقروض یا مدیونی توصیف می شود که خدا با آمرزیدن او، دین اش را می بخشاید (در عبری Salah: اعد ۱۴: ۱۹). این آموزش چنان مؤثر و برگشت ناپذیر است که خدا دیگر هرگز آن گناهانی که پشت سر خود افکنده (اش ۳۸: ۱۷)، برداشته (در عبری nasa: خروج ۳۲: ۳۲)، کفاره داده و محو نموده است را به یاد نمی آورد (در عبری: kipper: اش ۶: ۷). مسیح نیز با به کار بردن همین اصطلاحات و تعبیر نشان می دهد که آموزش گناهان صرفاً اقدامی فیض گونه است و فرد مدیون و مقروض کاملاً از بازپرداخت دین خود عاجز و ناتوان است (لو ۷: ۴۲؛ مت ۱۸: ۲۵-۲۷). موضوع تعلیم اولیه مسیحی نیز علاوه بر عطیه روح، آمرزش گناهان است که ثمره این عطیه می باشد و aphasis خوانده می شود (لو ۲۴: ۴۷؛ اع ۲: ۳۸؛ ر. ک مشارکت پس از سه شبه پنتیکاست). تعبیر دیگری که در این رابطه در کتاب مقدس - وجود دارند عبارتند از پاک ساختن، شستن و عادل شمردن. این اصطلاحات و تعبیر را به ویژه در نوشته های رسولی شاهدیم که بر دلالت های مثبت بخشش: سازش، مصالحه و اتحاد تأکید می نهند.

الف) خدای بخشش

در تقابل و تعارض با گناه است که می بینیم خدای غیور (خروج ۲۰: ۵) خود را به عنوان خدای بخششها معرفی می کند. جدا شدن قوم از خدا که باعث شد از آن پس میان آنها و خدا عهد و پیمانی الهی بسته شود و سرانجام قوم با زیر پا گذاشتن عهد خود موجبات نابودی خود را فراهم ساختند (خروج ۳۲: ۳۰-۳۲) فرصتی شد که از طریق خدا خطاب به قوم اعلام دارد که «خدایی رحیم و رؤوف و دیر خشم و کثیر الاحسان و وفاست... و آمرزنده خطا و عصیان است لکن گناه را هرگز بی سزا

نخواهد گذاشت...» این گونه است که موسی می تواند بی مهابا به درگاه خدا دعا کند که «ما قومی گردنکش هستیم. لیکن خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز» (خروج ۳۴: ۶-۹).

از دیدگاه انسانی و حقوقی، عفو و بخشش به کلی توجیه ناپذیر است. آیا خدای قدوس نباید قدوسیت خود را با عدالت خود آشکار سازد (اش ۵: ۱۶) و کسانی را که او را به سخره می گیرند هلاک نماید (۵: ۲۴)؟ عروس بی وفای عهد و پیمان الهی: عروسی که از روسپی گری خود شرم نمی کند (ار ۳: ۱-۵)، چگونه می تواند از خدای خود انتظار بخشش داشته باشد؟ اما دل خدا مانند دل انسان نیست. خدای قدوس از نابود ساختن دیگران شادمان و خردسند نمی شود (هو ۱۱: ۸ و ۹). او نه مرگ فرد گنهکار بلکه توبه و بازگشت او را طالب است (حزق ۱۸: ۲۳) تا به مجرد بازگشت، او را عفو فرماید و جمیع گناهانش را ببخشد؛ چرا که «طریقه های او طریقه های ما نیست» و «همچنان که آسمان از زمین بلندتر است، افکار او بلندتر و برتر از افکار ما می باشد» (اش ۵۵: ۷ و ۸ و ۹).

سراینده مزامیر می تواند به جرأت به درگاه خدا دعا کند و از او مغفرت بطلبد زیرا می داند که خدا گنهکاری را که به گناهش اعتراف نماید می بخشاید (مز ۳۲: ۵؛ ۲- سمو ۱۲: ۱۳).

خدا هلاکت فرد گنهکار را نمی خواهد (مز ۷۸: ۳۸). او فرد خاطی را به سخره نمی گیرد بلکه او را خلقتی تازه بخشیده طاهر می سازد و دل پشیمان و فروتن شده اش را مملو از شادی می گرداند (مز ۵۱: ۱۰-۱۴ و ۱۹: ۳۲-۱۱). خدا سرچشمه بخشش است چرا که او پدری است که فرزندان را می بخشاید (مز ۱۰۳: ۳ و ۸-۱۴). پس از دوران تبعید، خدا به کرات به عنوان «خدای بخشش» (نح ۹: ۱۷) و «رحمت» (دان ۹: ۹) مورد خطاب واقع می شود. او هرگاه ببیند فرد گنهکار آماده است از طریقه های گناه آلود خود بازگشته به سوی او رود، از اعمال مجازات هایی که به خاطر گناهانش برای او در نظر گرفته بود منصرف می شود (یول ۲: ۱۳). اما یونس که نمایانگر انحصار طلبی اسرائیل است از این که خدا

می‌خواهد همهٔ اینها بشر را ببخشد خردسند نیست (یون ۳: ۱۰، ۴: ۲). و اما برخلاف یونس، کتاب «حکمت» خدایی را که جمیع مخلوقاتش را دوست دارد حمد و تسبیح می‌خواند - خدایی که بر همه رحمت می‌فرستد، گناهان انسان را نادیده می‌گیرد تا انسان نزد او توبه کند، در مجازات آدمی تعجیل نمی‌کند و گناهان بشر را به یاد او می‌اندازد تا انسان به او ایمان آورد (حک ۱۱: ۲۳-۱۲: ۲). بدین ترتیب خدا نشان می‌دهد که خدایی قادر مطلق و بخشاينده است (حک ۱۱: ۲۳ و ۲۶: ر. ک جمع‌آوری اعانات برای دهمین یکشنبهٔ پس از پنطیکاست و دعای جمعی مقدسین (The Litany of the Saints)).

ب) خدا از طریق مسیح می‌بخشاید

یحیی تعمیددهنده نیز همچون اسرائیل (لو ۱: ۷۷) منتظر آموزش گناهان است، و مردم را به تعمیدی فرامی‌خواند که پیش شرط آموزش است: توبه کنید، چه در غیر این صورت او که خواهد آمد شما را به آتش تعمید خواهد داد. این آتش از نظر یحیی آتش غضب و داوری الهی است که دانهٔ نیکو را از کاه جدا می‌کند و کاه را می‌سوزاند (مت ۳: ۱-۱۲). دیدگاه آن دسته از شاگردان یحیی که حال از عیسی پیروی می‌کنند نیز همین است: آنان می‌خواهند از آسمان بر تمام کسانی که تعلیم استادشان را نمی‌پذیرند آتش ببارد (لو ۹: ۵۴). حتی خود یحیی تعمیددهنده نیز وقتی می‌شنود که عیسی نه تنها گنهکاران را به توبه و ایمان دعوت می‌کند (مر ۱: ۱۵) بلکه اعلام می‌دارد که فقط برای شفا و آموزش آمده است متحیر می‌شود (لو ۷: ۱۹-۲۳).

۱) پیام بخشش. درست است که عیسی در واقع آمده بود تا آتشی بر زمین برافروزد (لو ۱۲: ۴۹) اما پدرش او را نه به عنوان داور، بلکه به عنوان نجات‌دهنده به این جهان فرستاده بود (یو ۳: ۱۷ و ۱۸، ۱۲: ۴۷).

او تمام کسانی را که به بخشش نیاز دارند به توبه و بازگشت فرا می‌خواند (لو ۵: ۳۲) و با آشکار ساختن این واقعیت که خدا پدری است که از بخشش

گنهکاران شادمان می‌شود (لو ۱۵) و نمی‌خواهد هیچ انسانی هلاک گردد (مت ۱۸: ۱۲-۱۴)، همگان را به توبه ترغیب می‌کند (لو ۱۹: ۱-۱۰). عیسی تنها به آن بخششی که ایمان ساده و فروتنانه پذیرای آن است اما تکبر انسانی آن را نمی‌پذیرد بشارت نمی‌دهد (لو ۷: ۴۷-۵۰، ۱۸: ۹-۱۴). او قدرت دارد گنهکاران را ببخشد و چنین نیز می‌کند و کارهایش گواه آن است که او از قدرتی بهره دارد که تنها متعلق به خداست (مر ۲: ۵-۱۱؛ یو ۵: ۲۱).

۲) قربانی برای آموزش گناهان. اوج کار عظیم مسیح این است که بخشش پدر را برای گنهکاران به ارمغان می‌آورد. او برای آموزش گناهان به درگاه خدا دعا می‌کند (لو ۲۳: ۲۴) و خونس را می‌ریزد (مر ۱۴: ۲۴؛ مت ۲۶: ۲۸). او بندهٔ حقیقی خداست، گناهان آدمیان را بر خود می‌گیرد تا آنان در نظر خدا عادل محسوب شوند (۱- پطرس ۲: ۲۴؛ مر ۱۰: ۴۵؛ اش ۵۳: ۱۱ و ۱۲)؛ چرا که او آن بره‌ای است که گناهان جهان را برداشته (یو ۱: ۲۹) از این طریق دنیا را نجات می‌دهد. خون او ما را از تقصیراتمان پاک و طاهر می‌سازد (۱- یو ۱: ۷؛ مکا ۱: ۵).

۳) منتقل ساختن قدرت بخشش. مسیح قیام کرده که تمامی قدرت در آسمان و زمین از آن اوست قدرت آموزش گناهان را به شاگردان و رسولان نیز اعطا می‌کند (یو ۲۰: ۲۲ و ۲۳؛ مت ۱۶: ۱۹، ۱۸: ۱۸). بر رسولان است که نخست به هنگام تعمید گناهان تمام کسانی را که توبه می‌کنند و به نام عیسی ایمان می‌آورند بیمارزند (مت ۲۸: ۱۹؛ مر ۱۶: ۱۶؛ اع ۲: ۳۸، ۳: ۱۹). رسولان البته به آموزش گناهان موعظه می‌کنند (اع ۲: ۳۸، ۵: ۳۱، ۱۰: ۴۳، ۱۳: ۳۸، ۲۶: ۱۸) منتهی در نوشته‌هایشان به جای آن که صرفاً بر جنبهٔ حقوقی بخشش تأکید کنند، بیشتر بر محبت الهی که از طریق عیسی باعث نجات و تقدس ما می‌شود (به طور مثال در روم ۵: ۱-۱۱) تأکید می‌ورزند. در این میان نقش دعای کلیسا و اعتراف به گناهان نزد یکدیگر به عنوان طرق کسب آموزش گناهان، نقشی بس مهم و ارزنده است (یع ۵: ۱۵ و ۱۶).

ج) بخشش برای خطایا

از همان دوران عهد عتیق شاهد آنیم که شریعت نه تنها با وضع قانون مقابله به مثل انتقام را محدود می‌سازد (خروج ۲۱: ۲۵) بلکه نفرت از برادر و انتقام و کینه نسبت به همسایه را نیز اکیداً منع می‌نماید (لاو ۱۹: ۱۷ و ۱۸). بن سیراخ حکیم در مورد این دستورات الهی بسیار اندیشیده و سرانجام به وجود پیوندی میان عفو و بخشش انسانها و بخششی که انسان از خدا طلب می‌کند پی می‌برد: «خطایا و تقصیرات همسایه‌ات را بر او ببخش، تا آن‌گاه که به درگاه خدا دعا می‌کنی، خطایا و تقصیرات خودت بر تو بخشوده شود. اگر کسی از دیگری کینه به دل دارد چگونه می‌تواند از خدا طلب بخشایش نماید؟ کسی که نسبت به هم نوع خود رحم و شفقت ندارد چگونه می‌تواند به جهت گناهانش از خدا انتظار رحم و مروت داشته باشد؟» (بنسی ۲۷: ۳۰-۲۸: ۷). کتاب حکمت نیز با یادآوری این نکته که عادلان باید به هنگام قضاوت، رحمت خدا را الگوی خود قرار دهند این تعلیم بن سیراخ را به کمال می‌رساند (حک ۱۲: ۱۹ و ۲۲). عیسی این تعلیم دوجانبه را به کلی دگرگون می‌سازد و او نیز همچون بن سیراخ اعلام می‌دارد: خدا کسی را که حاضر نیست برادر خود را ببخشد هرگز نخواهد بخشید. مثل آن بدهکار سنگدلی که حاضر نبود کسی را که اندک دینی به او داشت ببخشد به خوبی این موضوع را که مسیح آن همه بر آن تأکید داشت در اذهان تثبیت می‌کند (مت ۱۸: ۲۳-۳۵، ۶: ۱۴ و ۱۵). مسیح این نکته را چنان حائز اهمیت می‌داند که با آوردن آن در «دعای ربانی» ما را وامی‌دارد هر روزه آن را نزد خود تکرار کنیم تا از یاد ببریم: باید بگوییم که حاضر به بخشیدن دیگران هستیم، زیرا این امر مستقیماً به درخواستی که از خدا داریم مرتبط است: این ارتباط در یک جا با واژه «زیرا» مشخص شده و بدین ترتیب بخشش انسانها شرط بخشش الهی عنوان گردیده است (لو ۱۱: ۴) و در جایی دیگر با واژه «همچنان‌که» مشخص گشته و میان بخشش انسانها و بخشش الهی قیاسی زده شده است (مت ۶: ۱۲).

عیسی از این حد هم فراتر می‌رود: او نیز همچون کتاب حکمت، خدا را الگوی رحمت برای کسانی معرفی می‌کند که او پدرشان است (لو ۶: ۳۵ و ۳۶) و باید برای

آن که فرزندان حقیقی او باشند از او پیروی نمایند و الگو بگیرند (مت ۵: ۴۳-۴۵ و ۴۸).

عفو و بخشش صرفاً پیش شرط زندگی تازه نیست بلکه از ارکان اصلی آن است. به همین خاطر است که عیسی مؤکداً به پطرس یادآور می‌شود که هیچ‌گاه نباید از بخشیدن خسته شود. آنچه عیسی می‌خواهد کاملاً برعکس رویه فرد گنهکاری است که می‌خواهد به کمال انتقام بگیرد (مت ۱۸: ۲۱ و ۲۲؛ پید ۴: ۲۴). استیفان به تبعیت از خداوند خود (لو ۲۳: ۳۴) در حالی جان داد که برای کسانی که او را سنگسار می‌کردند از خدا طلب بخشش می‌کرد (اع ۷: ۶۰). فرد مسیحی برای آن که مانند عیسی و استیفان باشد و با خود بر بدی غلبه نماید (روم ۱۲: ۲۱؛ ۱-پطر ۳: ۹) باید همیشه آماده بخشیدن باشد و این کار را از روی محبت ان جام دهد - درست مانند مسیح (کول ۳: ۱۳)؛ و مانند پدرش خدا (افس ۴: ۳۲).

* * *

خوشی

مکاشفه خداوند را خودش بعنوان یک خالق و ناجی در انسانها یک خوشی بی حدی را بوجود آورد. چطور کسی می تواند آفرینش را بدون اعلان کردن «شادمانی من در خداوند است» (مز ۱۰۴: ۳۴) و اشتیاقی را که «خداوند از اعمال خود را می خواهد بود» (مز ۱۰۴: ۳۱) در نظر آورد؟ در تاریخچه انسان در محضر خداوند و اعمالش خوشی تمام انسانهایی را که فاقد احساس نیستند دربر گرفته (مز ۹۲: ۵-۶) و خودش را می شناسد: «بیایید خداوند را بسرائیم ... صخره نجات خود را» (مز ۹۵: ۹)؛ «بگذارید آسمان شادی کند! و زمین مسرور گردد ... به حضور خداوند زیرا که او می آید (مز ۶۹: ۱۱-۱۳). و اگر او آمد، باید خدمتکاران وفادارش به شادی خداوند داخل شوند و راه را برای آنها مهیا سازند (مت ۲۵: ۲۱).

عهد عتیق

الف) خوشیهای زندگی

خوشیهای زندگی انسان، قسمتهایی از قدسهای خدا به انسان است (تث ۲۸: ۹-۸؛ ار ۳۳: ۱۱)؛ سختیشان تنبیهی برای کفرشان است (تث ۳۰: ۲۸-۳۳، ۴۷؛ ار ۷: ۳۴، ۱۰: ۲۵). خوشی مردم متواضع در زنی است که دوستش دارد (جا ۹: ۹)، در میوه کارش است (۳: ۲۲)، و در خوردن و بهره بردن از زمانهای خوش (۲: ۲۴، ۱۲: ۱۳) از انتقاد بی رحمانه بن سیراخ چشم پوشی شده است. او آن خوشی را که به انسانها اجازه می دهد تا مشکلات زندگی را فراموش کنند، می ستاید (۸: ۱۵). این لذتی است که خداوند خودش عطا کرده است (۱۷: ۱۹). هدف از شراب خوشی آوردن (داور ۹: ۱۳؛ مز ۱۰۴: ۱۵) برای کسانیست که در استفاده از آن میانه روی می کنند (بنسی ۳۱: ۲۷). گذشته از آن، فصل انگور چینی یکی از خوشیهاست (اش ۱۰: ۱۶)، مثل زمان برداشت محصول (مز ۱۲۶: ۵-۶). بزرگترین

خوشی که همسر با زیبایی و فضیلت نزد همسرش آید (امث ۵: ۱۸؛ اش ۲۶: ۲، ۱۳) بعنوان تصویر بزرگترین شادمانی ممکن دیده شده است (اش ۶۲: ۵). باروری دلیل شادمانی برای زن و شوهر است (۱- سمو ۲: ۱-۵؛ مز ۱۱۳: ۹؛ یو ۱۶: ۲۱) بویژه اگر پسرشان دانا باشد (امث ۱۰: ۱).

همراه با خوشیهای پرآشوب زمانهای جشن - سلطنت یک پادشاه (۱- پاد ۴۰)؛ پیروزی (۱- سمو ۱۸: ۶) یا بازگشت زندانیان (مز ۱۲۶: ۲-۳) خوشیهای بسیار دیگری نیز، وجود دارند که غریبان در آن مشارکتی ندارند (امث ۱۴: ۱۰). مرد دانا ارزش آن دل شادمانی را که شفای نیکو می بخشد می داند (امث ۱۷: ۲۲) و برای آن سخن نیکو (امث ۱۲: ۲۵) یا نور چشمان (امث ۱۵: ۳۰) بسیار شادمان می شود. خداوند فقط خوشیهای فاسد بدکاران را (امث ۲: ۱۴)، بویژه آن خوشیهای بدی را که دشمنان انسان از بدبختی او بدست می آورند، سرزنش می کند (مز ۱۳: ۵، ۲۶: ۳۵).

ب) خوشیهای عهد و پیمان

خداوند سرمنشأ خوشیهای سالم این زندگی، بزرگترین خوشیهای ممکن را به مردمانش پیشکش کرده است: خوشیهایی که از وفاداری به عهد و پیمان به دست می آیند.

۱) **خوشیهای پرستش اجتماعی.** اسرائیل در پرستش، لذت تمجید خداوند را به دست آورد (مز ۳۳: ۱)، کسانی که پادشاهیش را پذیرفتند (مز ۱۴۹: ۲) و کسانی که از او دعوت کردند که در حضورش شادی کنند (تث ۱۲: ۱۸). با این، روش او نیز شیرینی یکدلی دوستانه را تجربه کرد (مز ۱۳۳). بنابراین اسرائیل روشهای مؤثری برای پایداری کردن وسوسه آئینهای فکری کانانیت پیدا کرد، که مراسمی شهنانش مورد لعنت خداوند هستند (تث ۳۰: ۱۲-۳۱، ۲۳: ۱۸). اعیاد در یک فضای پرشور و اشتیاقی جشن گرفته می شوند (مز ۴۲: ۵، ۴: ۶۸، ۲: ۱۰۰)، و مردم به روزی که خداوند ظاهر کرده است، در آن وجد و شادی خواهیم نمود

(مز ۱۱۸:۲۴) فرا خوانده می شوند. بعضی از این جشنها در تاریخ ثبت شده اند: بعنوان مثال: فصیح حزقیا (۲-توا ۳۰:۲۱-۲۶)، جشن بازگشت از تبعید (عز ۶:۲۲) و بویژه جشنی که در آن عزرا، بعد از خواندن کتاب مقدس، اعلام کرد: «امروز برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید: زیرا که سرور خداوند قوت شماست» (نح ۸:۱۰). برگذاری این شادی سرشاری که شریعت به مردم فرمان داده است که در سه عید سالیانه در اورشلیم، جشن بگیرند، بسیار دقیق است، جایی که برای گرفتن برکتهای الهی می روند (لاو ۲۳:۴۰؛ تث ۱۶:۱۱-۱۴). از این طریق خداوند می خواهد که تمام ملتها جشنشان را برپا کنند (اش ۵۶:۶-۷).

۲) خوشیهای وفاداری شخصی. این خوشی که به تمام انسانها پیشکش شده است، بخشی از فروتنی کسانیست که خدا از آنها رضایت دارد (مز ۱۴۹:۴-۵). همانند ارمیا، کلام خدا را خوردند، که موجب ابتهاج دلشان گردید (ار ۱۵:۱۶). خوشیشان را در خدا (مز ۳۲:۲۱، ۳۷:۴؛ ار ۲۳:۲۳). و در احکامش (مز ۱۹:۹) که در شهادتشان است (مز ۱۱۹:۱۴؛ ۱۱۱؛ ۱۶۲) یافتند و کسانی که حتی در تنگی وضیق مانند خوشیشان پایدار ماندند (مز ۱۱۹:۱۴۳). جستجوگران فروتن بعد از خدا نیز می توانند بسرایند (مز ۳۴:۳؛ ۶۹:۳۳؛ ۷۰:۵؛ ۱۰۵:۳) زیرا آنها با رحمت خدا (مز ۱۰:۳۲-۱۱) و بخشایش احاطه شده اند (مز ۱۰:۱۴). توکلشان به خدا، نیکویی محضشان (مز ۱۶:۲؛ ۷۳:۲۵-۲۸) یک لذت ابدی را به آنها می دهد (مز ۱۶:۹-۱۱). یکدلیشان با حکمت الهی یک آزمایش لذت ابدی است (حک ۸:۱۶).

۳) خوشیهای آخرت. حقیقتاً اسرائیل در فضایی از امید زندگی می کرد. اگر پرستششان به اعمال بزرگ خداوند به ویژه خروج را به یاد آنها آورد، اشتیاقی برای خروج دیگری پیدا می کنند که در آن خداوند خودش ناجی تمام انسانها، آشکار خواهد کرد (اش ۴۵:۵-۸، ۲۱). و آن زمان خوشی سالکان خواهد بود: اشعیا، فراوانی اش را پیشگویی کرده بود (اش ۹:۲) بیابان شادمان خواهد شد (اش ۳۵:۱) آسمانها ترنم می نمایند زیرا که خدا این را کرده است و زمین فریاد بر می آورد (اش ۴۴:۲۳؛ ۴۹:۱۳)، فدیه شدگان بازگشت نموده و با ترنم به صهیون

خواهند آمد (اش ۳۵:۹-۱۰، ۵۱:۱۱)، به جامه نجات و عدالت ملبس می شود (اش ۶۱:۱۰) و شادی جاودانی را خواهند چشید (اش ۶۱:۷) که تمام انتظاراتشان به انجام خواهد رسید (اش ۲۵:۹). آنگاه بندگان خدا از خوشی دل در میان آفرینشی که تکرار شده است، ترنم خواهند نمود، زیرا خداوند به اورشلیم و مردمش خوشی خواهد بخشید، و آنها را از یک شادمانی دائمی، برخوردار خواهد کرد (اش ۶۵:۱۴-۱۷؛ ۶۶:۱۰). و این همان لذتی است که اورشلیم از خدای مقدس و ابدی، انتظار دارد، رحمت او نجات خواهد داد (بار ۴:۲۲-۳۶، ۵:۹). سرور هنرمند رستگاری پادشاه اورشلیم خواهد شد. کسی که با فروتنی خواهد آمد و دختر اورشلیم آواز شادمانی خواهد داد (زک ۹:۹).

عهد عتیق الف) شادی انجیل

این پادشاه فروتن عیسی مسیح است کسی که شادی نجات را به فروتنان موعظه می کند و آن را از طریق قربانی اش به آنها می بخشد.

۱) شادی نجات به فروتنان موعظه شده است. آمدن ناجی، جوی از شادی را ایجاد می کند که لوقا بیشتر از دیگر کشیشان توصیف کرده است. حتی قبل از تولدش مسرور خواهند شد (لو ۱:۱۴) چنین هنگامی که مریم آمد از خوشحالی در رحم مادر به حرکت درآمد (لو ۱:۴۱-۴۴). مریم مقدس، فرشته ای برای تبریک به او داخل شد (لو ۱:۲۸) مبارک خوانده شد، خداوندی که برای نجات فروتنان پسرش شده است (لو ۱:۴۲، ۴۶-۵۵). تولد عیسی بشارت خوشی عظیمی است که فرشته به ایشان گفت و برای جمیع قوم نیز خواهد بود، او برای نجات آمد (لو ۱۰:۲-۱۳؛ مت ۲۱:۱). انتظارات مردم درستگار را به انجام می رساند (مت ۱۳:۱۷) کسی که مانند ابراهیم قبلاً در تفکر آن شادی کرده بود (یو ۸:۵۶).

ملکوت خدا در مسیح است (مر ۱:۱۵؛ لو ۱۷:۲۱). او دامادی است که آوازش خوشی بی حدی را برای تعمید دهنده به همراه دارد (یو ۳:۲۹) و کسی که در

حضورش، پیروانش را از روزه گرفتن منع می‌کرد (لو: ۵:۳۴). آنها از این شاد بودند که می‌دانستند اسامیشان در آسمان مرقوم شده است (لو: ۲۰:۲۰)، زیرا آنها مساکین هستند که ملکوت خدا از آن آنهاست (لو: ۲۰:۶)، گنجی که شخص از خوشی آن هر آنچه دارد را متوقف می‌کند (مت: ۱۳:۴۴). و موسی به آنها جفا را آموزش داد از طریق اطمینان بخشیدن ملکوت آسمان که خوشیشان تشدید شود (مت: ۵:۱۰-۱۲). شاگردانش به حق برای معجزات عیسی که شاهدان رسالتش بودند، شادی می‌کردند (لو: ۱۹:۳۷-۳۸)، اما آنها به اشتباه به قدرت معجزاتی که عیسی به آنها داده بود، شادی می‌کردند (لو: ۱۰:۱۷-۲۰). آن قدرت تنها وسیله‌ای است، و هدفش جلب توجه جستجوگرانی مثل هیرودیس با شادمانی پوچ، نیست (لو: ۲۳:۸) اما برای آوردن انسانهای درستکار برای تمجید خداوند بود (لو: ۱۷:۱۳) و برای جلب توجه گناهکاران به ناجی، که او را با خوشی بپذیرند و تغییر رفتار دهند (لو: ۱۹:۶-۹). این تغییرات باعث شادمانی پیروانش است مثل زنده شدن برادران (لو: ۱۵:۳۲)، درست مثل خوشی پدر آسمان و فرشتگان است (لو: ۷:۱۵-۱۰، ۲۴) و برای شبانی که گوسفند گمشده‌اش را یافته است (لو: ۱۵:۶؛ مت: ۱۸:۱۳). اما برای سهیم شدن در شادیش، باید دوست داشته باشیم همانطور که او دوست داشت.

۲) شادی روح، میوه صلیب. عیسی که خداوند خودش را به فروتنان از طریق او نشان داده بود به وجد آمد (لو: ۲۱:۲۱-۲۲)، زندگیش را برای این کودکان، دوستانش می‌دهد و برای آنها خوشی را می‌آورد که منشأ آن در محبت اوست (یو: ۹:۱۵-۱۵). همزمان دشمنانش شادی تمسخر کنانشان را در پای صلیبش نشان دادند (لو: ۲۳:۳۵). و عیسی از صلیب به سوی پدر می‌رود و شاگردانش اگر به او محبت دارند بایستی خوشحال باشند (یو: ۱۴:۲۸) و هدف از رفتنش را درک کند که فرستادن روح است (یو: ۷:۱۶). هدیه روح را شکر می‌گوییم، آنها با حیات مسیح، زندگی خواهند کرد (یو: ۱۴:۲۰-۲۰) و چون آنها چیزی را با اسمش طلب می‌کنند، همه چیز را از پدر بدست می‌آورند. آنگاه ناراحتیشان به شادی مبدل می‌شود؛ خوشی‌شان کامل خواهد شد و هیچ کس آن خوشی را از آنها نخواهد گرفت

(یو: ۱۴-۱۳، ۱۶:۲۰-۲۴). اما پیروانش نمی‌دانستند که اشتیاق به قیام خواهد انجامید. اشتیاق امیدهایشان را نابود ساخت (لو: ۲۴:۲۱) که لذت قیام باور نکردی به نظر رسید (لو: ۲۴:۴۱). و هنوز، بعد از متوجه ساختن آنها به تحقق کتاب مقدس و قوت روح را به آنها قول داده، یک مرتبه به آسمان صعود کرد (اع: ۸، ۲۴:۲۴-۴۹). آنها با خوشی عظیم، سرشار شدند (لو: ۲۵:۲۵). آمدن روح به آنها نیرویی داد هم به جهت تلفظ (اع: ۲:۴-۱۱) و هم استوار ایستادن: «و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند» (لو: ۲۴:۴۶، ۴:۱۲، ۵:۴۱).

ب) خوشی زندگی جدید

کلمه عیسی، میوه‌اش را تولید کرده است. کسانی که به او ایمان دارند خوشی او را کامل دارند (یو: ۱۷:۱۳). زندگی دسته جمعی از خوشیها و ساده دلیهاست (اع: ۲:۴۶) و با موعظه کردن خبرهای خوب شادی عظیمی به همه جا روی نمود (اع: ۸:۸). تعمید یافتگان پراز شادی و روح القدس گردیدند (اع: ۱۳:۵۲؛ ۸:۳۹؛ ۱۳:۴۸؛ ۱۶:۳۴) باعث شد رسولان، حتی در بدترین آزمونهايشان، تسبیح می‌خواندند (اع: ۱۶:۲۳-۲۵).

۱) منابع خوشی روحانی. خوشی، ثمره روح (پید: ۵:۲۲) و یکی از نشانه‌های ملکوت خداست (روم: ۱۴:۱۷). و آن شادی زودگذری نیست که با شنیدن کلام بوجود آید و سریعاً با صدمه‌ای ویران شود (مر: ۴:۱۶). آن نمونه‌ای از شادی ایماندارانی است که در هنگام عذاب، الگویی برای یکدیگر هستند (۱- تس: ۱:۶-۷) و کسانی هستند که با روح بخشندگی خوش (۲- قرن ۸:۲؛ ۹:۷) با کامل شدنشان (۲- قرن ۱۳:۹)، با یک دلیشان (فی: ۲:۲)، با مطیع بودنشان (عبر: ۱۳:۱۷)، با رفتار راستشان (۲- یو: ۴:۳؛ ۳- یو: ۳-۴) امروز تا روز قیام خداوند مایه خوشی رسولانشان هستند (۱- تس: ۲:۱۹-۲۰).

آن صدقه‌ای که ایمانداران با آن، به راستی پیوند داده می‌شوند (۱- قرن ۱۳: ۶) برای آنها خوشی پیوسته‌ای را که دعا و سپاسگزاریشان آن را می‌پرورد، به ارمغان می‌آورد (۱- تسا ۵: ۱۶؛ فی ۳: ۱، ۴: ۴) چطور ممکن است از پدری برای فرستادن پسر محبوبش از ملکوت شکرگزار باشیم وی سرشار از خوشی باشیم؟ (کول ۱: ۱۱-۱۳). دعای مدام سرمنشأ خوشی است زیرا با امید عجین شده است و چون خدای امید با سرشار کردن ایمانداران از خوشی، به آن پاسخ می‌دهد (روم ۱۲: ۱۲، ۱۳: ۱۵). بنابراین پطرس، ایمانداران را دعوت کرد که خدا را با شادی مبارک بخوانند: زیرا ایمانش؛ با آزمون اثبات می‌شود اما بعضی از رستگاریهای بدست آمده، برای او خوشیهای غیرقابل توصیفی را می‌آورد که پراز جلال است (۱- پطری ۳: ۹-۱۰).

۲) **شاهدان خوشی در هنگام آزمون.** این لذت، فقط به ایمانی تعلق دارد که اثبات شده است. اگر شاگردی، هنگام آشکار شدن جلال مسیح خشنود باشد، باید به قدری که شریک زحمات مسیح است، خشنود باشد (۱- پطری ۴: ۱۳). مانند سرورش، صلیب را به خوشی این دنیا ترجیح دهد (عبر ۱۲: ۲). تاراج اموال خود را با شادمانی خواهد پذیرفت (عبر ۱۰: ۳۴)؛ و در تجربه‌های گوناگون، آن را کمال خوشی داند (ار ۱: ۲) برای رسولان درست مثل مسیح، فقر و شکنجه به خوشی کامل، منتهی می‌شود. پولس خوشی صلیب را در طول رسالتش، تجربه کرد. در واقع، آن اساس شهادتش است. اگرچه اندوهناک است، بندگان خدا «دائماً شادمان» هستند (۲- قرن ۶: ۱۰). رسولان در هر زحمتی شادی وافر دارند (۲- قرن ۷: ۴). با کمترین نگرانی برای خودش، مادامی که مسیح موعظه کرده است، شادمان است (مز ۱۷: ۱)؛ شادی‌اش در زحمت کشیدن برای ایمانداران و کلیسا است (کول ۱: ۲۴) او حتی فیلیپیان را به شادمانی‌اش که ریختن خونس و خدمت ایمانشان است، دعوت می‌کند (فی ۲: ۱۷).

ج) مشارکت در خوشی ابدی

آزمون به پایان خواهد آمد، اما، خداوند با برگذاری عدالت در بابلیان، انتقام خون بندگان را می‌گیرد. آنگاه در آسمان خوشی خواهد بود (مکا ۱۸: ۲۰، ۱۹: ۱-۴). جایی که نکاح بره را جشن خواهند گرفت و کسانی که در آن شرکت می‌کنند با شادی خدا را تمجید می‌نمایند (مکا ۱۹: ۷-۹). و این ظهوری از آن خوشی کاملی خواهد بود که از امروز به بعد به فرزندان خدا، تعلق دارد. زیرا روحی که به آنها داده شده است آنها را همراه با پدر و پسرش عیسی مسیح وارد اجتماعی خواهد کرد (۱- یو ۱: ۲-۴، ۳: ۱، ۲۴).

* * *

زندگی

خدای زنده، ما را به زندگی ابدی فرامی خواند. کتاب مقدس از آغاز تا پایان، زندگی را - در تمام اشکال آن - یکسره ارج می نهد و از خدا مفهومی پاک و بی شائبه در اختیار ما می گذارد. این ها همگی نشانگر آن است که انسان زندگی را به عنوان عطیه ای مقدس از جانب خدا که تجسم بخشش و کیفیت رازگونه^۱ اوست ارج نهاده با امیدی خستگی ناپذیر بدان ادامه می دهد.

الف (خدای زنده

یاری خواستن از « خدای زنده » (دان ۶: ۲۱؛ ۱-پاد ۱۸: ۱۰ و ۱۵)، و سوگند یادکردن « به نام خدای زنده » (داور ۸: ۱۹؛ ۱-سمو ۱۹: ۶) محدود به اعلام این واقعیت نیست که خدای اسرائیل خدای نیرومند و فعالی می باشد، بلکه موارد فوق جملگی بانگر یکی از محبوب ترین اسامی خداست (اعد ۱۴: ۲۱؛ ار ۲۲: ۲۴؛ حزق ۵: ۱۱). اقرار به این که خدا خدایی زنده است به یادآوردن این واقعیت است که او سرچشمه حیات است به یادآوردن عطوفت و مهربانی اوست که « درمانده و خسته نمی شود » (اش ۴۰: ۲۸). عنوان « خدای زنده » یادآور آن است که او « پادشاه سرمدی می باشد... و امتهای قهر او را متحمل نتوانند شد » (ار ۱۰: ۱۰)، و این که اوست که « تا ابدالابد باقی است... نجات می دهد و می رهاوند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می سازد » (دان ۶: ۲۷). بنابراین اهمیت فراوانی که در کتاب مقدس برای « خدای زنده » قائل است نمایانگر اهمیت و جایگاه والای « زندگی » در کتاب مقدس است.

ب (ارزش زندگی

۱) **زندگی پدیده^۲ ارزشمندی است.** حیات در آخرین مراحل کار آفرینش و به عنوان نقطه^۳ کمال آن ظاهر می گردد. در روز پنجم، پرندگان و « جانوران بزرگ دریایی که بر سطح آنها در حرکتند » (پید ۱: ۲۱) آفریده می شوند. آنگاه زمین موجودا زنده دیگری نیز بیرون می آورد (۱: ۲۴). و سرانجام خدا انسان یعنی کامل ترین موجودات را به صورت خویش می آفریند و او را برکت می دهد (پید ۱: ۲۲ و ۲۸) تا زندگیش رشد و تداوم داشته باشد. از این رو زندگی گرچه سخت و مشقت بار است (ایوب ۷: ۱) ولی آدمی حاضر است برای حفظ آن از هر چیز بگذرد (ایوب ۲: ۴). جانکاه شدن و در سایه موت افتادن چنان وحشت انگیز و غمبار است که آدمی از آن سبب که گرفتار چنین فلاکتی دردناک گردیده است آرزوی مرگ می کند (ایوب ۷: ۱۵؛ یون ۴: ۳). دیر زمانی بر این جهان زیستن (جا ۷: ۱۷؛ ۱۱: ۸ و ۹)، بر این « سرزمین زندگان » جای داشتن (مز ۲۷: ۱۳)، و مانند ابراهیم در کهنسالی و پس از طی ایام بسیار در آسایش مردن (پید ۲۵: ۸؛ ۳۵: ۲۹؛ ایوب ۴۲: ۱۷) کمال مطلوب است. والدین در تمنای فرزندانند (پید ۱۵: ۱-۶؛ ۲-پاد ۴: ۱۲-۱۷) زیرا فرزند مایه خوشبختی والدین است (مز ۱۲۷ و ۱۲۸) و نوعی امتداد حیات آنان به شمار می رود. به همین خاطر است که دیدن اطفال و کهنسالان در قوم (زک ۸: ۴ و ۵) همواره مایه خوشی و انبساط خاطر بوده است.

۲) **زندگی لطیف و بی دوام است.** آدمی و دیگر موجودات زنده مانند او، از حیات بهره اندکی دارند. مرگ همواره جزئی از طبیعت آنهاست. زندگی ایشان به روند غیرارادی و به غایت آسیب پذیر تنفس بستگی دارد. مرگ در ذات همه آنهاست. نفسی که می کشند عطیه ای است از جانب خدا (اش ۴۲: ۵) در وابستگی مداوم به او (مز ۱۰۴: ۲۸، ۲۹، ۳۰) « که می کشد و زنده می کند » (تث ۳۲: ۳۹). بنابراین زندگی کوتاه است (ایوب ۱۴: ۱؛ مز ۳۷: ۳۶)، همانند توده دود (حک ۲: ۲)، سایه ای است (مز ۱۴۴: ۴) که هیچ می باشد (مز ۳۹:

۶). در قیاس با مراحل نخست زندگانی، حتی کوتاه تر نیز به نظر می رسد (پید ۴۷: ۸، ۹). حداکثر زندگی به یکصد و بیست، یکصد و حتی به هشتاد و هفتاد سال محدود است (پید ۶: ۳؛ بنسی ۱۸: ۹؛ مز ۹۰: ۱۰).

۳) زندگی مقدس است. تمام اشکال حیات از جانب خداست، توان آدمی در تنفس به گونه ای ویژه از طرف خدا به او عطا گردیده است چرا که خدا برای آن که انسان را به صورت موجودی زنده بیافریند، در بینی او نفس حیات دمید (پید ۲: ۷؛ حک ۱۵: ۱۱) و به هنگام مرگ نیز همین نفس را از او باز پس می گیرد (ایوب ۳۴: ۱۴ و ۱۵؛ جا ۱۲: ۷ پس از ابراز تردیدی که در فصل ۳: ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ آمده). از این رو خدا با ممنوع نمودن قتل (پید ۹: ۵ و ۶؛ خروج ۲۰: ۱۳) - ولو قتل شخصی چون قاتل (پید ۴: ۱۱-۱۵) - زندگی آدمی را مورد حمایت و عنایت خاص خود قرار داده است. حتی زندگی حیوانات تا حدودی مقدس شمرده شده هر چند انسان مجاز است از گوشت حیوانات بخورد. خون حیوان به هنگام کشتن باید به طور کامل از بدنش خارج شود زیرا «جان جسد در خون است» (لاو ۱۷: ۱۱) که همانا سرچشمه حیات زندگان و تنفس کنندگان می باشد (پید ۹: ۴). از این گذشته از طریق خون قربانی است که انسان می تواند با خدا رابطه برقرار نماید.

ج) وعده های زندگی

۱) قانون زندگی. خدا «از مرگ آن کس که می میرد مسرور نمی باشد» (حزق ۱۸: ۳۲) زیرا او انسان را نه برای مرگ، که برای زیستن آفرید (حک ۱: ۱۳ و ۱۴، ۲۳: ۲). به علاوه بهشت زمینی در اختیارش نهاد که میوه درخت حیات آن وی را قادر می ساخت «تا ابد زنده بماند» (پید ۳: ۲۲). هنگامی که انسان گناهکار در صدد برآمد به راه و روش خود زندگی کند خدا او را از دسترسی به درخت حیات بازداشت اما خود حیات را برای وی منع ننمود. او پیش از آن که از طریق مرگ پسرش عیسی حیات را به آدمیان ارزانی دارد «راه های حیات» را به آنان نشان می دهد (امث ۲: ۱۹؛ مز ۱۶: ۱۱؛ تث ۳۰: ۱۵؛ ار ۲۱: ۸).

این راه ها همان «احکام و فرائض» یهوه هستند که «هرکه آنها را به جا آورد در آن حیات خواهد یافت» (لاو ۱۸: ۵؛ تث ۴: ۱؛ خروج ۱۵: ۲۶) و «شمار روزهایش کامل خواهد شد» (خروج ۲۳: ۲۶). آن که اطاعت کند «عمر و ایامی دراز، چشمانی بینا و آرامش و آسایش» خواهد داشت (باروخ ۳: ۱۴) زیرا این ها همگی راه های عدالت هستند و «عدالت مؤدی حیات است» (امث ۱۱: ۱۹، ۲: ۱۹ و ۲۰) «مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود» (حب ۲: ۴) «اما نام شریران از دفتر حیات حذف خواهد شد» (مز ۶۹: ۲۹). تا مدت های مدید، امیدی که قوم اسرائیل به این زندگی موعود داشتند مبتنی بر زندگی این جهانی یعنی زیستن در سرزمینی بود که یهوه به آنان وعده فرموده بود. «زندگی و ایامی طویل» که خدا به قوم وفادار اسرائیل وعده داده است (تث ۴: ۴۰؛ خروج ۲۰: ۱۲) خوشی و سعادت است که دنیا نظیر آن را به خود ندیده - سعادت است که «از جمیع امت های جهان برتر است» (تث ۲۸: ۱).

۲) خدا، منشأ حیات. اگر چه این زندگی موعود که وعده ای است از جانب خدا، صرفاً نیکویی های زمینی، بلکه ارتباط با خداست - خدایی که «سرچشمه آب حیات است» (ار ۲: ۱۳، ۱۷: ۱۳)، «منبع حیات است» (مز ۳۶: ۱۰؛ امث ۱۴: ۲۷) و «رحمتش از حیات نیکوتر است» (مز ۶۳: ۴).

به همین جهت است که بهترین و والاترین افراد اسرائیل کسانی هستند که سعادت زیستن در هیکل خدا را به هر چیز دیگر ترجیح می دهند - زیرا در نظر آنان، یک روز در پیشگاه روی خدا و وقف حمد و پرستش او «بهبتر است از هزار» (مز ۸۴: ۱۱، ۲۳: ۶، ۲۷: ۴) روز که در مکانی غیر از حضور او سپری شود. زندگی از نظر انبیاء همانا «طلبیدن یهوه» است (عا ۵: ۴ و ۵؛ هو ۶: ۱ و ۲).

۳) زندگی پس از مرگ. ملت گناهکار اسرائیل بیش از آن که سعادت زیستن در این دنیا را تجربه کند با تجربه مرگ دست به گریبان است. با این حال قوم اسرائیل از طریق مرگ، به ندای خدا که مصرانه آنان را به حیات و زندگی فرا می خواند پی می برد. حزقیال از قعر ظلمت تبعید بانگ برمی آورد که خدا «از مرگ فرد گناهکار

خشنود نمی شود» بلکه او را به «توبه و حیات» فرامی خواند (حزق ۳۳: ۱۱). حزقیال به خوبی می داند که قوم اسرائیل بسان تلی از اجساد متعفن است. با این حال اعلام می دارد که خدا روح خود را در این استخوان های خشک دمیده بار دیگر آن ها را زنده می سازد (حزق ۳۷: ۱۱-۱۴). همچنین در همان ایام تبعید، اشعیا «خادم بیهوه» را می بیند که «از زمین زندگان منقطع شده به جهت گناه قوم خود مضروب گردیده است» (اش ۵۳: ۸) «او جان خود را به عنوان کفاره گناه قربانی می سازد» و پس از مرگ «ذریّت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد» (اش ۵۳: ۱۰). بنابراین در مسیر کشنده گناه - مرگ، مفرّی نیز هست. شخص ممکن است به خاطر گناهانی که انجام داده بمیرد و با این حال همچنان به حیات امیدوار باشد - و شخصی نیز به خاطر گناهانی که انجام نداده می میرد و با مرگ خود حیات و زندگی را به ارمغان می آورد.

جفا و ایذاء و آزار آنتیوخوس ایفانوس تأییدی بود بر صحت این گفتار پیامبران که وفاداری نسبت به خدا ممکن است به بهای جان فرد تمام شود. چنین مرگی که به خاطر خدا به جان خریده می شود نه جدایی از او بلکه در واقع راهی است که از طریق رستخیز به حیات منتهی می شود: «خدا بار دیگر نفس و زندگانی را به آنان باز می گرداند... و آنان از حیاتی ناپژمردنی می نوشند» (۲-مک ۷: ۲۳ و ۳۶). از خاکی که در آن خوابیده اند «بیدار خواهند شد... و مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید» در حالی که جفا دهندگان آنان «به عذاب جاودانی گرفتار خواهند شد» (دان ۱۲: ۲ و ۳). این مفهوم امید به زندگی دوباره در کتاب حکمت سلیمان توسّع معنا یافته به تبدیل کامل زندگانی عادلان تعمیم می یابد. برخلاف شریران که «به مجرد تولد نابود می گردند» (حک ۵: ۱۳)، عادلان «در دست های خدا هستند» (حک ۳: ۱) و «حیات جاودان... و تاج شاهی جلال» را از او دریافت خواهند نمود (حک ۵: ۱۵ و ۱۶).

د) عیسی مسیح: من حیات هستم وعده ها با آمدن نجات دهنده تحقق می یابد

۱) عیسی درباره حیات سخن می گوید. عیسی، زندگی را پدیده ای ارزشمند می داند، حتی «ارزشمندتر از خوراک» (مت ۶: ۲۵). «نجات جان یک انسان» حتی از نگاه داشتن روز سبت نیز مهم تر است (مر ۳: ۴). زیرا خدا «نه خدای مردگان، که خدای زندگان است» (مر ۱۲: ۲۷). مسیح چنان زندگی را التیام بخشیده احیا می کند تو گویی ابداً تحمل حضور مرگ را ندارد. اگر او حضور می داشت بی شک ایلعاذر نمی مرد (یو ۱۱: ۱۵، ۲۱). این قدرت حیات بخش او نمایانگر قدرتی است که بر گناه دارد (مت ۹: ۶) و نشان می دهد که مرگ را در حیاتی که از جانب اوست - یعنی «حیات جاودان» (مت ۱۹: ۱۶ و ۲۹) - جای نیست. این است حیات واقعی، زندگی که در واقع می توان آن را «حیات» خواند (مت ۷: ۱۴؛ ۱۸: ۸ و ۹). وارد شدن به این زندگی و دستیابی به آن مستلزم آن است که شخص در راه تنگ قدم برداشته از هر آنچه دارد، حتی از جان و زندگی کنونی خود، بگذرد (مت ۱۶: ۲۵ و ۲۶).

۲) در عیسی حیات است. مسیح، این «کلمه ازلی»، از ازل صاحب حیات بود (یو ۱: ۴) به عنوان یک انسان، او «کلمه حیات» است (۱-یو ۱: ۱)، در واقع مالک کل حیات می باشد (یو ۵: ۲۶) و آن را به وفور (یو ۱۰: ۱۰) به تمام کسانی که پدر به او بخشیده است (یو ۱۷: ۲) اعطا می نماید. او «راه و راستی و حیات است» (یو ۱۴: ۶)، «قیامت و حیات است» (یو ۱۱: ۲۵) «نور حیات است» (یو ۸: ۱۲). بخشنده آب حیات است که کسی که از آن بنوشد «در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد» (یو ۴: ۱۴). مسیح «نان حیات» است، به هر که از بدن او بخورد قدرت می دهد که با وی زیست نماید، همان طور که او با پدر زیست می نماید (یو ۶: ۲۷-۵۸). لازمه زیستن در مسیح، ایمان است زیرا «هر که زنده بُود و به او ایمان آورد نخواهد مرد» (یو ۱۱: ۲۵ و ۲۶) اما آن که به او ایمان نیاورد «هرگز روی حیات را نخواهد دید» (یو ۳: ۳۶). زیستن در

مسیح مستلزم آن است که شخص به سخنان مسیح ایمان داشته از آن متابعت کند، همان گونه که خود مسیح از فرمان پدر خود متابعت می کند زیرا « فرمان او حیات ابدی است » (یو ۱۲: ۴۷-۵۰).

۳) عیسی مسیح، مالك و صاحب حیات. عیسی آنچه را که از دیگران می خواهد اول خود انجام می دهد. محتوای اصلی پیام او چیزی است که خود به انسان ارزانی می دارد. او به خاطر محبتی که نسبت به پدر و نیز نسبت به خاصان خود دارد، « حیات خود » و نیز « روح خود » را رایگان تقدیم می دارد (یو ۱۰: ۱۱ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ ؛ ۱- یو ۳: ۱۶) درست همان طور که شبان نیکو حاضر است جان خود را در راه گوسفندان فدا کند. اما مسیح جان خود را می دهد « تا آن را باز گیرد » (یو ۱۰: ۱۷ ، ۱۸) زیرا بدین ترتیب « روح حیات بخش » می گردد (۱- قرن ۱۵: ۴۵) و می تواند به هر که به او ایمان آورد حیات ببخشد. عیسی مسیح با مرگ و قیام خود « رئیس حیات » گردیده است (اع ۳: ۱۵) و حال مأموریت کلیسا این است که « سخنان این حیات را دلیرانه به مردم بگوید » (اع ۵: ۲۰). وقایع زندگی مسیحیان اولیه نیز جملگی در راستای انجام همین مأموریت بود.

۴) زیستن در مسیح. روند گذر از مرگ به حیات، در وجود کسی که به مسیح ایمان می آورد تکرار می گردد (یو ۵: ۲۴). فرد ایمان داری که « در موت او تعمید یافته » (روم ۶: ۳) و « از موت بازگشته است » (روم ۶: ۱۳) از این پس در عیسی مسیح برای خدا زندگی می کند (روم ۶: ۱۰ و ۱۱). او اکنون پدر و پسری را که فرستاده اوست می شناسد و حیات جاودان نیز دقیقاً همین است (یو ۱۷: ۳ ؛ ۱۰: ۱۴). « زندگی » فرد ایماندار « با مسیح در خدا مخفی است » (کول ۳: ۳) یعنی در خدای زنده که وی هیکل اوست « (۲- قرن ۶: ۱۶). این گونه است که او می تواند شریک طبیعت الهی گردیده (۲- پطرس ۱: ۴) در زندگی که تا به حال برایش بیگانه بود سهیم شود (افس ۴: ۱۸). او که از طریق مسیح روح خدا را در وجود خود دارد، در واقع روح خودش منشأ حیاتش است (روم ۸: ۱۰). دیگر از محدودیت ها و قید و بندهای جسم رسته است چرا که اکنون می تواند به سلامت از

وادی موت گذر کرده به حیات جاودان داخل شود (روم ۸: ۱۱ و ۳۸). چنین فردی دیگر برای خودش زیست نمی کند « بلکه برای او که مرد و برخاست » (۲- قرن ۵: ۱۵). برای او « زیستن مسیح است » (فی ۱: ۲۱)

۵) مرگ توسط حیات جذب می شود. فرد مسیحی هر اندازه در این دنیا با متحمل شدن درد و رنج مسیح در مرگ او شریک شود به همان اندازه نسبت حیات او را - حتی در همین بدن فانی خود - متجلی می سازد (۲- قرن ۴: ۱۰). آنچه فانی است باید در حیات غرق شود (۲- قرن ۵: ۴) و آنچه فاسدشدنی است باید فناپذیری را بر تن کند. این روند تبدیل، تقریباً در تمام افراد به صورت مرگ جسمانی ظاهر می شود (۱- قرن ۱۵: ۳۵-۵۵). اما این مرگ به جای آن که جدایی از زندگی و حیات باشد، حیات را جاودانه می سازد و مرگ را پیروزمندانه در خود بلعیده به فناپذیری که خاص خداست می پیوندد (۱- قرن ۱۵: ۵۴-۵۵). نویسنده مکاشفه روح شهدا را می بیند که در آسمانند (مکا ۶: ۹) و پولس رسول در آرزوی است « تا با مسیح باشد » (فی ۱: ۲۳ ؛ ۲- قرن ۵: ۸) از این رو زندگی با مسیح ثمره رستخیز است (تسا ۵: ۱۰) و بلافاصله پس از مرگ محقق می گردد. آن هنگام است که می توان مثل خدا بود و او را همان طور که هست (۱- یو ۳: ۲) رودررو دید (۱- قرن ۱۳: ۱۲). همین ملاقات با خداست که جوهر حیات جاودان را تشکیل می دهد.

تنها هنگامی که به طور کامل به زندگی ابدی پامی نهیم که بدن ما در جلال برخاسته، از حیات جاودان بهره مند می گردد. آنگاه است که « مسیح، یعنی حیات ما » (کول ۳: ۴) در اورشلیم سماوی یعنی « خیمه خدا با آدمیان » (مکا ۲۱: ۳) ظاهر می گردد - جایی که نهر آب حیات جاری است و درخت حیات میوه می آورد (مکا ۲۲: ۲ و ۲۱: ۲ ؛ مکا ۲۲: ۱۴ و ۱۹) « و بعد از آن موت نخواهد بود » (مکا ۲۱: ۴) زیرا موت « به دریاچه آتش افکنده خواهد شد » (مکا ۲۰: ۱۴). آن جا بهشتی جدید است - جایی که مقدسین تا به ابد از حیات خدا در عیسی مسیح بهره مند خواهند بود.

۱۴۲۹ توبه پطرس رسول، پس از آنکه سه مرتبه استاد خود را انکار نموده بود، شاهدهی بر این مدعا است. نگاه رحمت بیکران عیسی، اشک توبه را از پطرس جاری ساخت و پس از رستخیز خداوند، سه بار تأیید محبت برای او به انجام رسید.^۵ همچنین توبه دوم دارای یک بعد اشتراکی است، همان طور که در دعوت خداوند به کل کلیسا مشهود است: «توبه کن!»^۶

قدیس آمبروز در مورد این دو توبه می گوید، در کلیسا «آب و اشک وجود دارد: آب تعمید و اشک های توبه».^۷

توبه درونی

۱۴۳۰ دعوت عیسی به توبه و پشیمانی، همچون دعوت انبیاء پیش از او، هدف خود را بر کارهای قابل انجام در دنیای خارج قرار نمی دهد، همچون «پلاس پوشی و خاکسترنشینی، روزه داری و ریاضت کشی، بلکه منظور آن توبه قلبی و درونی است. بدون این عمل، چنین توبه هائی [۱۰۹۸] بی اثر و کاذب باقی می مانند، اما توبه درونی خود را با نشانه و اشارات و اعمال مشهود توبه، نمایان می سازد.^۸

۱۴۳۱ توبه درونی، یک تعیین موقعیت مجدد غریزی است درخصوص کل زندگی، یک بازگشت و دگرگونی به سوی خداست که از صمیم قلب صورت می پذیرد، انتهای گناه است، روگردانی از شریر و بیزاری از کارهای شرارت باری است که مرتکب شده ایم. [۱۴۵۱] درعین حال مستلزم اشتیاق و عزم راسخ شخص برای تغییر زندگی خود است که با امید به رحمت خدا و اعتماد به کمک فیض

تعلیم کلیسای کاتولیک

توبه تعمید یافتگان

۱۴۲۷ عیسی به توبه دعوت می کند. این دعوت شامل بخش اصلی ملکوت است: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک [۵۴۱] است، پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»^۱ در موعظه کلیسا این دعوت ابتدا به کسانی که هنوز مسیح و انجیل او را نمی شناسند خطاب می گردد. همچنین، راز توبه جایگاهی عمده برای توبه اساسی و اولیه را به خود اختصاص می دهد. به وسیله ایمان به انجیل و به واسطه توبه^۲، یک فرد از شرارت دست برمی دارد و نجات را حاصل می کند، یعنی بخشش تمام گناهان و عطیه حیات جدید را بدست می آورد. [۱۲۲۶]

۱۴۲۸ دعوت مسیح به توبه، به انعکاس خود در زندگی مسیحیان ادامه می دهد. این توبه دوم، یک وظیفه ممتد برای کل کلیسا است [۱۰۳۶] که، «گناهکاران را در آغوش خود می گیرد، هم مقدس است و همیشه محتاج پاک شدن [است]، [و] راه توبه و تازه شدن را به طور [۸۵۳] پایداری طی می نماید.»^۳ این تلاش برای توبه، فقط یک کار انسانی نیست. در واقع اقدامی است از سوی یک «قلب پشیمان»، که به وسیله فیض خدا، جذب شده و برای پاسخ به محبت خدا که ابتدا نیز او ما را محبت نمود، برانگیخته شده است.^۴ [۱۹۹۶]

۱- مر ۱: ۱۵

۲- اع ۲: ۳۸

۳- LG 8&3

۴- مز ۵۱: ۱۷؛ یو ۶: ۴۴؛ ۱۲: ۳۲؛ ۱- یو ۴: ۱۰

۵- لو ۲۲: ۶۱؛ یو ۶: ۴۴؛ ۱۲: ۳۲؛ ۱- یو ۴: ۱۰

۶- مکا ۵: ۱۶ و ۵

۷- قدیس آمبروز، ep. 41,12: PL 16,1116

۸- یوئیل ۱۲: ۱؛ اش ۱: ۱۶-۱۷؛ مت ۶: ۱-۶ و ۱۶-۱۸

او همراه است. این توبه قلب با درد و غمی سودمند همراه می‌گردد که پیشوایان آن را *anim uciatus* (پریشانی روح) و *compunctio cordis* [۳۶۸] (توبه قلب) ... نامیدند.^۹

۱۴۳۲ قلب بشر افسرده و سخت است. خدا باید به انسان قلب تازه ای دهد.^{۱۰} توبه قبل از هر چیز، کار فیض خدائی است که قلب [۱۹۸۹] ما را به سوی خود برمی‌گرداند: «ای یهوه ما را به سوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد!»^{۱۱} خدا اقتداری برای تازه شدن به ما می‌دهد. با آشکار شدن عظمت محبت خدا است که قلب ما به وسیله نگرستن بر کسی که گناهان ما به او نیزه زدند، دگرگون می‌شود:^{۱۲}

بیائید چشمان خود را بر خون مسیح بدوزیم و درک نمائیم که آن چقدر برای پدرش با ارزش است، زیرا، خونی که برای نجات ما ریخته شد، فیض توبه را برای تمامی جهان به ارمغان آورده است.^{۱۳}

۱۴۳۳ از زمان قیام مسیح، روح القدس «جهان را بر گناه ملزم» ساخته است،^{۱۴} یعنی ثابت نموده است که جهان به کسی که پدر او را [۷۲۹] فرستاد، ایمان نیاورده است. اما همین روحی که گناه را در برابر نور آشکار می‌نماید، همچنین به قلب بشر، فیض برای توبه و [۱۸۴۸-۶۹۲] پشیمانی عطا می‌کند.^{۱۵}

۹- شورای ترنت (۱۵۵۱): DS 1676-1678; 1705; Roman Catechism, II, V, 4.

۱۰- حزق ۳۶: ۲۶-۲۷

۱۱- مرائی ۵: ۲۱

۱۲- یو ۱۹: ۳۷؛ زکر ۱۲: ۱۰

۱۳- قدیس کلمنت اهل روم، Ad Cor 7/4: PG 1/224

۱۴- یو ۱۶: ۸-۹

۱۵- یو ۱۵: ۲۶؛ اعم ۲: ۳۶-۳۸؛ ژان پل دوم، Dev 27-98

انواع توبه در زندگی مسیحی

۱۴۳۴ توبه باطنی مسیحیان، به روش های متنوع و بسیاری قابل بیان است. کتاب مقدس و پیشوایان به ویژه بر سه شکل آن تأکید می‌نمایند، [۱۹۶۹] روزه، نیایش و صدقه دادن،^{۱۶} که بیانگر توبه در رابطه با خود شخص، با خدا و با دیگران است. همراه با تطهیر درونی که به وسیله تعمید یا شهادت حاصل می‌شود، آنان به عنوان ابراز کسب بخشش گناهان این موارد را نیز بر می‌شمارند: سعی در مصالحه با همنوع خود، اشک های توبه، توجه به نجات همنوع خود، شفاعت قدیسین و بکارگیری محبت «که کثرت گناهان را می‌پوشاند».^{۱۷}

۱۴۳۵ توبه در زندگی روزانه با اقداماتی نظیر اینها به انجام می‌رسد؛ آشتی، توجه به فقرا، اجرای حق و عدالت و دفاع از آنها^{۱۸} به وسیله اعتراف و قبول اشتباهات نسبت به برادران، بازبینی زندگی، آزمایش وجدان، راهنمایی روحانی، تقبل رنج و تحمل جفا به خاطر عدالت. هر روز بردوش گرفتن صلیب و پیروی عیسی، مطمئن ترین راه توبه است.^{۱۹}

۱۴۳۶ راز نان و جام مقدس و راز توبه. توبه و دگرگونی روزانه، منشأ و اقتدار خود را در راز نان و جام مقدس می‌یابد، زیرا قربانی مسیح در آن حضور می‌یابد که ما را با خدا مصالحه داده است. کسانی که از حیات مسیح زندگی می‌کنند، از طریق راز قربانی مقدس، تغذیه شده و تقویت می‌شوند. «این راز، علاجی برای آزادی ما از تقصیرات روزانه و محافظ ما از گناهان کشنده».^{۲۰} [۱۳۹۴]

۱۶- طوب ۱۲: ۸؛ مت ۶: ۱-۱۸

۱۷- پطر ۴: ۸؛ یح ۵: ۲۰

۱۸- عام ۵: ۲۴؛ اشع ۱: ۱۷

۱۹- لو ۹: ۲۳

۲۰- شورای ترنت (۱۵۵۱): DS 1638

۱۴۳۷ مطالعه کتاب مقدس و نیایش آیین ساعات شرعی و دعای ای پدر آسمانی ما - هر عمل صادقانه عبادی یا دل سپردگی، روح توبه و پشیمانی را در درون ما تازه می سازد و آن را در بخشش گناهانمان سهیم می گرداند.

۱۴۳۸ فصول و ایام توبه، در طی تقویم کلیسایی (روزه بزرگ، و هر جمعه به یادبود مرگ خداوند)، لحظات حساس اجرای توبه آمیز [۵۴۰] کلیسا است. ۲۱ این اوقات مخصوصاً مناسب هستند برای انجام اعمال روحانی، آیین نیایش توبه آمیز، زیارتگاهی به عنوان نشانه توبه، ترک نفس داوطلبانه همچون روزه گرفتن و صدقه دادن، و مشارکت برادرانه (کارهای خیر خواهانه و رسالتی). [۲۰۴۳]

۱۴۳۹ جریان توبه و پشیمانی، توسط خود عیسی در مثل پسر ولخرج بیان شد، که محور اصلی آن پدر بخشنده است: ۲۲ فریبندگی [۵۴۵] آزادی موهوم، ترک خانه پدری؛ بدبختی عظیمی که این فرزند بعد از بر باد دادن دارایی اش، خود او را در آن یافت؛ تحقیر سنگین اش هنگامی که مجبور به خوراک دادن به خوک ها بود و بدتر از آن، هنگامی که می خواست از آشغالی که خوکها می خورند، تغذیه نماید؛ تفکر او در مورد همه آنچه از دست داده اند؛ توبه او و تصمیمش برای اینکه خود را در برابر پدرش مقصر اعلام نماید؛ سفر بازگشت؛ استقبال سخاوتمندانه پدر، خوشی پدر - تمام اینها خصوصیات جریان توبه هستند. جامه زیبا، انگشتری و ضیافت سرور انگیز، همگی سمبل آن حیات تازه هستند - پاک، با ارزش و پراز شادی - که از آن هر کسی است که به سوی خدا باز می گردد و به سوی آغوش خانواده اش که همان کلیسا است. فقط قلب مسیح است که اعماق محبت پدر را می شناسد و می تواند عمق رحمت او را با چنین روش سهل و زیبائی بر ما آشکار نماید.

عبادت کلیساها

دعا در تواضع

۱- برادران مانند آن فریسی دعا نکنید
چون آنکه سر برکشد، سرافکنده می شود.
در مقابل خداوند سر به زیر آوریم
و همچون آن باجگیر دعا کنیم^۱:
خداوندا، بر ما گناهکاران رحم فرما.

۲- خداوندا، خالق متعال،
نمی دانیم چگونه در ندامت از گناه خویش بگرییم
و با اشک هایمان از مرگ رهایی یابیم.
اما ای تو که بخشاینده زندگی به گناهکاران و باجگیرانی،
به درگاهت التماس می کنیم
تا در رحمت خویش به ما بیاموزی که مانند آنها دعا کنیم.

۳- ای سرچشمه حیات واقعی،
درب ندامت و توبه را بر من بگشا.
به سوی معبد مقدس تو می شتابم
و معبد وجود گناهکارم را به سوی تو می کشانم
تو ای چشمه جوشان رأفت و شفقت
قادری در رحمت، تطهیرم نمایی.

۴- پادشاه ما اراده نمود که شاگردانش

۱- لوقا ۱۸: ۹-۱۴

مهربان و فروتن باشند
و همانگونه به ما آموخت،
که چگونه ناله و زاری و خضوع باجگیر را تقلید کنیم.

۵- آری خداوندا، ما چون آن باجگیر
با قلبی نادم،
به سوی لطف و مهربانی تو رو می آوریم.
ما را نجات ده و بیمارز
ما که بر جاده حیات پرتواضع تو، قدم نهاده ایم.

۶- آنکه فروتن ماند از بدبختی نجات می یابد
و آنکه به خود بالد از اوج فضیلت فرو می افتد
با قلبی نادم بر سینه زنیم و فریاد برآوریم
ای عیسی، پسر خدا و خداوند ما
بر ما گناهکاران رحم فرما.

۷- ای باکره مقدس، مادر نور بی غروب
با دعاهایت تاریکی قلب ما را بزدا
ای که کوچک و حقیر ماندی
ما را به راه زندگی هدایت فرما.

(سرودی از کلیسای بیزانثینی)

La prière des Eglises page 30

Prière Orientale des Eglises Tome 4 p. 81

استواری در محبت

ط ۲

۱- تو که در آغاز، تمام آسمان ها را
با کلام پرتوان و روح حیات بخش خود استوار گردانیدی،
ما را نیز ای پروردگار و ناجی بشریت،
بر صخره تزلزل ناپذیر ایمان، استوار گردان.

۲- ای خداوند رحیم و مهربان
که برای ما داوطلب درد و رنج شده
و بر صلیب آویخته گشتی.
ضربه و دشنامی را تحمل نمودی که برایمان
صلح و نجات را به ارمغان آورد.
به همت و برکت توست که ما همگی،
با پدرت مصالحه کردیم.

۳- تو که بر روی صلیب، رنج و درد را تحمل کردی
و بر آن سارق، درب فردوس را گشودی^۱،
قلب مرا در محبت استوار گردان
ای تنها یار آدمیان.

۴- تو که در سومین روز از قبر برخاستی
و نور حیات را بر جهان تابانیدی،
ای خداوند، بخشاینده زندگی
قلب مرا در محبت استوار گردان
ای تنها یار آدمیان.

(سرودی از کلیسای بیزانتینی)

La prière des Eglises page 33

Prière Orientale des Eglises Tome 1p. 197

صلیب راه آزادی است

ط ۳

۱- پروردگارا،
تو توان من، نیروی من و خدای من هستی،
شادی و شمع من تویی
و تویی که بدون ترک آغوش پدر^۱
بر فقر و خواری من نظر لطف افکندی
پس تو را مدح می گویم:
فر و شکوه بر قدرت تو باد
ای یار آدمیان.

۲- آن روز که دشمن تو بودم،
محبت بی کرانت را از من دریغ نداشتی
فقر و خواری بی حد مرا تحقیر نکردی
ای ناجی رحیم.
خود را در ماورای تصور من
خوار و زبون کرده بر زمین فرود آمدی
و با حفظ کمال جلال خود،
من، این کوچک و حقیر را جلال و شکوه بخشیدی.

۳- ربی، با مرگ خود، مرگ را نابود
و با صلیب خود، گناه را مغلوب ساختی.
با فقر و بینوائیت
هاویه را از دارایی اش محروم کردی.
چگونه در برابر اعمال شگفت آورت،
انگشت حیرت به دندان نگذارم
ای یار آدمیان.

۴- چگونه دور از جمال تو هستم،

ای نور جاودان

و چگونه ظلمات مرا فرا گرفته اند؟

عاجزانه از تو می خواهم

تا مرا به سوی خود بازگردانی

و به نور احکامت هدایتی فرمایی.

(سرودی از کلیسای بیزانتینی)

La prière des Eglises page 33

Prière Orientale des Eglises Tome 4 p. 15

سینه دریده مسیح، چشمه آب حیات ط ۴

۱- ای مسیح، منجی آفرینش و هستی،

ای خدای لطف و جلال

ای که بخشیده ای به مرحمت

راز تعمید بهر عفو گناه

ما به سویت در توبه و ایمان رهسپاریم،

ای خدای جهان.

۲- ای خدای محبت و رحمت

ای که بخشیده ای به انسان ها

نه چو موسی و صخره او

و نه یعقوب و چاه پرآش

و نه اردن که کرده ای تطهیر،

روز تعمید خود، مسیح خدا

بلکه از سینه دریده تو،

شد روان آب زندگانی ما.

۳- فشرده دل، فرسوده روح

به اشتیاق و آرزو، به سوی تو کنیم روی

مسیح، ای هادی ما، به سوی ذات پاک حق

ما در او تولدی دوباره ده

و رخصتی که از بن چاه گناه

به رحمت رها شوم

و سیر از آب زندگی.

۴- کنون گشوده قلب تو به روی ما

و دست های یاریت به سوی ما

که در آغوش پدر گرد آوری تمام ما

و شادی مراحم مزید خود

به ما فرو روندگان هاویه، عطا نما.

(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی)

La prière des Eglises page 36

Prière Orientale des Eglises Tome 1 p. 236

مسیح، رهاننده ما از اسارت

ط ۵

۱- ای به تن کرده جامه ای از نور
من به پای تو ایستاده و پس
می زنم من تو را صدا از شور
کن تو روشن روان تیره من
ای مسیح،
هم رحیم و هم غفور.

۲- داده ای رخصت صلیب خودت
هم اجازت که تا شوی تحقیر
ای خداوند، مهربان و بزرگ،
پر شکوه و جلال و خوب و رحیم
بود میلت که بنده آرای،
بر لباس خدائیت، ای نور.

۳- ای مسیح،
تو مرا از اسارت مرگ رها ساختی
تا به فنا ناپذیری ملبس شویم
آن زمانی که در تمام تنت،
مزه مرگ بود و میخ و صلیب
روز سوم، روز رستاخیز.

۴- منجی ما مسیح، یار بشر
با دو دست گشوده روی صلیب
تا جهان را به برکشی از مهر
دفن جسمت به خاک، خالی کرد
دوزخ و عمق هاویه را
پرزشادی نمودی انسان را،
روز سوم، روز رستاخیز.

(سرودی از کلیسای بیزانینی)

La prière des Eglises page 30

Prière Orientale des Eglises Tome 1 p. 198

اجابت دعای گناهکار

ط ۶

۱- ای خدای رحمت و نجات و بخشش و احیاء
خدای شفا و تندرستی و نور حیات
و ای خدای رستاخیز و زندگی جاودان،
هنگامی که در ملکوت خود می آیی، مرا به یاد آور

۲- ای پرهیبت، مقتدر و رفیع،
ای نیکخواه و خالق موجودات
ای زنده و ستوده،
ای کامل و متعال،
ای هم آوا با آه و ناله تمامی موجودات.

۳- من نیز، هم صدا با مصلوب کنار تو،
به درگاهت التماس می کنم
او به خاطر تو،
بازداشت، دربند و مصلوب نشد
و به نام ارفع تو،
سیلی نخورده و بی حرمت نگشت
برای تو رسوا و تحقیر و به مرگ تسلیم نشد.

۴- اما لایق ملکوت دادگران
و سهیم در نور مراد گردید
زیرا صداقت در عهد و استواری پیمان تو بود،
که او را به هدیه مسلم تو واقف نمود.

۵- ای نعیم و متبرک
مرا نیز با همان ایمان بپذیر
ای نیکوکار، از ویرانی رهاییم داده
و از معلولیت و بیماری نجاتم بخش
ای رحیم و رحمان.

۶- از آستانه مرگ به زندگی بازم آور

ای صاحب و بخشاینده زندگی

زیرا من نیز به تو تعلق دارم

و از تو می‌خواهم همراه آن سارق به من جان بخشی

ای پناه بی پناهان.

۷- جان مرده ام را به نفس تازه زندگی،

حیات بخش

ای حیات جاوید

و ای برخاسته از مرگ

ای نیکی بی انتها

و برکت مزید مداوم

ای بخشش جاوید و ید یمین مقتدر

و ای دست فرمانروا و همیشه نزدیک.

۸- خداوندا،

کافی است که اراده تو

بر نجات من قرار گیرد

و نگاهی رقت‌آور اندازی تا تبرئه شوم

و با سخنی از تو،

طاهر و بی عیب گردم.

۹- ستم‌هایم را فراموش کن،

آنگاه دلیر خواهم شد

عفو و گذشت و اغماضت را بر من آشکار ساز

آنگاه به تو پیوند خواهم خورد

ای مکرم در هر قول و فعل

جلال و شکوهمندی

تا ابدی روز کمال بر تو باد.

(سرودی از کلیسای ارامنه گریگوری نازک، قرن ۱۰)

La prière des Eglises page 37

Prière Orientale des Eglises Tome 4 p. 180

زخم مسیح، شفای انسان

ط ۷

۱- خداوندا،

به پایت می‌زنیم زانو

و هر صبحی

تو را با سجده ای حمد و سپاس بی کران گوئیم

تو ای تابنده خورشید، بر هر نیک و بد

ای حق،

حفاظت کن تمام ما به زیر چتر الطافت.

۲- خداوندا،

زمان عمر کوتاه است

و ما هم در بطالت می‌سپاریمش

بدون بهره‌ای از عشق

به نفع مرگ می‌میریم.

۳- خداوندا،

به پایت ایستادیم ما

تو از سر تا به پا پوشیده از صد زخم و صد ضربه

که زخمانت شفای من

و خون تو طاهر ساز این جانند

تو ای تسلیم رنج و مرگ.

۴- مسیحا، روزه را دادی تو عزت

و ما را قابل حمد و ستایش در لوای آن

بده جانی دگر باره به آنکه آفریدی باز شکل خود

سخن‌گو با همه آنان

و در آنان تمام احیاء فصاحت را

و ما را متحد کن با پدر،

آن ساحل ایمن.

(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی)

La prière des Eglises page 29

Prière Orientale des Eglises Tome 1 p. 223

در پیروزی مسیح بر شیطان، سهیم شویم ط ۸

۱- تمامی خلقت،

شکرگزارد و سپس گوید مسیح را
که با پرهیزکاری و روزه فرخنده اش
آفرینش را از زنجیر خطا و گمراهی نجات داد.
او به بیابان رفت تا با ابلیس مبارزه کند
بر او پیروز شد و انسان فانی را تبرئه کرد.

۲- حال که از نزد ما به آسمان صعود کرده
به درگاه پدر برای همگی ما شفاعت می کند
او را سپاس گوئیم.

۳- در این معبد الهی،

زندگی نوین به انسان فانی واگذار می شود
نزدیک شو، ای گناهکار که تحت سلطه مرگی
بیا و رازهای حیات بخش را بپذیر
که با این رازهای سرشار از آتش روح القدس،
اعمال شیطان در قلب ما سوزانده می شود.

(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی

جهت چهارمین یکشنبه و شب سه شنبه ایام روزه)

ایلعازر، بیرون بیا!

ط ۹

* حیات و قیامت منم بی گمان
هر آن کس که ایمان به من آورد،
اگر مرده گردید زنده شود.
اگر زنده ایمان به من آورد،
نبیند دگر مرگ را تا ابد.
گر این گفته باور کنی در حیات،
بیایی به دنیا و عقبی نجات. (یوحنا ۱۱: ۲۵-۲۶)

۱- مسیح ایلعازر را ندا داد:

«از قبر برخیز و بیرون آی».
از کام مرگ، او را آزاد کرده
زندگی دنیوی را به او بازگرداند.
مسیح قدرت مطلقش را اظهار و تأیید نمود
دوستانش را خشنود و گرامی داشت
و دشمنانش را شرمنده ساخت.
... *

۲- با برخیزاندن ایلعازر،

عیسی بر شاگردانش آشکار نمود،
که خود درخشان از ذات پدر برون آمده
و نوری است که همه چیز را منور می گرداند.
زندگی و نجات را بشارت می دهد
و قدرت خصم را در هم می شکند.
... *

۳- یاد او یاور و دلگرمی قلب ماست

شکوه و جلال او را بسرائیم:
«اوشعنا! مبارک باد آنکه به نام بیهوه می آید
او که خداوندست و بر ما ظاهر گشته».

... *

(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی

گرفته شده از نماز شب جمعه ایلعازر)

دعای استغاثه برای ایام توبه

ط ۱۰

* برخاسته، نزد پدر خود می روم.
(لوقا ۱۵: ۱۸)

۱- ای خدا، به سوی تو روح خود را برمی افرازم
خود را به دست تو می سپارم، ای تنها امید من!
مصیبت و درد مرا بنگر
همه گناهانم را ببخشای.
(مزمور ۲۵: ۱ و ۲ و ۱۸)

* ...

۲- قلبم می گوید: «من در طلب روی تو هستم
فریادم را بشنو، رحم کرده اجابت فرما».
ای خدا، نزد تو فریاد برمی آورم
ای صخره من، از من خاموش باش.
(مزمور ۲۷: ۷ و ۸، ۲۸: ۱)

* ...

۳- تو ای خدا، لطف خود را از من باز مدار
رحمت و راستی تو همیشه محافظ منست.
قلب و جان مرا شفا ده
زیرا به محبت تو گناه ورزیده ام.
(مزمور ۴۰: ۱۲، ۴۱: ۴)

* ...

۴- ای خدای مهربان، بر من رحم نما
از تمام گناهانم، مرا پاک ساز.
ای خدا، حماقت مرا خوب می دانی
و گناهان من، در برابر تو پوشیده نیست.
(مزمور ۵۱: ۱، ۶۹: ۶)

* ...

۵- ای خدا، بر فرزندان خود رحم کن
با وجود گناهانمان، به سوی ما باز گرد.
شادمانی نجات را به من بازگردان
لب هایم را بگشا تا حمد تو را بسرایم.
(مزمور ۹۰: ۱۳، ۵۱: ۱۲ و ۱۵)
* ...
۶- خوشابحال کسی که خدا او را
از تمام خطاها و گناهانش می بخشد.
تو شادی من و تو پناهگاه من هستی
تمام راست دلان، خدا را حمد خواهند گفت.
(مزمور ۳۲: ۱ و ۶۴: ۱۰)
* ...
۷- قلب من، تو را می خواند و به وجد درمی آید
و تو متبارک می خوانم، تا ابدی روز کمال
(مزمور ۳۰: ۱۲)
* ...

نجات در آرامش و شادی مسیح

ط ۱۱

۱- مسیح، خداوندا،

ای فرمانروای پرجلال

که مصلوب شده، با رنج خود بر مرگ فائق گشتی.

ای مسیح، پسر خدا،

به ما وعده زندگی نوین،

در ملکوت منور خود دادی.

۲- ما را از بدی و شرارت دور ساز

صلح و مهربانی ات را

در ما استوار گردان

تا هنگام آمدن پرجلال،

به استقبال تو،

بی تقصیر و شادمان بیرون آییم.

۳- ای مسیح، مدح تو را می سرائیم

و شکوه پرجلال تو را اعلام می داریم.

زیرا لطف و مهربانی تو بیش از اندازه است.

مهر و محبت تو،

برای آدمیانی که در بند مرگ بسر می بردند،

بی پایان است.

چه عظیم است محبت تو

که به ما زندگی نوین می بخشد.

۴- گناهان ما را در نور بخشش خود پاک ساز

روح القدس خود را بر ما روان ساز،

تا حمد تو را گوئیم.

زیرا تنها با اوست،

که توان ستایش و پرستش تو را،

در اتحاد با پدر، جاودانه می داریم.

(سرودی از کلیسای مارونی)

مسیح، امید درماندگان

ط ۱۲

۱- باشد که قلب ما هشیار بماند

باشد که روح القدس،

پیوسته آن را به ستایش برانگیزد.

ای امید آنان که نالانند،

بیا و بر زخم های ما مرهم گذار،

بیا و در قلب ما دعا کن.

۲- باشد که چه بیدار و چه در خواب

پیوسته با تو گام برداریم

چشمان دل ما را بگشا

تا بتوانیم پیوسته فر و شکوه تو را نظاره کنیم.

۳- باشد که نور صلیب تو،

بر ماوای ما طلوع کند

ای تو که با خون خود، ما را نجات بخشیدی

ظلمت را از قلب ما دور ساز

و چشمان ما را با عدالت خود منور گردان.

۴- ای حصار محکم صلح و آشتی، با ما بمان.

ما را از گناهانمان آزاد ساز.

ای که کلیسایت ستایش تثلیث قدوس را،

هر بامداد و شامگاه و شب کند.

(سرودی از کلیسای مارونی)

در پی نشانه‌های آمدن مسیح

ط ۱۳

۱- چه کسی زمان را تعیین نموده

چه کسی دوران زندگی را معین ساخته
مگر آن کس که چون پرتویی در نور
همیشه نزد پدر است؟

۲- فضای محبت تو ای مسیح،

تمام آدمیان را احاطه کرده است.

ای مسیح،

در حالی که زمان فرا رسیدن خود را از ما پنهان داشتی،
به ما آموختی که در آسمان،
نشانه‌های زمان را تشخیص دهیم.^۱

۳- «بازگشت مهیج خداوند چنان سریع

چون برق که از آسمان گذرد، خواهد بود»^۲.

جان من، تو این هشدار را شنیدی
پس، بشتاب و آماده شو.

۴- از مثل درخت انجیر مراحل زمان را بیاموز^۳

هنگامی که برگ‌های آن لطیف اند و ساقه‌هایش می‌رویند،
آن زمان دانی که تابستان فرا می‌رسد.

پس تو آگاه از آن نشانه‌ها باش،
که فرا رسیدن او نزدیک است.

۵- ای داماد نوین و مهربان،

که مرا به حجله‌ات دعوت می‌کنی^۴،

مرا در رنج‌هایت سهیم نما

به جامه فرخنده‌ات مرا بیارای

که من در نور ملکوت تو خواهم تابید.

۱- متی ۲: ۱۶-۲۴ ۲- متی ۲۴: ۲۷ ۳- متی ۲۴: ۳۲ و ۳۳ ۴- متی ۱: ۲۵-۱۳، ۲۲: ۱-

۶- من که نالایقم چگونه در بین مقدسین راه یابم؟

اگر من جرأت نمایم که وارد آن جشن شوم،
جامه‌ام به من خیانت خواهد کرد^۵.
خداوندا، مرا طاهر ساز و نجات ده
زیرا تو یار آدمیانی.

۷- مرا همچون درخت انجیر بی‌ثمر، قطع نکن^۶

ولی ای مسیح چون تو مهربانی،
با آن کس که به سویت فریاد برمی‌آورد، همدردی نما
و در حجله‌ات را بر او مبنده^۷.

۸- درب امعاء و احشای رحمتت را بر روی من مبنده^۸،

بلکه ای خداوند، مرا از این خواب سنگین بیدار کن
و در فانوس من آنقدر روغن بریز،
تا بتوانم آن را با دیگران تقسیم کرده،
تو را مدح نمایم^۹.

۹- پروردگار به تو کیسه زرش را سپرده!^{۱۰}

آن را برای او به ثمر رسان

به بیچارگان تقسیم کن^{۱۱}

آن وقت تو در خداوند دوستی یافته‌ای.

۱۰- پنهان نکن کیسه زری را که دریافت کرده‌ای

کلام خداوند زنده، پرتوان و تیز و برنده است^{۱۲}

اعمال شگفت‌انگیز او را اعلام دار

تا فیض او بر همگان سرازیر شود

و در شادمانی خداوندت گام بگذار.

(سرودی از کلیسا بیزانتینی)

La prière des Eglises page 32

Prière Orientale des Eglises Tome 3 p. 17

۵- متی ۲۲: ۱۲ ۶- متی ۲۱: ۱۸-۲۰، لوقا ۱۳: ۶-۹ ۷- متی ۱۱: ۱۳-۱۳ ۸ اشعیا

۶۳: ۱۵ و ارمیا ۳۱: ۲۰ ۹- متی ۱۳: ۱-۱۳ ۱۰- متی ۱۴: ۱۶-۱۶ ۱۱- لوقا ۱۸: ۲۲

۱۲- متی ۱۸: ۲۵؛ عبرانیان ۱۲: ۴ و ۱۳

ای که در خوابی بیدار شو

هللویاه، هلولیاه، هلولیاه.

۱- ای جانی که فرسوده از هر ظلم و ستمی
برخیز و در پرهیزکاری، خود را احیاء نما.
با رنج و اشک خود مرهمی آماده ساز
و زخم چهره دگرگون شده ات را دستمال ببند.

۲- از اعماق قلب خود فریاد برآور،
گناه و شرارت خود را
تا خداوند رحیم و بخشنده به تیره بختی تو رحم کند.
تو دل به زیبایی های ساختگی دادی که گذر است
و زیبایی های اصلی خود را ویران نمودی،
ای دختر روشنایی!

۳- ای نگون بخت تا به کی
خود را در چیزهای بی پایه و اساس جستجو می کنی؟
ای تو که خود را در دام طمع و آرزو انداخته ای
مادرت حوا را به یاد آور که در این دام هلاک گشت.

۴- ای امید که بر زندگی ما می درخشی،
رحم به آن جان و روانی نما که از تو محروم است
من بره تو ام
لیکن آن شریر مرا از دیر زمان اسیر نموده بود
زیرا من به * و گناه آلوده بودم.

ط ۱۴

۵- آن بره که از آن توست،
بره ای که ثروت تو را بیهوده تلف کرد،
خداوندا، به جستجویش برون آی
من به تو تعلق دارم و آن شریر مرا ربوده است
او را تهدید نما و آنچه از آن توست از چنگش آزاد کن.

۶- تو که انسان را محبت می نمایی به من رحم نما
زیرا من به جز تو دیگر امید به کسی ندارم
بر تو سپاس باد، ای که گمراهان را یافته
و آنها را از گمراهی نجات می بخشی.

۷- سپاس بر تو و شکوه و جلال بر پدر
و همچنین بر روح القدس، پشتیبان ما باد
و ما همگی، تو را ای خدای یکتا تو را می ستاییم
تا ابدی روز کمال آمین، آمین.

(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی)

La prière des Eglises page 35

Prière Orientale des Eglises Tome 4 p. 219

من تو را ترك کردم، تو مرا تنها مگذار ۱۵ ط

۱- ای عیسی مسیح، خداوند و خدای ما
تو برای لازار گریستی
و اشک غم و همدردی و رأفت بر او فرو ریختی،
اشک های تلخ مرا بپذیر.

۲- رنج های مرا با رنج هایت تسکین ده،
زخم های مرا با زخم هایت شفا بخش،
خود مرا با خونت تهطیر ساز
بر بدن من عطر مطبوع تن حیات بخش را بیفشان.

۳- زیرا زهر تلخی که تو نوشیدی
تلخی روح مرا به شیرینی مبدل ساخت.
باشد که بدن آویخته تو بر درخت صلیب،
روح مرا که تحت فشار پلیدان است، به سوی کشاند.

۴- باشد که دستان مقدس میخکوب شده تو،
مرا از ورطه گمراهی بیرون کشد
و مرا به سوی تو بازگرداند چنانکه تو نوید دادی.

۵- باشد که چهره سیلی خورده و توهین شده تو
چهره ناپاک از بی عدالتی های مرا روشن سازد
باشد که روح تو که بر صلیب آن را به پدر تسلیم نمودی
مرا در فیض و برکت به سوی تو هدایت نماید.

۶- نه قلب شکسته ای دارم که در جستجوی تو برخیزم،
نه ندامت و نه رأفت و نه اشکی،
که به درگاه تو التماس نمایم.

روح من در ظلمت و قلبم سرد است.
نمی دانم چگونه آن را برای تو
با اشک های محبت گرم کنم.

۷- ولی تو، ای عیسی مسیح، خداوند من،
مرا به توبه و ندامت وادار
تا با قلبی شکسته با تمام روح و جان
به جستجوی تو برخیزم.

۸- بدون تو، من از هر حقیقتی دورم
باشد که پدر که از ابدیت تو را مولود ساخت،
چهره ات را در من نوین سازد.

۹- من تو را ترک کردم، تو مرا تنها مگذار
من از تو دور شدم، تو به جستجوی من بیا.
مرا به چراگاهت در گله خود در بین بره هایت هدایت کن
مرا با آنها از علف تازه رازهایت طعام بخش
که تنها در قلب پاک، آن را مسکن است،
قلبی که حامل درخشش الهامات توست.

۱۰- باشد که سزاوار چنان نوری باشیم
با فیض تو، ای یار انسان.
ای عیسی مسیح، نجات دهنده ما در تمام زمان ها، آمین.
(سرودی از کلیسای آشوری کلدانی - اسحق سریانی)

نتیجه

چند رهنمود جهت بهتر روزه گرفتن

ببینیم چگونه راهبان در دیر و بعضی از مسیحیان کشورهای خاورمیانه، عملاً در ایام روزه زندگی می کنند، که ممکن است برایمان رهنمودی باشد.

وقتی که درباره روزه صحبت می کنیم اغلب به روزه بزرگ قبل از مرگ و رستاخیز عیسی مسیح می اندیشیم و ایام روزه های دیگر را در طول سال فراموش می کنیم مثلاً ایام جمعه (دوشنبه یا چهارشنبه) و مدت روزه قبل از پذیرفتن نان مقدس یا جهت طلب و استغاثه آتشین یا قبل از ایام اعیاد مختلف مخصوصاً میلاد مسیح، ظهور او و نزول روح القدس یا رحلت حضرت مریم و غیره.

البته در دیر یا بعضی از کلیساهای ما، ایام روزه بیش از مدت ایام معمولی می باشد و یکی می گفت: مقدسین برتر کمتر داریم چون ریاضت و زهد در زندگی مسیحیان کم شده است، ولی باید یادآوری کرد که نباید در روز یکشنبه با یادآوری از رستاخیز مسیح روزه گرفت بلکه می توان از این فرصت محقرانه استفاده نمود تا قدرتی جهت روزه هفته آینده را دارا باشیم.

اما درباره روزه بزرگ که در آن مسیحیان خود را حاضر می نمایند تا در مرگ و رستاخیز مسیح شریک شوند و کوشش می کنند که با جدیت تام همچون مسیح زندگی کنند و با تعمق عمیق بر قربانی عیسی، صلیب او را در برگرفته و زندگی نوین او را که رستاخیز کرده بپذیرند. علاوه بر این، در این پنجاه روز تعمید خواستگان در مرحله آخر تعمید با کوشش و جدیت تمام به سوی مسیح می دوند؛ بعد از تعلیم و تربیت طولانی انتخاب و به اسقف معرفی شده تا در شب عید رستاخیز رازهای « تعمید و تثبیت روح القدس و نان مقدس » را بیابند. پس در آخرین مرحله از ایشان خواسته می شود که در کوشش جهت دگرگون ساختن زندگی خود با قدرت تمام عمل کنند و همه مسیحیان با روزه گرفتن آنان را همراهی می کنند.

روزه با نیایش

در این ایام کلیسا به ما وانمود می کند که به صورت عمیق تر و طولانی تر مخصوصاً صبح و شب در نیایش فرو رویم. جهت این کوشش می توان از کتاب (نیایش کلیسای شرق) یا کتب دیگری استفاده کنیم که برای هر روز مشخص می کند چگونه تعمق خود را همراه با چند متن از کتاب مقدس و سرودهای مختلف برپا کنیم. و نیز می توان از متون مختلف « راه صلیب » استفاده نمود تا بهتر قربانی نجات دهنده خود را تعمق نماییم.

یا هر روز متنی از عهد جدید که کمتر با آن آشنا شده ایم همراه با طلب روح القدس که می تواند راهنمای ما به سوی ملاقات زنده با عیسی باشد، بخوانیم.

می توان اسامی اشخاصی که خود به ما واگذار کرده و زیاد هم می باشند بنویسیم تا در دعای استغاثه جدی تر و طولانی تر هیچ کس را فراموش نکنیم. اما توجه کنیم که سپاسگزاری، از دعای طلب بیشتر اهمیت داشته و باید تمام آن را حفظ کنیم.

راهبان و بعضی از مسیحیان پرشور و اشتیاق تا اندازه ای که قدرت فیزیکی به آنها اجازه دهد و زیر رهبری پدر روحانی شان که آنان را کنترل می کند تا در اطاعت مانده از خطر تکبر دوری کنند بدین طریق روزه می گیرند: تا ظهر چیزی نمی خورند و از خوردن غذاهای حیوانی، لبنیات و تخم مرغ امتناع می کنند و بعضی ایستاده غذا می خورند که هیچ لذتی ندارد، علاوه بر این کمتر می خوابند و زمان بسیار طولانی به نیایش اختصاص می دهند تا در سکوت و تفکر زندگی کنند و لباس زبر و خشن می پوشند و گاهی کمربندی زمخت بر بدن می پیچیدند نه این که درد را دوست می دارند بلکه تا ریاضت کشیده زندگی نوین مسیح را بپذیرند.

روشی دیگر برای روزه گرفتن

هر کدام از ما باید آن چه را که لازم داریم و امکان پذیر می باشد تشخیص دهیم همچون تعمق مکرر بر رنج و درد عیسای مسیح یا سکوت درونی و بیرونی که بتوانیم کلام خدا را بهتر تشخیص دهیم (تث ۲۷: ۹-۱۰؛ مز ۴: ۵؛ ۱۳۱: ۲-۲۰؛ حب ۲

: ۲۰؛ لو ۱۰: ۴۰-۴۱)، محدود کردن زمان تفریح و سرگرمی چون تماشای تلویزیون و غیره تا بیشتر وقت داشته باشیم کتاب مقدس را مطالعه کنیم، محدود کردن زمان خواب تا بهتر در نیایش بیدار بمانیم (لو ۹: ۳۲؛ ۲۲: ۴۶؛ افس ۵: ۱۴)، تقسیم با فقرا و مبارزه جهت عدالت (مت ۲۵: ۳۴-۳۹؛ افس ۵۸: ۶-۷) بخشش عقوبت (مت ۵: ۲۳-۲۴؛ ۶: ۱۲-۱۵)، عدم ارتباط موقت در ارتباط زناشوئی و جدا شدن موقت نامزدهای جوان از همدیگر (۱ قرن ۷: ۵؛ یو ۲: ۱۵-۱۶)، جهت رها شدن از احساسات جهت ارتباط عمیق تر با خدا. باز هم تکرار می‌کنیم که هر شخص باید نکات ضعف خود را تشخیص دهد که در آنجا بر ضد وسوسه‌ها مبارزه کند.

آئین‌های کلیسای شرق جهت ایام روزه

در کلیساهای خاورمیانه، روزه بزرگ پنجاه روز طول می‌کشد «عید رستاخیز عیسی مسیح (گذر)» که از روز دوشنبه شروع می‌شود، در این روز تا ظهر چیزی نمی‌خورند و در طول هفته اول روزه و همچنین چهارشنبه‌ها و جمعه‌ها از خوردن گوشت و لبنیات خودداری می‌کنند. همین‌طور در آخرین هفته که «هفته مقدس» نامیده می‌شود و روز جمعه مقدس به یادآوری از صلیب مسیح تا ظهر چیزی نمی‌خورند و از خوردن گوشت و لبنیات نیز پرهیز می‌کنند. می‌توان درک کرد که این آئین، روزه راهبان را سبک‌تر کرده آن را با زندگی ما مطابقت می‌دهد. اما این آئین نشانگر آن است که کلیسا آن را به همه رهنمود داده است. البته مجبور نیستیم به این حداقل روزه خود را محدود کنیم.

اما در ارتباط با روز قبل از پذیرفتن نان مقدس، از یک شب قبل نباید چیزی خورد که در اینجا خوب می‌بینیم چگونه کلیسا می‌خواهد هیچ مانعی برای پذیرفتن این نان آسمانی وجود نداشته باشد. مخصوصاً در این ایام که نمازها حتی شب هنگام برپا می‌شود قبلاً کلیسا از ما می‌خواست که از اواسط شب قبل تا هنگام پذیرفتن نان مقدس چیزی نخورده نشود. ولی این قانون هر چه باشد به ما یادآوری می‌کند که

انسان تنها با نان زندگی نمی‌کند (مت ۴: ۴) و باید قبل از این که تن خداوندان را بپذیریم، انتظار و پذیرش روح القدس را در قلب خود عمیق‌تر سازیم. در خاتمه یادآوری می‌کنیم که نکته خاص روزه مسیحیان در این کلام خداوند ما خلاصه می‌شود: «...ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.» (مت ۹: ۱۵)